ترجمهٔ فارسی شرح وقایه

مع

ملتقی الابحر ۱۲

من تصانیف عمدة الافاضل فرید دهر وحید عصر ابراهیم بن محمد بن ابراهیم الحلبی

فہرست ابواب و فصول جلد اول کتاب شرح وقایہ فارسی مع ملتقی الابحر

فهرست ابواب وفصول جلد ثانی کتاب شرح وقایه فارسی مع ملتقی الابحر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین بعد حمد وصلوة میگوید احقر عباد الله الغنی محمد عبد الحق سجاولی
سرهندی که از ایام عنفوان جوانی زمام اختیار این حقیر را بتوفیق الهی عز شانه بصحبت کثیر البرکت قبلة الاقطاب و ملاذ الاوتاد
موصل مستعدان الی نهایات الکمال شیخ العالمین وارث الانبیاء والمرسلین الشیخ الاکبر والامام الاعظم شیخنا و سیدنا حضرت شیخ محمد معصوم
ادام الله تعالی ظلال افاداته رسانید و بمیامن انفاس آنحضرت بقدر استعداد او از فوائد موائد صحبتهای شکرف بهره مند گشت که بیان
تفصیل آن طولانی دارد بیت گر بر تن من زبان شود هر موی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ با وجود آن نعمت بعنایت ایزدی
جاشانه و ساعات فراغ از آن صحبت بنا بمناسبت جبلی که بمطالعه کتب دیگر از طلبه علم داشتم اشتغال ترجمه شرح وقایه نموده ام
بطریقی که در مطالعه مبتدئین طلبه علم بکار آید و متوسطین را بشان ازدیاد تکرار آن قوت افزاید چنانکه حل عبارت و ترکیب آن و حل
بعضی از الفاظ و اعراب آن ازان مفهوم میشود اما چون مقصود از آن این بود که مذکور شد رعایت نمود و زمره دران باب اهتمام
نمی پیوست لهذا بعضی از اهل آن بانه بمراد و نارسیده بر عبارات آن گفتگو داشتند خصوصا بعضی از شاگردان این فقیر در گفتگو دراز
کرده بودند چنانکه بعضی از مخلصان آورده ازان گله میکردند و خاطر این حقیر را اختیار از آن بار رسید لیکن چون ترجمه بکوشش خیلی مشقت
کشیده بود و دست داشتن ازان بر خاطر گران می آمد اما چون گفتگوی ایشان پیشانی بجائی کشید که بعضیها آمده باهتمام خبرها
گفتند بنا بر علیه آنرا باسبوع رسانیده بهمان قدر اکتفا نمود چون مکنون خاطر بود که بعد از اتمام این عبارتیکه قریب بفهم مردم باشد نوشته شود
بهمان طریق از سر نو شروع کرده در سنه هزار و هشتاد و ششم اتمام نموده بمسائل شرح وقایه مسمی گردانید و چون شروع و اتمام

آن دراوان سلطنت محب العلماء الاتقیاء ومعین الفقراء العرفاء وحبیب السیف الزاهد الورع التقوی سلطان محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر شاه عالمگیر بهادر توفیق یافت آن ابرجای خیرآن لازم دیده بفقره چند از دعای خیرآن بادشاه دین پناه دیباچه این کتاب را مزین ساخت اللهم احسن عاقبته واعنه علی افشاء شعائر الاسلام کاخائه وتحویها من الامور العظام کما رغبته علی اداء الصلوة مع الاطمینان والتمام واعن سعادته علی متابعته فی اعماله وعلی ترک ما لا یجوز من اعمال کارتکاب الظلم واخذ الرشوة ونحوهما من اعمال عمالهم اللهم احفظ علینا من ظلم من لم یرض به وانزله علی من قال آمین بعد ازان انکه مراد از لفظ امام که درین کتاب گوییست امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه واز صاحبین امام ابویوسف وامام محمد واز ائمه امام اعظم وامام ابویوسف واز طرفین امام اعظم وامام محمد واز شرح شرح ملا محمد فخرالدین بر مختصر وقایه چون بخلوص نیت وصفاء طویت این تحریر به کرم او سبحانه جلشانه تمام گشت امید که مقبول خاص وعام شود وهرکه ازین نصیبی گیرد این حقیر را بدعای خیر یاد آرد والله ولی التوفیق

کتاب الطهارت

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین مسئله فرض در وضو چهار چیز است یکی شستن روی وحد روی از موی پیشانی تا زیر ذقن واز نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر ونزد شمس الائمه اگر میانه گوش وخساره را تر کرد وبران آب جاری نساخت کفایت کند بنا بر روایت ابویوسف که متوضی اگر تر کرد اعضا وضو را وبران آب روان نساخت وضو جایز است لیکن در تاویل این گفته اند که وضو وقتی جایز است که از هر عضوی یک قطره یا دو قطره جاری شود اگرچه بر وجه تعاقب آن روان نشده باشد دوم شستن هر دو دست تا هر دو آرنج سوم شستن هر دو پای تا هر دو شتالنگ بخلاف امام زفر که نزدیک وی شستن آرنج وشتالنگ در وضو واجب نیست چهارم مسح ربع سر بخلاف امام شافعی که نزدیک وی مسح یک موی یا سه موی فرض است بنا بر آنکه خدای تعالی مطلق مسح سر حکم کرده است وقدر آنرا بیان نفرموده است پس معتبر اقل مسح باشد که آن یکموی یا سه موی است ما میگوییم قول سبحانه مجمل است مطلق نیست وحدیث مشهور بروایت معتبره تفسیر قول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوة والسلام بر گلخن قومی آمده بول کرد ووضو ساخت وبر ناصیه خویش مسح کرد وکمتر ازان مروی نیست پس معتبر در فرض همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر ازان جایز میبود سرور علیه السلام از برای تعلیم احکام آنرا نیز بیان میفرمودند ونزدیک امام مالک مسح تمام سر فرض است چنانکه در تیمم بقول الله تعالی فامسحوا بوجوهکم مسح تمام روی فرض است ما میگوییم مسح سر را بمسح روی قیاس نمیتوان کرد زیرا که در مسح سر فعل پیغمبر علیه السلام مفسر ومبین است چنانکه مذکور شد دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت ونیز در تیمم مسح روی بجای شستن روی است پس مقدار در حکم شستن روی باشد پنجم آنکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزدیک امام بقیاس مسح سر ونزدیک امام ابویوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون

كتاب الطهارة قال الله تبارك وتعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين الاية

فرض الوضوء غسل ... الاعضاء الثلثة ... ومسح ربع الرأس ...

اگر کسی را ختنه نکرده باشند نزدیک بعضی مشایخ واجبست بر وی که در غسل آب به قلفه رساند و اگر بول در قلفه رسید نقض وضو باشد
اگرچه از قلفه بیرون نیامده باشد زیرا که نزدیک ایشان قلفه را حکم ظاهر بدنست من کل وجه و نزدیک بعضی در غسل در قلفه آب رسانیدن واجب
نباشد اما اگر بول در قلفه در آید ناقض وضو نبود زیرا که نزدیک ایشان قلفه را در غسل حکم باطن بدنست و در وضو حکم ظاهر بدنست
مسئله سنت در غسل پنج چیز است یکی شستن هر دو دست تا رسغ دوم شستن فرج سوم دور کردن نجاست از بدن بعد از شستن فرج
چهارم وضو کردن اما اگر در مکان غسل آب مستعمل جمع میشود پای را تاخیر کند و بعد از غسل جای دیگر بشوید و اگر بر تخته یا بر سنگ غسل کند
پای را نیز در وضو بشوید کذا فی حاشیة الچلبی پنجم سه بار بر تمام بدن آب ریختن و مسئله بر زنان واجب نیست که گیسوهای بافته را
در غسل بگشایند یا تر کنند زیرا که تر کردن بیخهای موی را کفایت میکند بنابر آنکه فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مر ام سلمه رضی الله
تعالی عنها که کفایت میکند ترا ای ام سلمه اگر برسد آب به بیخهای موی تو و اگر موهای زن بافته نیست واجبست که در موها نیز آب رساند
چنانچه واجبست بر مرد رسانیدن آب در ریش خویش زیرا که حرج نیست اما بر مردان واجبست که گیسوهای بافته خود را در غسل
بگشایند و هو الاحتیاط **فصل در موجبات غسل** موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن منی که از مکان خود به دفق و شهوت
جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی از سر عضو بدفق و شهوت بر آمده باشد پس اگر از مکان خود که پشت مرد است
به شهوت جدا شد پیش از آنکه بر آید گرفت سر عضو را تا آنکه شهوت ساکن شد بعد از آن گذاشت سر عضو را و بی شهوت منی
از عضو بیرون آمد نزدیک طرفین غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی واجب نشود و اگر پیش از بول غسل کرد و بعد از آن بقیه منی
ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف و حکم آنکه بر آمدن منی به صفت مذکوره موجب غسل است اگرچه در خواب باشد
مرد و زن درین حکم برابر است لیکن از امام محمد در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن را احتلام شود و انزال نشود غسل واجب شود
اگرچه اثر تری بر جامه یا بدن نباشد مرویست از شمس الائمه که لا یوخذ بهذه الروایة دوم غایب شدن سر ذکر در قبل یا در دبر آدمی زنده بر فاعل
و مفعول هر دو غسل واجب گردد سوم دیدن منی را یا مذی را در بیداری از خواب اگرچه احتلام یاد نباشد زیرا که وجوب غسل در منی ظاهر است
اما در مذی بنابر آنکه احتمال است که بحرارت بدن رقیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی در مذی غسل واجب نیست چهارم
انقطاع حیض و نفاس پس اگر زن کافره بعد از انقطاع مسلمان شده باشد غسل واجب نشود زیرا که در وقت انقطاع نزدیک او
شرائع نبود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد غسل را واجب شود زیرا که جنابت قائم است پس بعد از اسلام باقی باشد
مسئله وطی کردن بهایم را بی انزال موجب غسل نیست مسئله چهار غسل سنت است یکی برای نماز جمعه و عیدین دوم برای احرام

مسئله اگر در آب بسته نجاست افتاد وضو بآن جایز نبود مگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو زمین آن ظاهر

نشود پس اگر در چنان آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جاییکه آنجا نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر

نباشد در همه جانب وضو جایز بود نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیراکه ده در ده در حکم آب جاری بود و اعتراض محشی اسمه

و جواب از جانب ما در ترجمه بدکورست **فصل در آب مستعمل** مسئله و ثابت شد وضو با آب مستعمل بدانکه در آب مستعمل چند اختلافست

یکی در چیزی که بآن مستعمل میگردد و نزدیک شیخین مستعمل باشد بازاله حدث و بنیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل نگردد مگر بنیت

عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی مستعمل نمیگردد مگر بازاله حدث اما ازاله حدث نزدیک وی بی نیت حاصل نمیشود

زیراکه نیت در وضو شرط است نزدیک او و دوم در وقت مستعمل شدن و در هدایه است که چون از عضو جدا شود مستعمل میگردد

و در حاشیه چلپی است و اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نگردد بالاتفاق بعد از آن که جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل

میگردد چنانکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوند یا در دست قرار گیرد سوم در حکم مستعمل

نزدیک امام آب مستعمل نجس است به نجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است نجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهر است

غیر مطهر و نزدیک امام مالک و در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهر است پس میگوییم اگر طاهر و مطهر بودی باستی که در سفر

بآن وضو جایز بودی بعد از آن جایز بودی خوردن آن اما کسی این را نگفته است **فصل در دباغت** مسئله چرم

هر چیز به دباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دور کردن نجاست از چرم اما اگر دباغت بدارو باشد چون سک

سلم و جز آن این را دباغت حقیقی گویند بعد این دباغت نجاست هرگز عود نمیکند بالاتفاق و اگر بخاک یا بآفتاب دباغت کرده

باشد این را دباغت حکمی نامند بعد این دباغت از امام در عود نجاست دو روایتست اما صحیح آنست که هم نزدیک امام و هم نزدیک

صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نمیکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که نافه مشک پاکست تر باشد یا خشک

از مذبوح باشد یا از غیر مذبوح کذا فی حاشیه الچلپی مسئله حیوانیکه پوست آن به دباغت پاک شود به ذکوت پوست و گوشت آن هر دو

پاک گردد و اگر چه خوردن گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن به دباغت پاک نشود بذکوة نیز پاک نگردد بدانکه مراد از ذکوة آنست که مسلم

یا کتابی ذبح کند و تسمیه را دانسته ترک نماید مسئله پنج چیز از میت پاکست موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاکست موی آدمی

و استخوان آن پس جایز است نماز کسی که دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگر چه از قدر درم زیاده بود بخلاف امام محمد که نزدیک او

در زیاده از قدر درم جایز نبود **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرد و آماس کرد یا عضوی

از آن مجروح شده یا مثل آدمی یا سگی در چاه بمرد تمام آب آن چاه برآورده شود اگرچه منتفخ نباشد آبیکه بران نجاست باید
برآورد و امام محمد اندازه تقدیر کرده است از دوصد دلو تا سه صد دلو و صحیح آنست که در تقدیر آن مقبول وحکم دو کس از ایشان که در امر آب بصارت باشد
اعتماد کنند مسئله اگر مانند کبوتر یا ماکیان در چاه بمرد از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بیست دلو تا سی دلو
معتبر دلو میانه است مسئله اگر از چاه نجاست برآید یا حیوانی مرده برآید که آماس نکرده است یا عضوی از وی جدا نشده
یا مجروح نگشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است نزدیک امام اعظم شبانروز بنجاست
آن چاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا اعضای وی منقطع شده است یا ریخته است از سه شبانروز حکم باید کرد و
نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را ببینند یا از وقتیکه یقین شود بوقوع آن از همان وقت حکم کرده شود بنجاست
آن چاه مسئله سور آدمی و اسپ و سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سور سگ و خوک و دده نجس است و سور گربه
و ماکیان که هر چه گردد و پرندهٔ شکاری و ساکن بیوت مکروه است و سور حمار و استر مشکوک است در جامع الرموز می آرد در آنکه
گفته که مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست هو الصحیح پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم بدان وضو کنند و هم تیمم کنند
بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد بآن وضو کنند بهمان کفایت نماید مسئله عرق هر چیزی در حکم سور آن چیز است
زیرا که سور بلعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکیست بنابرآنکه هر دو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر
آب دیگر نباشد و مر شیرین و رقیق باشد نزدیک امام وضو بکند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کند و نزدیک امام محمد هم تیمم کند و هم
وضو بکند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سکر می آرد وضو بآن بالاتفاق جایز نشود

باب التیمم

مسئله تیمم
جایز است مر محدث را و جنب را و حایض را و نفسا را اگر ایشان قادر نباشند بر آبی که کفایت کند مر طهارت
ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت وضو بروی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک او واجب شود
و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که واجب میکند وضو را پس از آن بقدر وضو آب یافت بالاتفاق
وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضای خود آب نرسید و آب تمام شد بعد
از آن وضو شکست و بقدر وضو آب یافت و چنانکه عضوی را که در غسل باقی مانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود و برای
غسل تیمم کند و اگر با محدث آبی باشد که کفایت کند بعض اعضای او را نزدیک ما تیمم کند زیرا که شستن بعض اعضا حکم
نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضا را بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنابر ظاهر الروایة

تیمم جایز بود و میل سوم حصه فرسخ باشد و نزدیک بعضی سه هزار و پانصد گز بود تا چهار هزار گز و در جامع الرموز می آرد یک گز
بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در جانب توجه
برود میل ست تیمم جایز بود و در کمتر از آن جایز نبود و در جوانب دیگر اگر بر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیرا که در رفتن
و آمدن دو میل شود مسئله مریضی را که بسبب استعمال آب قدرت ندارد یا باستعمال آب مرض زیاده میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد ما میگوییم ضرر زیادتی بیماری مباح
میکند تیمم را نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر است مباح باشد بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب از سردی
ضرر میکند چنانچه مریض بیمار شود یا عضوی را تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله روا است تیمم از برای
خوف آدمی و درنده و مار و آتش جز آن اگرچه آب نزدیک باشد و نیز روا است برای خوف تشنگی اگرچه آب همراه دارد
و در جا شد چلپی ست که خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و روا است برای
احتیاج خمیر کردن آرد اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آنرا برای خوردن مباح ساخته است جایز نیست او را
که با وجود آن تیمم کند بلکه آنگاه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو و اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن از آن جایز باشد و نزدیک امام فضلی عکس این است یعنی اگر برای خوردن ساخت است
وضو جایز بود و اگر برای وضو ست خوردن روا نباشد پس هر تقدیر نزدیک وی تیمم روا نبود مسئله اگر آلت بر آوردن آب
چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد روا است که تیمم کرده در نماز شروع بکند
و اگر در نماز عید وضو شکست خوف آنست که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام روا است که تیمم کرده
بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود و در نماز
تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه باشد روا است
مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه و نماز وقتی زیرا که بدل
جمعه ظهر است و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض ست یکی برای مسح روی و یکی از برای مسح هر دو دست تا آرنج
بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و علیه الفتوی پس اگر در عضوی از اعضای تیمم
بر اندکی مسح نشود تیمم روا نبود و طریق احسن در مسح هر دو دست آنست که بنهد بطن وسطی و بنصر و خنصر دست چپ بجری

از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج مسح کند بعد از ان با انگشت شهادت و با انگشت نر آرنج تا
سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین بدست راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کشد بعد از ان اگر در میان انگشتان غبار
نرسیده باشد واجبست که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضرب سیوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین روا است
تیمم بهر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه
بخاک آمیخته باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلوده بود و نیز نه بخاکیکه دران نجاست افتاده باشد روا نبود
هر چند اثر نجاست نمانده باشد اما بعد از زوال اثر نجاست نماز دران زمین جایز بود و نیز بخاکستر جایز نباشد و نزدیک
امام ابو یوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک امام شافعی جایز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر روی
زمین تیمم بغبار جایز بود پس اگر شخص خانه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم بپیمود بر روی و هر دو دست وی غبار نشست
و بران دست مالید تیمم جایز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله نیت در تیمم فرض است بخلاف امام زفر
پس اگر شخص را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو به نیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر به نیت یک حدث تیمم کرد از حدث دوم
کفایت نکند مسئله اگر کافر به نیت اسلام تیمم کرده مسلمان شد روا نیست که بآن تیمم نماز گذارد زیرا که نزدیک طرفین در تیمم
شرط است که نیت کند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی بآن تیمم نماز
روا بود زیرا که نزدیک وی عبادت مقصوده شرط است اگرچه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه یا سجده تلاوت
تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز جنازه بآن جایز نباشد
زیرا که نماز جنازه و سجده تلاوت عبادت مقصوده است که بی طهارت درست نشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت
مقصوده نیست اما تیمم بنیت نماز آن عمل میکند مس مصحف و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بی نیت وضو کرده بعد از ان
مسلمان شد روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بوضوء کافر نماز جایز نبود اگر به نیت کرده باشد زیرا که نیت
کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزدیک وی و نزدیک ما نیت در وضو فرض نیست پس اگر بی نیت وضو کرد بطریق
اولی جایز بود مسئله روا است تیمم در وقت نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر پیش از وقت
تیمم کرده است روا نیست که در وقت بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزدیک وی طهارت ضروریست مر آب را و نزدیک ما خلف مطلق است
و مقوی قول ما حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید وی نداد و نماز

نماز آن شخص به تیمم روا باشد و اگر بعد از نماز داد آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد نیز جائز بود
و بر روایت مبسوط جائز نباشد زیرا که طلب آن از رفیق واجب بود بنا بر آنکه آب در عرف مبذول است مگر قول حسن بن زیاد
که نزدیک او در طلب حرج است زیرا که سوال ذل است و تیمم شروع شده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال
ما یحتاج الیه ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعض حوائج خود را از غیر خود طلب نموده است و در زیادات میگوید
شخصی به تیمم نماز میخواند دران نماز با مردی آب دید و او را ظن شد یا شک شد که نخواهد داد نماز خود را تمام کند زیرا که شروع
نماز به تیمم شده است پس به شک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که نخواهد داد روا نیست که پیش از سوال تیمم
نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع به شک حلال نباشد و اگر در نماز با شخصی آب دید و ظن شد که نخواهد داد
نماز را قطع کرده از وی آب بطلبد و نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز از وی طلب نمود و اگر داد نماز را اعاده کند
و اگر به بهای موافق داد و او را بران قدرت است نیز اعاده بکند و اگر ابا کرد نماز تمام شود و اگر بعد ازان باداده باشد اما بعد از
دادن تیمم او شکست و اگر به تیمم نماز میخواند و در میان نماز با شخصی آب دید با ظن آنکه نخواهد داد و نماز را تمام کرد و بعد از
فراغ از وی آب طلب نمود اگر داد نماز باطل میشود و اگر نداد نماز وی جائز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله به یک تیمم قدر
که میخواند از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی به یک تیمم دو فرض جائز نباشد کذا فی الهدایه مسئله هر چه ناقض
وضو است ناقض تیمم است و نیز ناقض تیمم است قدرت او بر آبیکه کفایت کند مر طهارت او را پس اگر مقیم به قدر طهارت آب
یافت تیمم او باطل شود بعد ازان چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند و اگر جنب تمام بدن خود را شست
مگر پشت را و آب معدوم شد بعد ازان حدث رسید که موجب وضو باشد و از برای هر دو حدث یک تیمم کرد و بعد ازان آب
یافت که هر دو حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود و اگر هیچ یکی را کفایت نکند تیمم هر دو حدث باقی است
و اگر کفایت میکند یکی معین را هنوز را بشوید و در حق دیگر تیمم ثابت ماند و اگر کفایت میکند هر یکی را بی تعیین پشت را بشوید زیرا که جنابت
غلیظ تر است اما بعد از شستن پشت برای حدث وضو تیمم دو روایت است و اگر اول برای حدث وضو تیمم کرد و بعد ازان شست
پشت خود را نیز در اعاده تیمم حدث وضو دو روایت است و اگر آب یافت و به وضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر دو
حدث یک تیمم نکرد بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد و چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد و بعد ازان به قدر هر دو
حدث آب یافت حکم این حکم وجوه مذکور است و اگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب به قدر هر دو حدث یافت حکم این

طاهر هست و اگر آب یافت که بهیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم جنابت باقی است پس برای حدث تیمم دیگر کند و مستحب است که از برای تعطیل
جنابت تا هر قدر که از پشت شسته شود بآب تا کو بشوید و اگر آب یافت که پشت را کفایت میکند نه وضو را تیمم جنابت باطل شود پس پشت
را بشوید برای حدث تیمم کند و اگر وضو را کفایت میکند و پشت را کفایت نمیکند تیمم او باقی است و واجب است که بآن آب وضو
کند و اگر بیکی غیر معین کفایت میکند پشت را بشوید و برای حدث وضو تیمم کند و اگر وضو کرد برای جنابت تیمم دیگر کند
و اگر پیش از شستن پشت برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن شستن پشت خود را بروایت زیادات برای حدث وضو تیمم
دیگر کند و بروایت اصل تیمم اول کافی شد و اگر بر بدن یا جامه او زیاده از قدر درم نجاست باشد با وجود آب که قدرت
بر آب ثابت شود زیرا که شستن نجاست اهم است پس باید که آب با نجاست صرف کند بدانکه چنانچه قدرت بتملیک ثابت میشود
بد اباحت نیز ثابت شود پس اگر یک شخص بقدر یک وضو آب باشد و وی مر جماعت متیممین را اذن بکند که این آب برای شما مباح کردم
هر که از شما بخواهد باین آب وضو بکند تیمم همه باطل شود و اگر یکی وضو کرد دیگران تیمم را اعاده کنند زیرا که هر واحد را قدرت ثابت
شده بود بر آنچه کفایت کند مر طهارت او را و اگر گفت این آب بشما دادم و ایشان قبض نمودند تیمم همه بالاتفاق باقی باشد اما نزد
صاحبین از برای آنکه هبه مشاع ملک مشترک ثابت شود پس هر کدام حصه خواهد رسید که کفایت نکند مر طهارت او را و نزدیک امام
بنا بر آنکه موهوب بهبه مشاع در ملک واهب میماند هو الاصح پس اباحت ثابت نشود زیرا که چون هبه باطل شد اباحت که در ضمن
آن هست نیز باطل شد بعد از آن اگر ایشان هر یکی مباح ساخته اند نزدیک صاحبین تیمم وی باطل شود بخلاف امام که نزدیک
ایشان تیمم وی نیز باقی باشد زیرا که چون آب مر را مالک ایشان نه ورا ابد اباحت آن از ایشان جایز نبود مسئله اگر متیمم مرتد شد
نعوذ بالله منها تیمم ثابت ماند و اگر باز مسلمان شود بآن تیمم نماز وی روا نبود زیرا که کفر ناقض تیمم نیست مسئله اگر شخص
امیدوار است که در وقت نماز آب خواهد یافت مستحب است او را که تا آخر وقت مستحب تاخیر کند و پیش از آنکه وقت بگذرد امید تیمم
نماز بخواند امید یقین باشد یا بظن ابد چنانچه در حاشیه چلپی هست مسئله اگر ظن شد که آب قریب است تا یک غلوه جستن آب
آن واجب است و غلوه از سه صد گز تا چهار صد گز باشد و بقول امام ابو یوسف تعیین آنست که اگر برای آب برود قافله از نظر
غایب شود پس برفوت تیمم جایز نبود و صاحب محیط همین قول را اختیار نموده است مسئله اگر مسافر در رحل او اسباب او
آب بود و او را فراموش شد تیمم نماز بخواند اعاده آن نکند اگرچه در وقت نماز یاد آید مگر بقول امام ابو یوسف و بقول اصح اختلاف
در صورتیست که خود نهاده باشد یا بخبر او یا بامر او نهاده باشد اما اگر بغیر او را بامر او نهاده است بالاتفاق و نا بقول بعضی اختلاف است اگرچه بغیر او و بامر او

او نهاده باشد کما فی الهدایه مسئله چون مانع از وضو از جهت عباد باشد تیمم جایز بود چنانکه کفار مسلمانی را که در بند
ایشان باشد از وضو منع کنند یا محبوس و بعض را که نگاهبانان از وضو مانع آیند یا ظالمی شخصی را گفت که اگر وضو کنی
ترا قتل خواهم کرد اما چون مانع برطرف شود نمازی را که بآن تیمم خوانده باشد اعاده کند کما فی الذخیره باب
المسح علی الخفین مسئله مسح بر خفین ثابت شده است بحدیث مشهور و از کتاب ثابت نمیشود مگر شستن پای پس
زیادتی بر کتاب لازم آمد و بحدیث مشهور زیادتی بر کتاب جایز باشد مسئله محدث را از برای حدث وضو مسح بر موزه
جایز باشد مگر آنکه جنب بود و صورتش آن نزدیک بعضی چنین باشد که جنب تیمم کرد و بعد از آن ورا حدث وضو رسید و با وجه
بقدر وضو آب بود بآن وضو کرده موزه پوشید بعد از آن بقدر غسل آب یافت و غسل نکرد چون آب یافته جنب شد اول
حدث وضو رسید برای جنابت تیمم کند و برای حدث نکرد اگر بقدر آن آب دارد وضو کند و موزه را از پا بکشد زیرا که روا نیست
او را که موزه مسح کند مسئله سنت در مسح موزه آنست که به انگشت کشاده از سر انگشتان پای تا ساق سه خط بر موزه بکشد
اما اگر در وقت مسح انگشتان دست را نکشاد لیکن بقدر سه انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که واجب مقدار سه انگشت دست است
و آن حاصل شد و اگر یک انگشت را سه بار تر کرده هر بار بر جای مختلف از موزه مسح نمود نیز جایز بود بنا بر دلیل مذکور و اگر هر بار
جای دیگر مسح نکرد روا نباشد زیرا که قدر واجب بآن حاصل نشود و اگر با انگشت نر با انگشت شهادت مسح کرد نیز جایز باشد زیرا که
میان این دو انگشت مقدار یک انگشت دیگر بود و بدانکه چون صفت مسح موزه را از امام محمد پرسیدند فرمود انگشتان
هر دو دست را بر کف هر دو دست یا با کف هر دو دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر سر انگشتان
مسح کرد جایز نبود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر شود کما فی المحیط و در ذخیره میگوید اگر آب متقاطر باشد سر انگشتان
مسح جایز بود مسئله اگر به پشت کف دست مسح کرد جایز بود اما سنت برین کند و سنت چنانچه جایز است شروع مسح
از جانب ساق و سنت خلاف آنست مسئله اگر شخصی مسح موزه را فراموش کرده موزه او به آب باران تر شد که
موزه حاصل شود همین حکم است در مسح سر مسئله اگر در گیاه رفت و هر دو موزه از و تر شد مسح موزه حاصل
شود اگرچه تری از شبنم باشد هو الصحیح مسئله اگر موزه دشتالنگ هر دو پای را بپوشد مسح بر آن موزه جایز
بود اگرچه مقدار کمتر از سه انگشت خورد از پای از آن ظاهر میشده باشد اما اگر مقدار سه انگشت ظاهر شود مسح
جایز نباشد زیرا که بمنزله فرق کثیر بود مسئله اگر موزه فراخ باشد چنانچه از بالای موزه پای نمودار شود

پاک نباشد مسح روا بود مسئله اگر جرموق از چرم یا از مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بر موزه پوشیده باشد
و اگر از کرباس یا از مانند آن باشد مسح بران روا نبود اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنک باشد چنانکه
تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگر جرموق چرم یا مانند چرم را بعد از حدث بالای موزه پوشید مسح
بران جایز نبود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد از ان آنرا از پای کشید
مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق را کشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابو یوسف جرموق دیگر را نیز بکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد از ان یک ته را کشید
واجب نیست که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق آنست که از برای محافظت موزه آنرا بر موزه می پوشند
تا از آلای و نجاست وقایه شود مسئله اگر جورب سخت باشد که بی بستن بر ساق ایستاده ماند و زیر آن یا در زیر
و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود نزدیک امام مسح بران جایز نبود
بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مرویست که امام نیز بقول صاحبین رجوع کرده است و به یفتی مسئله مسح بر موزه
وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو
پای را شسته موزه پوشید بعد از ان باقی اعضای شسته بعد از ان حدث لاحق شد یا وضو مرتب کرد و پای
راست را شسته یک موزه پوشید بعد از ان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد از ان حدث رسید در هر دو صورت
مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تمام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله روا نیست
مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفاز که آنرا بر دست می پوشند تا چنگال باز و مانند آن در دست نخلد مسئله فرض
در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه خط بوده است پس معلوم شد که بانگشتان
دست بود نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که آب مستعمل شود
و آنچه به آب مستعمل شد آنرا در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت فرض
نیست مسئله مدت مسح مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است و مسافر را تا سه شب و سه روز بنابر قول
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یمسح المقیم یوما و لیلة و المسافر ثلثة ایام و لیالیها و چون پیش از حدث احتیاج بمسح نیست شروع
مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هر چه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود و نیز بر آوردن پاک

یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون بسبب کشیدن یک موزه شستن یک پای فرض شد شستن پای دیگر
نیز فرض باشد بنابر آنکه جمع در میان غسل و مسح جایز نیست و نیز ناقض مسح باشد در آمدن آب در یک موزه اگر تمام پا
را شسته باشد و نزدیک ابوجعفر اگر اکثر پای آب رسد آن شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم و مسافر
تمام شود شستن پای بروی واجب گردد پس اگر شخصی وضو دار بود و مدت مسح او تمام شد یا موزه از پا کشید واجب است
که هر دو پای بشوید و نمی تواند که نزدیک امام مالک شستن اعضای دیگر نیز بروی فرض باشد زیرا که نزدیک وی موالات در وضو
فرض است مسئله بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود
و شستن هر دو پای واجب گردد و در روایت قدوری بیرون آمدن اکثر پا خروج متحقق شود و در جامع المضمرات آورده که حق است
که بقصد بر آوردن موزه را جنبانیده باشد اما اگر بسبب فراخی موزه پا جز آن اینقدر زائل شد بالاجماع ناقض
مسح نباشد کذا فی النهایه و غیرها مسئله اگر موزه پاره شد و مقدار سه انگشت خرد از پای از زیر ساق ظاهر گشت
مسح بر آن جایز نباشد و در کمتر از آن جایز بود اما اگر پارگی طولی است که سه انگشت در آن در آید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نشود
مسح جایز باشد و اگر پارگی متصل است اما در وقت رفتن مقدار سه انگشت ظاهر میشود مسح جایز نباشد و آنچه ساخته
از ریسمان بود مانند آن که از زیر شتالنگ مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را مقدار سه انگشت از کعب ظاهر نشود مسح
بر آن جایز باشد و اگر مقدار مذکور ظاهر میشود مسح جایز نباشد مسئله اگر یک موزه از چند جا پاره شده است و از هر جا
اندکی از پای ظاهر میشود اما چون جمع کرده شود مقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد و اگر مقدار سه انگشت نمیرسد
یا پارگی در دو موزه باشد به جمع کردن بمقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرد و پیش
از گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند و اگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را
تمام نماید و اگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده است یا مقیم مسافر گشته است موزه را از پای بر آرد **فصل در مسح**
جبیره مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگر چه در وقت حدث بسته باشد و کشادن جبیره مسح را باطل نمیکند
مگر آنکه جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند باطل گفته اند که ترک
مسح جایز نبود و بدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قادر نباشد چنانچه بر غسل آن قدرت ندارد
چنانکه رسیدن آب مسح بر عضوی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قادر باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند مسئله اگر در اعضای وضو کننده شقاق باشد و متوضی از شستن آن عاجز شود واجب است
که بر شقاق آب را جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود دگر شقاق را
بشوید و شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص در دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز است
که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و بتیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز نباشد
مسئله اگر بر شقاق دارو نهاد و بالای دارو آب روان کرد وضو جایز بود و اگر چه دارو از شقاق بیفتد مگر آنکه موضع شقاق
بهتر شده باشد پس واجب شود که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ کشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه
بست نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا نباشد و نزدیک بعضی اگر بستن عصابه بی اعانت
غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز شود و اگر ممکن نباشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر کشادن عصابه و شستن زیر آن
بی جراحت ضرر نمیکند مسح بر عصابه جایز باشد و اگر ضرر نمیکند جایز نباشد پس عصابه را بکشاید و زیر آن را تا موضع جراحت
بشوید بعد از آن عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همین حکم است در خرقه که از موضع جراحت زیاده باشد
لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه مطلقا مسح روا بود و اگر در میان دو گره عصابه چیزی از بدن ظاهر باشد مسح بر آن
جایز بود و هو الاصح زیرا که اگر آن را بشوید غالب است که عصابه تر شود و تری آن بجراحت نفوذ کند مسئله در مسح جبیره
و عصابه بر روایت حسن استیعاب شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نشود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند تمام را مسح
کردن مسئله اگر بر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از آن آن را دور کرده باز بست اگر بخواهد مسح را نیز اعاده کند و اگر اعاده نکرد
هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسح را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جبیره یکبار
مسح کرد کافی بود زیرا که شرط نیست که سه بار مسح کند و هو الاصح **باب الحیض و النفاس** سه خون خاصه زنان است
یکی حیض دوم استحاضه سوم نفاس مسئله حیض خونی است که از رحم دختر نه ساله یا زیاده از آن پیش از سن ایاس بی مرض
ظاهر شود پس خونی که از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض پیش از نه سال یا در سن ایاس ظاهر شود
حیض نبود و اگر خون دختر نه ساله همیشه جاری شود بعض آن از حیض باشد و بعض دیگر از حیض نبود زیرا که بعض
بمقتضای طبیعت خواهد بود و بعض بسبب مرض مسئله اصح آنست که وقت حیض تا سن ایاس باشد و اکثر مشایخ
سن ایاس را بشصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا و خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند

پس خونی که بعد این مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود و مختار آنست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ باشد حیض بود و پس اگر پیش از تمام اعتداد یا شهره ظاهر شود و مدت با شهر را باطل کنند و اگر بعد از اعتداد با شهر ظاهر شد باطل نکنند و اگر رنگ زرد یا سبز یا خاک رنگ را در غیر مدت یائسه استحاضه باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز ست و اکثر آن ده شبانروز و نزدیک امام ابویوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز ست و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانروز ست و اکثر آن پانزده شبانروز و دلیل ما قول پیغمبر ست علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام بدانکه شروع حیض از وقت برآمدن خون ست در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن کرسف از برآمدن خون در فرج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد و سر آن سرخ شده باشد و همین حکم ست در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو و همین حکم ست در بول مرد که پنبه در احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج ست مسئله بکر را در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و ثیبه را در همه حال مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت ست و اگر در فرج داخل نهاده مکروه باشد مسئله اگر زنی پیش از حیض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح برآن اثر خون دید از وقت دیدن حکم بحیض او کرده شود و اگر زن حائض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آنرا سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده است مسئله چون میان دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم ست اگر در ان ایام رنگی دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز باشد نزدیک امام ابویوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگرچه زیاده از ده روز بود پس برین قول شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی برهمین قول ست از برای سهولیت بر مفتی و مستفتی و در روایت امام محمد از امام اعظم اگر در ده روز ست در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه در ده روز بود شرط ست در متوالی بودن که خون نصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود و خون نصاب باشد شرط ست که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در پنج ده روز طهر دیگر که غالب باشد بر هر دو خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر نیز حیض شود و مگر بقول ابوسهل خواه مقدم باشد بر خون حکمی خواه موخر از ان نزدیک حسن بن زیاد و اگر طهر متخلل

۱۹

دونهاده ونول المسجد والطواف وقربانهن ما تحت الازار وعند محمد ... فقط ... وطئها وان انقطع لتمام العشرة حل وطئها قبل الغسل وان انقطع لا قبل لا يحل ...

سہ روز یا زیادہ از سہ روز باشد فاصل بود بدانکہ این جملہ شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین فتوی داده اند بر قول امام محمد بیان حکم برای توضیح مثالی را کہ جامع جمیع اقوال باشد مثلاً اگر زن بالغہ را اول مرتبہ یکروز خون دید و چہار روز طہر باز یکروز خون دید و باز ہشت روز طہر دید باز یکروز خون دید باز ہفت روز طہر دید باز دو روز خون دید و سہ روز طہر باز یکروز خون دید و سہ روز طہر باز یکروز خون دید و دو روز طہر باز یکروز خون دید جملہ چہل و ہفت روز شد با تصویرش خ ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط خ خ ط ط ط خ ط ط خ بروایت امام ابو یوسف دو عشره از آن حیض باشد عشرہ اولی کہ اول آن خون است و دوم آن طہر و عشرہ چہارم کہ ہر دو جانب آن طہر ست و بروایت امام محمد یک عشرہ از آن حیض باشد کہ آن بعد طہر چہارده روز ست و بروایت ابن مبارک یک عشرہ حیض باشد کہ بعد طہر ہشت روز ست و نزدیک امام محمد یک عشرہ حیض است کہ بعد طہر ہفت روز ست و نزدیک ابو سہل شش روز اول از ین عشرہ حیض باشد و نزدیک حسن چہار روز اخیره حیض بود و با وراء ہر حکم باعتبار آن حکم استحاضہ باشد پس بر ہر قول کہ طہر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو طرف آن خون نصاب بود ہمین خون حیض باشد و اگر ہر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر ہیچ یکی نصاب نبود تمام استحاضہ باشد **فصل**

در الوان حیض مسئلہ بدانکہ سرخی و سیاہی بالاجماع حیض باشد و زردی و تیرگی در مذہب اصح حیض بود و سبزی و زردی و تیرگی و خاک رنگ نزدیک با حیض باشد مسئلہ زن حائض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا کہ حیض منع میکند وجوب نماز را و صحت ادای آن را و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا کہ حیض وجوب آن را منع نکرده است مسئلہ اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آید نماز از ذمہ او ساقط شود و اگر بعده روز در آخر وقت پاک شد نماز بروی واجب گردد و اگر چہ از وقت یک لمحہ باقیمانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بروی واجب نمی شود مگر آنکہ از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمہ از وقت باقی مانده باشد مسئلہ اگر زنی را کہ روزه دار است حیض آمد روزه او باطل شود اگر چہ در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه فرض واجب باشد قضای آن لازم شود و اگر نفل بود قضا واجب باشد یا اگر در نماز نفل حیض آمد قضای آن واجب شود مسئلہ اگر حائض در ماه رمضان در روز پاک شد روزه آن روز کافی نبود با آنکہ چیزی نخورده باشد اما امساک در آن روز بروی واجب شود و اگر در شب بعد ده روز پاک شده باشد روزه روز آینده واجب شود اگر چہ از شب یک لمحہ مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقیمانده باشد روزه واجب شود و اگر چہ در شب غسل نکرده باشد مسئلہ حائض را جائز نیست کہ در مسجد درآید و جائز نیست کہ طواف

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و با وجود آن اگر طواف فرض کرد از احرام بیرون آید و نیز جایز نیست
ملامست او از ناف تا زانوی او روا نیست نظر بر او و با قبل او و بر ما بین است بالای ناف و زیر زانو او روا بود کذا فی
جامع الرموز و نزدیک امام محمد ملامست تمام بدن او و رای موضع فرج روا باشد مسئله روا نیست حائض را که قرآن بخواند چنانچه روا نیست
جنب را و نفسا را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار این نزدیک کرخی است و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند
روا بود اما اگر به قصد قرارت از برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت لا باس به مسئله زن حائض که تعلیم قرآن
جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آید نزدیک کرخی یکان یکان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی نصف نصف
آیت تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حائض را و جنب و نفسا را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود
و بر روایت محیط مکروه نبود و خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله
محدث را جایز نیست که بقصد قرارت قرآن بخواند اما مساس قرآن هیچ یکی را از حائض و جنب و نفسا و محدث جایز نباشد
مگر بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مساس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد
جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف به آستین مکروه باشد مسئله مس درهمها که در آن آیتی از قرآن بود بی طهارت
مکروه باشد بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی جایز باشد
اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه بگذرد و اگرچه
غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بر وی فرض شود و چون نماز بر وی فرض شد در حق حلال شدن وطی آن وقت مقدار
غسل به منزله غسل اعتبار کنند کذا فی الهدایه و در برجندی است که چون زن پیش از عادت پاک شود و غسل بکند یا نکند
مدت عادت او تمام نشود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت غالب است که خون عود کند مسئله اگر زنی حائض کمتر
از ده روز پاک شد واجب است که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز
بگذارد مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد و یا پاک گشت یا اول مرتبه او را
آمده است و در هر سه صورت تا آخر وقت مستحب است که غسل کردن تاخیر کنند و اگر زنی خون ... کم از سه روز
پاک شد تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر در میان سه روز و در میان ده روز خون
عود کند طهارت وی باطل شود مبتدا باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی بده روز یا زیاده از آن پاک شد

دهان آن نماز خواند اگر بجای باشد که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود باز نجس میشد جایز است که نشوید و اگر نه
جایز نیست هو المختار و نیز در آنست که کسیکه دنبلها دارد بسبب سیلان یعنی معذور شده است چون از بعضی دیگر چیزی سائل شود
وضو او بشکند زیرا که آنچه رفت حدث جدید است و نیز در آنست که کسی که بسبب درد چشم اشک روان باشد و بر ظن وی غالب بود که حدث است
برای هر وقت وضو را نو کردن امر کنند مسئله خروج وقت ناقض است مر وضو معذور را بخلاف امام ابو یوسف و امام زفر
زیرا که نزدیک امام زفر دخول وقت ناقض است نه خروج آن و نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقض است پس کسیکه
پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز بهمان وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول وقت یافته شده است
نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز فجر وضو کرد جایز نیست که بآن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بخواند بنا بر یافتن خروج
وقت که آن ناقض وضو است بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز است بنا بر آنکه ناقض وضو بقول وی دخول
وقت است نه خروج **فصل نفاس** مسئله نفاس خونیست که بعد از ولد ظاهر شود و اقل آنرا حد معین نیست و اکثر آن
چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در یک شکم از یکشکم دو ولد توام آورد نفاس
وی از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضای عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توامین گویند مسئله
چون بچه که کم از اقل مدت حمل از شکم مادر بیفتد آنرا سقط گویند اگر بعض خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر شده است
مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق و عتاق معلق بولد است واقع شود و اگر مادر او کنیز است ام ولد گردد
باب الانجاس مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون بآب یا بهر مایع
که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آنرا زائل کنند پاک شود و اگر چه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله اگر بنجس
غیر مرئی ناپاک شود بسه بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سوم بار بقدر قوت در افشردن مبالغه نماید
و آنچه افشردن آن ممکن نباشد بسه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود و مراد از خشک کردن آنست که آب
آن از تقاطر بماند و تری بر طرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بدن یا جامه سه بار متوالی شست پاک گردد زیرا که توالی
در غسل بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست متجسد ناپاک شد چون خشک شود بمالیدن بر زمین پاک گردد
و بقول امام ابو یوسف اگر در مالیدن مبالغه کند چنانکه اثر نجاست نماند و تر آن نیز پاک شود و بدین فتوی است مسئله اگر موزه
به نجاست غیر متجسد ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی بمنی ناپاک شده بی شستن پاک شود

و اگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا باب کرده باشد چون منی خشک شود بمالیدن
نیز پاک گردد و جامه باشد یا بدن بود و هو الظاهر الروایة و بروایت حسن بن زیاد بمالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد و یا چیزی
مثل آن است ناپاک شده بستردن پاک شود و نیز بمالیدن بزمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر بساط
ناپاک شود و شستن بآب ممکن نباشد یا دشوار بود چون یکشب در آب جاری بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله
چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بران جایز بود لیکن تیمم بران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش بخانه
و قصبی و درخت و گیاه که آنرا قطع نکرده اند ناپاک شد چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد و خشت هموار و انچه از زمین
منقطع است بی شستن پاک نگردد

فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن

مسئله بول آدمی
و خون و ان و شراب و پس افگنده ماکیان و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستور چون اسپ و اشتر و سرگین گاو نجاست
غلیظه است قدر یک درم از ان عفو باشد مسئله بول اسپ و بول حیوان که خوردن آن حلال و پس افگنده پرندهایی که
خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آلودگی بان کم از ربع جامه عفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درم نجاست
غلیظه و بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض باشد و بقول بعضی مراد از ربع جامه ربع ادنی جامه است
که نماز دران جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و آستین و امام ابو یوسف ربع جامه را وجب وجب مقدار
کرده است مسئله در نجاست تنک اعتبار وزن درم است و در غیر تنک اعتبار مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل
انگشتان دست مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید میشود و خون سیاه میگردد و کذا فی
حاشیة الچلپی است مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک بآن نجس نشود زیرا که طهارت آن بشک
زائل نمیشود مسئله اگر از باد یا بجز آن رشاشهای بول چون سر سوزن بر جامه و بر بدن یا جامه مصلی رسید شستن
آن واجب نشود زیرا که احتراز از ان دشوار باشد چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن رشاشها
هموار میشود و جمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب شود و نیز در انست که این و غیر آن است
اما اگر در آب بقدر سر سوزن رشاش بول افتد آب را نجس گرداند هو الاصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس شود
و اگر نجاست بر آب گذشته آب را نجس سازد مسئله غسالۀ نجس نجس باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک او
نجس باشد مسئله اگر در اگوش و مانند آن در نمکدان افتاد نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر [illegible]

ومضر نباشد نماز بر آن جایز بود و اگر چه اطراف آنرا دوخته باشند و بقول حلوانی اگر اطراف آنرا دوخته باشند نزدیک
امام ابو یوسف نماز جایز نباشد کذا فی جامع المضمرات مسئله اگر یکجانب پیراهن نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر بسبب
ثقلان جنبد باشد چنانکه بسبب برداشتن یکجانب آن جانب دیگر نجنبد جایز بود و بخلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک او در جامه نجس تر بود
پیچید و رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بر آن جایز نبود بلکه آنکه رطوبت آن بحدی رسد که بفشردن ازان آب متقاطر شود یعنی قطرات
خورد از جامه ظاهر شوند اگر چه قوت سیلان نداشته باشند و بگذاشتن معدوم شوند کذا فی البرهان مسئله اگر جامه تر را بر زمین خشک
که آنرا بسرگین گل کرده باشند انداخته بر آن نماز خواندن جایز باشد مسئله اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شد و طرفی دیگر را
ازان فی تحری بشست نماز بدان جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تحری شرط نیست مسئله اگر در وقت مالیدن خرمن گندمی خرمن
پاگاوان در گندم شاشیدند چون آنرا قسمت کنند یا چیزی ازان بکسی بخشند تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست
در کدام جا باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد مسئله استنجا کردن از انچه از پیش
یا از پس آید بسنگ یا بکلوخ یا بمانند آن بهر قدر که پاک شود سنت است و درانجا عدد معین نیست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی سه عدد
سنت است مسئله در ایام گرما بسنگ اول و سوم ادبار کند و بسنگ دوم اقبال نماید و در ایام سرما بسنگ اول و سوم اقبال کند و بسنگ
دوم ادبار نماید زیرا که مبالغه در پاکی درانست و ابلغ آنست که بسنگ اول اقبال کنند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بر آنکه در
ایام گرما خصیتین آویزان می باشند پس در اقبال احتمال آلوده شدن آن خواهد بود و در زن همیشه بسنگ اول ادبار کند تا فرج او آلوده نشود
چه در حق او گرما و سرما برابر باشد مسئله استنجا بآب بعد از استنجا بسنگ یا مانند آن ادب است و چون خواهد که استنجا بآب کند اول
هر دو دست را بشوید بعد ازان مخرج را بمبالغه بشست نماید و بباطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آنرا بشوید و شستن بآن
بسر انگشتان روا نبود و چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید و اگر نجاست از مخرج خود قدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن
فرض شود و نزد شیخین و همچنین بقول امام محمد اگر با مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله باستخوان و سرگین
و بدست راست استنجا روا نبود مسئله روی بقبله آوردن و پشت بجانب آن کردن در قدم جا کرده بود در صحرا بود یا در
آبادانی باشد بخلاف امام شافعی که نزد یک او در آبادانی روا بود کتاب الصلوة مسئله اول وقت نماز فجر از صبح
غیر صادق بود تا طلوع آفتاب و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که
در وقت زوال بود و بقول صاحبین امام شافعی و بیک روایت از امام تا رسیدن سایه هر چیزی یکچند آن چیز

سوای سایه که در وقت زوال باشد و طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جانب آن بلند و پست
نباشد تا اگر بران آب بریزند بهر جانب یکسان جاری شود و بعد ازان بران زمین دایره کشند و آنرا دائره هندیه نامند زیرا که
علمای هند آنرا وضع نموده اند و در وسط حقیقی آن دائره چوبی بقدر ربع قطر دائره که بسیار برو باریک باشد استاده کنند
چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دائره متساوی باشد و آن چوب را مقیاس گویند و شک نیست که در اول روز سایه مقیاس
بیرون دائره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالا تر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دائره داخل شود پس بر موضع دخول علامتی
باید گذاشت چون از نصف نهار بیک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود و از دائره بیرون آید بر موضع خروج نیز علامتی باید نهاد
و از وسط قوس دائره که در میان هر دو علامت است خطی راست تا مرکز دائره باید کشید همین خط نصف النهار باشد هرگاه که سایه
مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود و سایه درین وقت سایه نصف نهار باشد و همین سایه را سایه اصلی گویند و این
سایه در هر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن دو روایت
چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب از غروب
آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صاحبین سرخی است و بقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد و فتوی بر قول
صاحبین است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت وتر از بعد ادای عشا بود و آخر هر دو تا صبح صادق باشد
مسئله وقت مستحب در نماز فجر اسفار است یعنی در روشنائی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان بوقت ادا شد
و باز اگر فساد وضو ظاهر شود اعاده آنقدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است و در ایام سرما تعجیل آن
مسئله در نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است و در عشا تا ثلث شب و در وتر تا آخر شب مگر آنکه بتوفیق
بیداری شدن اعتماد نداشته باشد و در مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر و عشا تعجیل مستحب است و در غیر آن هر
تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن و در وقت غروب سجده کردن و نماز جنازه خواندن جائز نیست مگر ادای عصر
که آن در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه بر آید نفل نماز خواندن و نماز
جنازه و سجده تلاوت در آنوقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح ورای سنت فجر نفل مکروه باشد و در میان عصر و مغرب نفل
مکروه بود بخلاف فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز را در یکوقت جمع نمودن روا
نیست مگر حاجیان را در روز عرفه عصر در وقت ظهر و مغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود مسئله اگر

اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود غیر آن عصر یا عشا بروی لازم نشود و بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
عصر یا ظهر و عشا یا مغرب لازم آید زیرا که نزدیک وی ظهر را با عصر یک وقت است و مغرب را با عشا وقت دیگر از آن که جمع
نزدیک امام وی جایز بود و مسئله اگر از وقت مقدار تحریمه باقیمانده بود که کودک بالغ گشت یا کافر مسلمان شد قضا آن وقت
لازم شود بخلاف امام زفر و اگر زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بروی قضای آن لازم نباید بخلاف امام شافعی

باب الاذان

مسئله اذان برای فرایض پنج و جمعه سنت است و برای نوافل و پیش از وقت نیست پس اگر پیش
از وقت گفته شد در وقت اعاده کنند تا سنت ادا شود مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک ایشان
در نصف آخر از شب روا باشد و نیز نیست بعد از وقت برای ادا الا اذانیکه گفته شود بعد از وقت برای قضای آن مسنون است
مسئله موذن باید که عالم اوقات باشد تا ثواب موذنان [illegible] برای آنکه اذان ادا در وقت آن بگوید کذا فی البرهان
و نیز در آنست که مستحب است که موذن صالح باشد و متقی بود و عالم سنت باشد بقول النبی صلعم لیؤذن لکم خیارکم الحدیث مسئله
موذن را در وقت اذان گفتن مستقبل قبله شود و سر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش کند و ترسل در اذان کند یعنی کلمات اذان را
از یکدیگر قطع کند با هم متصل و در هم نگوید مسئله در اذان لحن نکند یعنی در حروف آن و حرکات و سکنات آن از برای تحسین
کم و زیاده نگوید اما جهر و تحسین صوت که در آن تغیر و تبدیل نباشد مستحسن است مسئله در اذان ترجیع نکند بخلاف امام شافعی که
نزدیک وی ترجیع کند ترجیع آنست که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار پست بعد از آن هر دو را دو بار
بلند کذا فی جامع الرموز مسئله چون موذن به حیعلتین رسد روی خود را در جانب راست و چپ بگرداند و اگر
که بایستد اعلام حاصل نخواهد شد در جانب راست رو و سر خود را از دریچه برآورده حی علی الصلوة بگوید باز در جانب چپ همچنین سر را
از دریچه برآورده حی علی الفلاح بخواند چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله بعد از فلاح فجر دو بار الصلوة خیر
من النوم بگوید مسئله اقامت مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر کلمه را یکبار بگوید مگر
قد قامت الصلوة را مسئله اقامت بسرعت بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند کذا فی جامع الرموز و بعد فلاح
دو بار قد قامت الصلوة زیاده کند مسئله در وقت گفتن اذان و اقامت سخن نگوید بغیر آن تکلم نکند مسئله اگر بعد از اذان [illegible]
باک نیست و متاخران تثویب را مستحسن داشته اند و آن اعلام بعد الاعلام است [illegible] در میان اذان و اقامت کنند مگر در وقت مغرب
که اینجا متصل اذان اقامت گوید مسئله برای قضای فایته اذان و اقامت هر دو بگوید اگر فوایت بسیار باشد برای

اول هر دو بگوید و برای هر دو اصلا از جواقی اگر با قامت اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه بود
و اگر محدث با جنب اذان و اقامت گفته اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان برای جنابان مفید باشد بنا بر آنکه احتمال است
که بعض ایشان نشنیده باشند بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضران است مسئله اذان زن درست و همچنین مکروه است
و مستحب است اعاده آن مسئله اگر مسافر یا کسیکه در مسجد بجماعت نماز میگزارد و اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر
مسافری با قامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافر یا کسیکه در شهر در خانه خود نماز میگزارد و اذان و اقامت هر دو را
ترک نمود بقول این مسعود و اگر در مسجد محله او اذان و اقامت گفته باشند جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان و اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر نه حکم وی مسافر باشد مسئله چون مکبر در اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم همه برای نماز
استاده شوند و چون به قد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند باب شروط الصلوة یکی از شرائط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدل که فلان نماز میگزارد مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت هر کنیزک مثل عورت مرد است مگر شکم و پشت
او نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضوی که عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی زن یا آنکه
هر عضو است و موی سر عضوی دیگر عضو است و خصیتین عضوی دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و غیر آن نجاست نیز یا بد یا جامه
ناپاک نماز بگزارد و آنرا اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز خواند و ربع جامه او پاک است نماز وی روا نبود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل آنست که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه بخواند جایز بود مسئله هر که جامه نیست مستحب است که نماز را نشسته باشارت بخواند
اگر استاده برکوع و سجود بخواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال بقبله خائف باشد بهر جهت که تواند روی
آرد و نماز بگزارد مسئله هر که را در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از وی پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا ظاهر شد
اعاده نکند و اگر در میان نماز علم بخطا شد یا رای وی برگشت بگردد و نماز را تمام کند مسئله کسی را که قبله مشتبه شد
و بی تحری نماز خواند روا نبود و اگر چه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قومی بتحری نماز با جماعت خوانند و هر واحد بجانب تحری خود روی آورد و هیچکدام از حال امام واقف نیست نماز همه
جایز بود مگر نماز کسی که در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم

مقدم باشد یعنی ملحق شود و اگر از امام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز مسئله میان نیت و تحریمه چیزی که مانع اتصال
باشد چون کلام و جز آن فصل نکند بدانکه نیت بدل است چنانکه مذکور شد بدل و بزبان هر دو فصل مسئله در نماز فرض تعیین
فرض در نیت شرط است و در نوافل و سنت و تراویح نیت مطلق نماز کافی است و مقتدی را نیت نماز امام و نیت اقتدا
بآن فرض است **باب صفة الصلوٰة** مسئله یکی از فرایض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا چیزی که
قائم مقام آن است بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز است لقوله تعالی وذکر اسم ربه فصلی و نزدیک امام شافعی
رکن است و دست برداشتن در تحریمه سنت است دوم قیام سوم قرات چهارم رکوع پنجم سجود و به پیشانی و بینی و اگر چه بر یکی
امام ابی حنیفه بینی کفایت کند بخلاف صاحبین و فتوی بر قول صاحبین است ششم قعده اخیره بقدر تشهد هفتم خروج بصنع خویش
دیگر یکی از واجبات نماز قرات فاتحه است دوم ضم سوره سوم رعایت ترتیب در فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه و قعده اخیره
که آن در نماز مکرر نیست و ترتیب درین هر دو فرض است چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما در ذخیره
آنست که قعده اولی سنت است و دوم واجب است و در بدایع خواندن تشهد در قعده اولی سنت است و در دوم واجب است
لیکن مصنف این روایت را نیاورد و بنا بر آنکه قول پیغمبر علیه السلام برای ابن مسعود رض بخوان التحیات مطلق واجب میکند
فرق در قرات تشهد در قعده اولی و دوم بلکه واجب میکند در هر دو چون هرگاه تشهد در قعده اولی واجب شد قعده
اولی نیز واجب باشد نه سنت ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزدیک وی لفظ سلام فرض است هفتم قنوت
وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قرات در دو رکعت اولی دهم تعدیل ارکان و طمانیت در قومه و جلسه بخلاف
امام ابو یوسف و امام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل فرض است بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن است در رکوع و سجود
مقدار یک تسبیح و مراد از طمانیت آرامیدن جوارح و مفاصل است یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن و آهسته خواندن
در جای آهسته خواندن مسئله غیر از فرض و واجب سنت است یا مندوب هر که خواهد که در نماز شروع کند هر دو دست بردارد
و انگشتان را بحال خود گذارد و بهر دو نر انگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند و تکبیر گوید و زمان تکبیر هر دو دست را
تا هر دو کتف بردارد مسئله اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود مسئله اگر
تکبیر بفارسی گفت یا قرات بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد و تسمیه بفارسی گفت جائز بود و اگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی
گفت روا نبود و در نماز نه درآید کذا فی الهدایة زیرا که بجای تکبیر ذکری که بر محض تعظیم الله تعالی دلالت کند بباید

است وآنکه مخلوط بدعا باشد جایز نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف بنهد و دست راست را بر پشت دست چپ
نهد و در قنوت و در نماز جنازه نیز چنان بکند و در قومه و تکبیرات عیدین ارسال نماید بدانکه در هر قیام که ذکر مسنون باشد دست
به بندد و قیامیکه در ان ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک ولا اله غیرک بخواند و توجیه نگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر آیت بعد تحریمه
نخواند مسئله بعد از ثنا تعوذ گوید بدانکه تعوذ تابع قرارت است نه تابع ثنا پس مسبوق پیش از قرارت تعوذ نخواند
ومؤتم را چون قراة نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته است و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا است
باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد یا بقرارت متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سوره و فاتحه تسمیه نخواند مسئله
ثنا و تعوذ و تسمیه را آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است نزدیک
او ما میگوئیم احادیث صحاح وارد اند در انکه پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه و خلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله رب العالمین
کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد ولا الضالین آهسته آمین گوید و مؤتم در نمازهای جهریه در آمین گفتن
با امام متابعت کند بعد از ان تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع هر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان هر دو دست را
در اعتماد کشاده دارد و پشت را هموار کند و سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده از ان تسبیح گوید بعد از ان سمع الله لمن حمده
گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان بسجده
رود و اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد از ان هر دو دست بعد از ان روی را در میان هر دو کف دست خود نهد چنانکه هر دو
دست او مقابل هر دو گوش او باشد و در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را
از ران دور دارد و انگشتان هر دو پای را جانب قبله کند و سه بار یا زیاده از ان در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر پیچ
دستار یا بر ثوب فاضل سجده کرد جایز بود و اگر بر چیزی که حجم آن را می یابد و جبهه بران قرار میگیرد سجده کردن روا
باشد و اگر جبهه قرار نمیگیرد روا نبود مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز بود
و بر پشت غیر آن در نماز نیست یا بیرون نماز روا نبود مسئله زن در سجود شکم را با ران متصل سازد مسئله بعد از سجده تکبیر
گویان سر بردارد و در استه بنشیند باز تکبیر گویان سجده دوم رود و در ین سجده نیز سه بار یا زیاده از ان تسبیح گوید باز تکبیر گویان
سر از سجده بردارد و باز هر دو دست بعد از ان هر دو زانو را بردارد و قعده نکند و بر زمین اعتماد ننماید و راست استاده شود

شود بخلاف امام شافعی که وی قعده را سنت میگوید و جلسه استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول
کند مگر آنکه ثنای و تعوذ در ان نگوید و دست بر ندارد و چون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگستراند و بر ان بنشیند و پای راست
را استاده دارد و انگشتان پای راست را بجانب قبله کند و هر دو دست را بر هر دو ران نهد و انگشتان هر دو دست را
جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی خنصر و بنصر عقد کند و بوسطی و ابهام حلقه نماید و چون بکلمه اشهد ان رسد بسبابه
اشارت کند چنانچه از بعضی علما نیز منقول ست و تشهد ابن مسعود بخواند و در قعده اولی بر ان زیاده نکند و در نماز فرض در
دو رکعت اخیر و در فرض مغرب یک رکعت اخیر فاتحه بخواند و بدان بسند کند و اگر تسبیح بسند گیرد یا خاموش باشد جایز باشد
و اول افضل بود و چون رکعات تمام کرد پس نشستن اول نشیند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در قعده اخیره تورک سنت
و زن در هر دو قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ نشیند و هر دو پای را بجانب راست بر آرد مسئله و در قعده اخیره بعد تشهد
مذکور درود و دعاهای ماثوره یا مشابه قرآن بخواند و از دعاهای که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند پس آنچه از مردم طلب
کنند از خدای تعالی نخواهد و چون از دعا فارغ شود بجانب راست به نیت کسی که در ان جانب باشد از آدمی و فرشته
سلام گوید بعد از ان بجانب چپ به نیت کسی که در ان جانب بود سلام دهد و مقتدی جانب امام نیز کند و اگر مقتدی برابر امام باشد
در هر دو جانب نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت کند و بقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشاره وی کافی ست
و بقول بعضی نیت سلام اول بسند نماید **فصل فی القراءة** مسئله در نماز جمعه و نماز فجر و در دو رکعت اول
از مغرب و عشا امام جهر خواند خواه ادا کند خواه قضا گذارد و منفرد را اگر فجر باشد در قضا واجب ست که خفیه بخواند
مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود ست و ادنی مخافت اسماع نفس خود ست و این صحیح ست بخلاف کسی که گفته است ادنی جهر اسماع
نفس خود ست و ادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هر چه تعلق بنطق دارد چون طلاق و عتاق و استثنا و جز آن ادنی مخافت
در ان اسماع نفس ست تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بر وجهی که تصحیح حروف نمود و نفس او نشنید طلاق واقع نشود
و آزاد نگردد و اگر طلاق بلفظ و ان شاء الله تعالی گفت بر وجهی که نفس او نشنید طلاق واقع شود و استثنا باطل گردد
مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند و اگر امام ست هر دو جهر خواند و اگر
فاتحه در رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که در ان فاتحه خواهد خواند پس اگر قضا کند بیک رکعت
تکرار فاتحه لازم آید و آن مشروع نیست مسئله فرض از قراءه مقدار یک آیت خرد ست هر که بهمان اکتفا کند گنهگار شود

زیرا که ترک واجب کرده باشد مسئله قراءت مسنون در سفر که بسرعت باشد فاتحه است و هر سوره که بخواند و در حضر امن در فجر
فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن است و در عصر و عشا اوساط مفصل
و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن است مسئله تعیین سوره
در نماز بر وجهی که غیر آن را در آن نخواند مکروه باشد مسئله مؤتم در نماز خاموش باشد و بشنود و اگرچه امام آیت ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا وقال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا واذا قرأ فانصتوا وقال علیه السلام
من کان له امام فقراءة الامام قراءة له وقال علیه السلام مالی انازع فی القرآن یعنی آنکه مؤتم بخواند و امام بشنود و خلاف
موضع باشد زیرا که وضع آن است که امام بخواند و مؤتم بشنود و چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله هر دو [illegible] امام
امام خاموش باشد و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیت صلوا علیه وسلموا بخواند آنزمان خفیه درود
بفرستد **فصل در جماعت** مسئله جماعت سنت موکده است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لایتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن به سنت موکده است لهذا آنرا سنت گویند [illegible]
امام شافعی فرض کفایت است و نزدیک بعضی اصحاب امام شافعی و نزدیک کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض
عین است چنانکه در شرح چلپی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران به احکام نماز عالم تر باشد چون در احکام
مذکور همه برابر باشند کسیکه قراءت او صحیح باشد اولی بود و اگر در قراءة نیز برابر باشند پرهیزگار تر از دیگران اولی بود بعد از آن کلان تر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان هم زن باشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کردند زنی که امام شود باید که برابر همه
استاده شود مثل امام مردان پیش نرود مسئله زن جوان را بهر پنج نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود و پیر زن را
در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی با متیمم جایز باشد زیرا که تیمم طهارت مطلق است
یعنی تقیید بوقتی از اوقات نیست و چون آب موجود نباشد نزدیک ما جنس زمین خلیفه آب باشد مسئله اقتدا
کسیکه پای را شسته است با کسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیرا که موزه از سرایت حدث بپای مانع باشد
و آنچه بر موزه است به مسح پاک شود مسئله جایز است که استاده با نشسته اقتدا کند بنا بر فعل

رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او در آخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی ست مسئله اقتداء
مومی با مومی و متنفل با مفترض روا بود و اقتداء مرد با زن و کودک جایز نباشد زیراکه ناخیر زنان بنص ثابت شده است
و کودک متنفل است مسئله اقتداء طاهر با معذور و قاری با امی و ساتر با برهنه و غیر مومی با مومی و مفترض با متنفل و مفترض
زیراکه بنای قوی بر ضعیف جایز نباشد مسئله اقتداء مفترض با مفترض فرضی دیگر روا نبود زیراکه اقتداء شرکت است و آن
با اتحاد یکدیگر باشد مسئله امام قرأت دراز نخواند چه بسیار است که در قوم اهل حوائج و ضعفا باشند و نیز قرأت رکعت
اول را بر رکعت دوم دراز کند دیگر در نماز فجر مسئله اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود ایستاده کند اگر
زیاده بود خود پیش رود و مقدم ایستاده شود مسئله اگر در نماز امام فسادی ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیراکه نماز
امام متضمن نماز مقتدی بود پس فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد مسئله در عقب امام اول مردان ایستاده شوند
بعد از آن کودکان بعد از آن خنثی‌ها بعد از آن زنان مسئله اگر زن در پهلوی مردی حایل با امام اقتدا کند و زن
محل شهوت باشد و در نماز هر دو شریک بوند و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان
نکرده باشد نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بیک روایت نماز وی جایز بود و اگر چه امام نیت امامت زنان
نکرده باشد و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد مسئله اگر قاری یا امی اقتدا کرد یا امی را خلیفه گرفت نماز همه
فاسد شود اگر چه در رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیراکه در هر رکعت از نماز قرأة فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراة
لیکن قرأة تحقیقی باشد یا تقدیری بود و در رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری است لقوله علیه السلام قراءة الاولیین قراءة
الاخرین و امی هر دو قسم قرأة مفقود است پس نماز وی از برای قدرت بر قرأة بسبب وجود قاری فاسد باشد و چون نماز
امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی است **باب الحدث فی الصلوة** اگر
مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود و اگر چه بعد
از تشهد حدث رسید بخلاف صاحبیه که نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث
رسید نماز باطل گردد مسئله اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را
تمام کند مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آنرا آن خلاف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین
حکم است یعنی پیش از فراغ امام عقب امام در جای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد و مخیر باشد

در جای وضو نماز را تمام کند یا در جای نماز نخود تمام نماید مسئله اگر شخصی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه
ناقض وضو باشد و محتلم گردید یا قهقهه خندید یا دانسته حدث کرد یا جامه یا بدن او زیاده از قدر درم نجاست افتاد یا از جراحت او
خون جاری شد یا بگمان آنکه حدث رسید از مسجد برآمد و معلوم شد که طاهر بود یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها
بیرون رفت و حدث نبود نماز را از سر گیرد زیرا که باین حوادث بنا بر قیاس قطع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف
فی صلوته فلینصرف ولیتوضأ ولیبن علی صلوته ما لم یتکلم در حق حدث است که وقوع آن اکثر باشد و اگر از مسجد نبر آمده
یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند مسئله اگر بعد از تشهد دانسته حدث کرد یا بقصد
سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنعه از وی حاصل آمد مسئله اگر متیمم
بعد از تشهد به استعمال آب قدرت یافت یا ماسح بعمل اندک از پای موزه کشید یا مدت موزه تمام شد یا امی قرارت یاد گرفت
یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آمد یا امام قاری امی را خلیفه کرد
یا در نماز فجر آفتاب بر آمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زائل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت جبیره
افتاد درین دوازده صورت نزدیک امام نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزدیک وی فرض است و آن موجود نشد و نزدیک
صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزدیک ایشان فرض نیست پس تمام کردن تشهد از نماز فارغ شود مسئله اگر بعد از تشهد
امام قهقهه خندید یا بقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که درمیان نماز وی مفسد نماز واقع شد مسئله
اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد بر آمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و بر آمدن از مسجد متمم نماز امام است
نه مفسد آن چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله اگر امام پیش از آنکه مایجوز به الصلوة خوانده باشد در قرأة
بند شد روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن مایجوز به الصلوة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل
کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز بآن ضرورت نیست مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت روا باشد و مسبوق
نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرک را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی
و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود مسئله اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز
بنا نمود واجب است که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده
ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند مسئله

مسئله اگر امام را حدث رسید و با وی یک مقتدی است پس آنکه امام نیت خلافت او می کند مقتدی خلیفه شود زیرا که نیت از برای تعیین است و اینجا احتیاج به تعیین نیست پس اگر آن مقتدی زن باشد یا کودک بود بقول بعضی نماز امام فاسد شود زیرا که زن یا کودک امام وی گردد و بقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیرا که او از امام بماند و چون امام او را خلیفه نکرده است و خود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه متعین است بخلاف مرد که آن زیرا که تعین و صلاحیت هر دو دارد خلیفه شود

باب ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها

مسئله یکی از مفسدات نماز سخن گفتن است اگرچه بسهو باشد یا در خواب دوم سلام دانسته زیرا که سلام بسهو مفسد نماز نباشد بنا بر آنکه از جمله اذکار است سوم جواب سلام اگرچه بسهو باشد یا به قصد دعا زیرا که جواب سلام از جنس کلام است چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن به آواز بلند که به سبب درد یا مصیبت بود بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تنحنح بی عذر هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن و در جواب خبر ناخوش انا لله و انا الیه راجعون و در جواب خبر خوش الحمد لله گفتن و در جواب خبر عجیب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن هشتم فتح کردن قراءة غیر امام خود را اما فتح کردن قراءة امام خود را مفسد نماز نیست و بقول بعضی مشایخ اگر از خواندن امام خود ما یجوز به الصلوة یا بعد از انتقال کردن او به آیت دیگر فتح کرده است نماز فاتح فاسد شود و اگر امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود و بقول بعضی نماز هیچکدام فاسد نگردد و علیه الفتوی نهم از مصحف خواندن دهم بر چیزی نجس سجده کردن یازدهم آنچه از مردم توان خواست از خدای تعالی خواستن دوازدهم خوردن یا نوشیدن سیزدهم عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیار است نزدیک بعضی عمل کثیر آن است که در کردن او سوی دو دست احتیاج افتد و نزدیک بعضی آن است که عامل آن را ناظر در نماز نداند و علیه [illegible] و نزدیک بعضی آنکه خود مصلی آن عمل را کثیر داند امام سرخسی گوید این نزدیک امام نزدیکتر است زیرا که ابو حنیفه تفویض [illegible] برای مبتلا به مسئله شخصی یک رکعت نماز گزارده بود در رکعت دوم پیش از آنکه سر بردارد [illegible] تکبیر کرد اگر در غیر آن نماز شروع کرده است رکعت اول را به حساب نیاورد و اگر در همان نماز شروع کرده است آن را اتمام کند و رکعت اول در حساب باشد مسئله عمل قلیل مفسد نماز نباشد و آن نیز کثیر است بر اختلاف اقوال [illegible] مسئله اگر کسی بحائل در موضع سجود مصلی گذشت نماز مصلی فاسد نگردد و لیکن گذرنده گناهکار شود بدانکه در موضع سجود تفصیل است در مسجد صغیر هر جا که باشد در حکم موضع سجود است و در مسجد کبیر و در صحرا نزدیک بعضی

موضع سجود آنست که در آن سجده میکند و نزدیک بعضی بر هر موضع که در وقت خشوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود
پس اگر گذشت زیر دکانی که بالای آن شخصی نماز میگذارد و بعضی اعضای این با روی بعضی فروتنی اعضای مصلی را
مقابل گشت بروایت ثانی بزه کار شود مگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
مستحب است که نزدیک موضع سجود مقابل یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و سطبری آن
چون سطبری انگشت میانه بود و جایز نیست که ستره را پیش خود بخط اندازد یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد و شخصی خواهد که در پیش وی شده بگذرد و یا خواهد که در میان ستره و مصلی رود آن شخص روا نیست
که مصلی او را به تسبیح یا باشارت منع کند و هر دو روا نباشد مسئله ستره امام مر مقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون پیش مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد روا است
که ستره را ترک کند **فصل در مکروهات** مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل رجا در آنست
که چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هر دو طرف آن را فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و بی آنکه
هر دو دست را در آستین در آرد و یا هر دو جانب آنرا ضم کند دوم جمع کردن اطراف جامه که بخاک یا مانند آن آلوده
نشود و سوم بر بدن یا بجامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی را بالای سر یا پیچیدن آنرا و درآوردن اطراف آنرا
در اصول آن پنجم پیچیدن یا کشیدن انگشتان را که آواز برآید ششم دیدن بجانب راست و چپ یا میلان سر اگر
بگوشه چشم دیدن مکروه نبود هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم
مانند سگ نشستن چنانکه بر هر دو سرین بنشیند و هر دو زانو را ایستاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بی عذر
چهار زانو نشستن سیزدهم ایستادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه دکان یا بر زمین چهاردهم ایستادن مصلی عقب صفیکه
در آن فرجه باشد پانزدهم بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا در پیش او یا در برابر او اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه
نبود زیرا که درین اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن و اگر برای خشوع و فروتنی خواند
مکروه نبود هفدهم در جامهای بذله نماز خواندن که با آن جامها در مجالس بزرگان نرود هجدهم برای دور کردن خاک
بر پیشانی مسح کردن نوزدهم جانب آسمان دیدن بیستم بر پیچ دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن
مسئله پوشیدن جامه که در آن صورت حیوان باشد مکروه بود مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد و بول کردن

در بیرون بر آن مکروه است کشتن و ترسجد را مسئله و در مسجد نقش کردن بگچ یا چوب یا آب طلا مکروه نبود مسئله ایستادن
امام در مسجد و سجده کردن در محراب آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن در عقب پشت شخصی که نشسته سخن میکند مکروه نبود مسئله نماز گزاردن
بر بساطی که دران صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که ناظر را از بعید ظاهر نشود مکروه نباشد
و نیز صورتیکه سر آنرا محو کرده باشند و صورت غیر حیوان مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه نباشد مسئله بول کردن
بر خانه که دران برای نماز جای ساخته اند و آنرا محراب شود ندانند مکروه نبود زیرا که آن جای را حکم مسجد نیست **باب صلوة الوتر**
والنوافل مسئله نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله وتر سه رکعت است
بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت وتر
سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دو دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر
وتر نخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان
در وتر نخواند و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خواند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر
باوی قنوت نخواند صحیح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود ایستاده ماند بقول بعضی منتظر سجود نشیند
مسئله پیش از فجر بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشاء دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از
جمعه چهار رکعت نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشا و بعد از عشا چهار رکعت مستحب است مسئله
نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام
در روز و شب افضل است مسئله در دو رکعت فرض و جمیع رکعات وتر و نوافل قراءة فرض است مسئله لازم است تمام نفلی که شروع
دران کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب و غروب آن باشد نه آنکه دران شروع کرده است بظن چنانکه گمان برد که نماز
ظهر گزارده است پس شروع کرد دران بعد ازان یاد آورد که ظهر نکرده است پس این نماز که دران شروع کرده است نفل شد که اتمام آن
لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده شفع اول یا ثانی فساد کند زیرا که اگر
در شفع اول فساد شده است شفع ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفع ثانی فساد شده است قضا شفع
اول که آنرا ادا نموده است لازم نیاید زیرا که هر شفع از نفل جداست و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا
کند زیرا که معتبر نزدیک وی نیت است کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

باتفاق دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءت ترک کرد درین هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید و اگر در هر دو شفعه یا در شفعه اول و در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک طرفین قضای دو رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نیاید بنا بر آنکه دران شروع صحیح نشده اما نزدیک امام ابو یوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد پس شروع در شفعه ثانی صحیح باشد و بترک قراءة قضای آن لازم آید و اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قراءة در یک رکعت از شفعه اول نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قراءة در یک رکعت نیز تحریمه باطل شود مسئله اگر چهار رکعت نفل شروع کرده بود و بعد از تشهد شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی لازم نیاید زیرا که دران شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نشست بقیاس فرض شفعه اول فاسد نشود و قضای آن لازم نیاید اگر چه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله جایز است که نفل را نشسته بخواند اگر چه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر استاده شروع کرده است بی عذر نشیند مسئله جایز است که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری و در غیر جانب قبله بگذارد و برکوع و سجود اشارت کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله وسلامه علیه بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام مخالف قیاس بود بر مورد آن اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد و بعد از ان فرود آمد جایز است که همان شروع تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب شده بود برکوع و سجود ادا کرد پس ادای ناقص بکامل باشد و آن روا است و در صورت عکس ادای کامل بناقص می شود و آن جایز نیست

فصل در قیام ماه رمضان

مسئله در ماه رمضان بعد از عشا و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت تراویح بده سلام سنت است و بعد هر ترویحه بقدر ترویحه نشیند و توقف کند یا آنکه ترویحه چهار رکعت است و در هر ترویحه را دو سلام است و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد ازان مسئله یک ختم در تراویح سنت است برای کسل قوم آنرا ترک نباید کرد مسئله در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت نگذارد و در جامع الرموز می آرد در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت

نماز گذارده باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه موذن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی بود که بی او در مسجد دیگر مردم جمع شوند یا متفرق
گردند مسئله اگر در وقت ظهر یا عشا در مسجد اقامت گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید اگرچه نماز خود گذارده باشد زیرا که
ثواب نفل و فضیلت جماعت نخواهد یافت مگر آنکه مقیم جماعت دیگر بود و فرض نگذارده باشد زیرا که جماعت دیگر را از خلل [illegible]
فی آنکه ثواب نفل و فضیلت جماعت یابد مسئله کسیکه نماز فجر یا عصر یا مغرب گذارده است مکروه نیست که از مسجد برآید اگرچه اقامت
آن وقت گفته باشند زیرا که نفل در آن وقت مکروه است و سه رکعت نفل مشروع نیست مسئله کسیکه بوقتی رسید که اگر سنت فجر بگذارد
نماز فجر بجماعت نخواهم رسید سنت را ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت بجماعت خواهم یافت مسئله اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند
مگر آنکه با فرض فوت شده باشد نزدیک امام محمد تا زوال آفتاب قضا کند اگرچه بی فرض فوت شود و بدانکه اگر سنت فجر با فرض فوت شود
تا زوال هر دو را قضا کنند و بقول بعضی بعد زوال نیز هر دو را قضا کنند زیرا که چون شب تعریس پیغمبر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود
سنت را پیش از زوال قضا کرد و فرض را باذان و اقامت و جهر قراءة بجماعت قضا خواند پس از اینجا قیاس کرده اند [illegible]
و دیگر مکتوبات زیرا که این فعل پیغمبر علیه السلام معقول المعنی نیست اما چون سنت فجر از باقی سنتها اکد است از قضای آن قضای باقی
سنتها لازم نیاید و از قضای آن بتبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود لیکن چون قضای بتبعیت فرض پیش از زوال
ثابت شد قضای آن بتبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیرا که اختصاص بتبعیت بپیش از زوال معنی ندارد مسئله چون برای
ظهر اقامت گفتند سنت را ترک کند و با امام ملحق شود اگرچه بداند که بعد ادای سنت بجماعت خواهم رسید و پیش از دو رکعت که
از ظهر است قضا بگذارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر هیچ سنت را قضا نکند اگرچه با فرض فوت شده باشد مسئله اگر سه رکعت
از نماز ظهر را بجماعت بگذارد و یک رکعت از جماعت فوت شده باشد ثواب جماعت یابد مسئله کسیکه بعد از فراغ امام از جماعت
به مسجد در آمد نیکو است که فرض خود را تنها ادا کند [illegible] سنت نخواند زیرا که سنت وقتی [illegible] که فرض را
بجماعت گذارده باشد گفته است حسن بن زیاد کسیکه فرض را در خانه خود بگذارد جایز نیست که سنت بیارد و لیکن اصح آنست که
نیز بیارد زیرا که رسول علیه السلام سنت نماز را ترک نکرده اند اگرچه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ باشد چنانکه می ترسد که اگر
سنت ادا میکنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و بفرض ابتدا نماید مسئله اگر شخصی در حالت رکوع امام تکبیر تحریمه
و پیش از آنکه برکوع رود امام از رکوع برخاست آن رکعت را با امام حساب نکند و نزدیک امام زفر حساب کند مسئله اگر شخصی
پیش از امام برکوع رفت هنوز در رکوع بود که امام بر رکوع رسید نماز وی جایز بود و بخلاف امام زفر که نزد وی

جایز نباشد زیرا که آنچه پیش از امام آورده است فاسده است پس چیزی را که بر آن بنا کرده است نیز فاسد بود و بنا بر آنکه
بنا بر فاسد فاسد باشد یا می گوییم چون در یک چیز با امام موافقت کرد بسند باشد زیرا که برای صحت نماز مشارکت در یک
چیز کفایت کند **باب قضاء الفوائت** مسئله اگر از شخصی نمازهای یک شبانه روز که پنج فرض و یک وتر است
تمام فوت شد فرض است که به ترتیب قضا کند و اگر بعضی فوائت با وقتی جمع شود میان آن نیز ترتیب فرض باشد مسئله
هر که یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر او جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزدیک صاحبین جایز بود اگرچه
وتر را قضا نگذارده باشد زیرا که نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین سنت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر نماز
کند فرض عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو گذارده است باید که فرض اعاده کند زیرا که سنت تابع فرض است
که آن صلوة مستقله نزدیک وی چون او اکرده است و وتر را نیز هم آنکه عشا را با وضو گذارده است ترتیب ساقط شد زیرا که چون
اداء وتر یاد ندارد که عشا بر ذمه من است و نزدیک صاحبین وتر را نیز با فرض اعاده کنند بنا بر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوة مستقله نیست
مسئله ساقط کنندۀ ترتیب نزدیک ما سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضا و ادا هر دو گنجایش ندارد
هر قدر را که وقت وفا کند با وقتی که قضا نماید چنانکه اگر عشا یا وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نماند
نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد
ظهر را با مغرب قضا نماید دوم فراموشی چنانکه در حین اداء وقتی فائته هر گز یاد نیاید سوم فوت شدن شش نماز اگرچه قدیمه بود یا حادثه
کم شده باشد پس اگر کسی را بعضی شش نماز یا زیاده از آن فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگرچه وقت وسیع باشد باز اگر چیزی
دیگر از وی فوت شود با یاد آن در وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیرا که به سبب نمازهای قدیم که بر ذمه است ترتیب از میان ساقط شده است
اگرچه بعضی آن را گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوائت را قضا بجا آورد و بقول بعضی اگر از شش نماز کمتر ماند ترتیب
باز می گردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط برهان فتوی داده است مسئله اگر شخصی را یک نماز فوت شد
و با یاد آن پنج نماز ادا کرد همه فاسد شود زیرا که ترتیب واجب بود لیکن نزدیک حنفیه فساد آن پنج موقوف بود و هو القیاس
و نزدیک امام هر پنج فائته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فائته را قضا نمود وصف فرضیت آن
پنج باطل گردد زیرا که از بطلان فرضیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید و نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود و آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد
بنا بر آنکه اگر موقوف نشود در رعایت ترتیب کثیر لازم آید و آن باطل است **باب سجود السهو** مسئله اگر یک رکن را

بر رکن دیگر بسهو مقدم کرد چون رکوع قبل قرائت یا در رکن بسهو تاخیر شود چون تاخیر از قیام رکعت سوم بزیادتی تشهد اول قدر ادای رکن است
از امام که اگر در تشهد اول یک حرف زیاده کرد سجده سهو واجب شود و بقول بعضی خواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم نماید
لیکن صحیح آنست که بتاخیر مقداری که دران یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع
در یک رکعت یا واجبی بسهو تغییر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه و بعکس آن الا موری آرد درین مثال ترک واجبست تغییر واجب نیست
که تکبیرات عیدین از قدر واجب کم و زیاده کند یا تلاوت قراءت در رکوع و یا در سجود خواند یا واجبی را بسهو ترک نمود چون ترک قعده اولی سجده سهو
واجب شود مسئله بسهو مقتدی بر هیچ یکی سجده سهو واجب نباید و بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود و در حاشیه چلپی میگوید
چون امام سجده سهو کند مقتدی با وی متابعت نماید و اگر امام سجده نکرد مقتدی نیز نکند مسئله مسبوق در سجده سهو با امام متابعت کند
بعد از آن آنچه از نماز با امام نیافته باشد آنرا بخواند مسئله هر که قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعده است بنشیند و سجده سهو نکند
و اگر نزدیک بقیام است ایستاده شود و در آخر نماز سجده سهو آرد و اگر از قعده اخیره بسهو برخاست پیش از آنکه سجده کند بنشیند و بعد تشهد
سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شود پس اگر بخواهد رکعت ششم را نیز با آن یار کند اگرچه واجب
نیست زیرا که نفل را که بقصد شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیره تشهد خواند بعد از آن بسهو
برخاست تا آنکه رکعت پنجم را سجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را
نیز با آن ضم کند تا هر دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده سهو آرد و
بروجه مسنون واقع نشود و اگر سجده سهو را ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را بجای سنت ظهر حساب نکند زیرا که
رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت بر وی واجب شود زیرا که
ابتدا شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام ملحق شود شش رکعت بیارد
و اگر بشکست هیچ لازم نیاید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد سجده سهو کند و بعد از سجده سهو نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده سهو
درمیان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد و در آخر نماز به نیت سجده سهو سلام داد
اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز برآید و هر که با وی بعد از سلام اقتدا کرده باشد اقتدای وی جایز بود و اگر
وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضوی وی بشکست زیرا که درمیان نماز خندیده است و اگر مسافر بعد از سلام نیت اقامت
کرد دوگانه وی چهارگانه نگردد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد و از نماز بیرون آید اقتدا کردن صحیح نشود و وضو نشکند و دوگانه

و دوگانی چارگانی نگردد مسئله اگر در نماز سهو افتاد و بعد از تشهد اخیر نیت قطع سلام واو جایز نیست که سجده کند
زیراکه نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمه اول باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه شک
افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیراکه در استیناف حرج باشد و اگر تحری هیچ جانب
پیش نشود اقل را اعتبار کند و در جاییکه آنرا آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت
بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیراکه نمی تواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد پس اگر نشسته نباشد
نماز فاسد شود زیراکه قعده اخیر فرض است باب صلوة المریض مسئله اگر شخصی بسبب مرض ایستادن نتواند یا مرض
در نماز حادث شده نشسته یا پیش از نماز نشیند و بر رکوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند کرد نشسته باشارت نماز گذارد
و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و حاجت نیست که چیزی بلند پیش روی خود بدارد تا سجده بر آن آرد و اگر نشستن نیز متعذر شود
بر پشت بیفتد و سر در پایها بجانب قبله کند و باشارت نماز بخواند و یا بر پهلو بیفتد چنانکه روی بجانب قبله شود و باشارت نماز بخواند
و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود اما قیام
و قعود متعذر نباشد نشسته باشارت نماز بخواند و اگر ایستاده خواند نیز جایز بود ولیکن نشسته خواندن افضل باشد زیراکه مقصود
از نماز سجده است بنابر آنکه دران نهایت تعظیم است و قعود از قیام بسجده نزدیکتر است مسئله مریض باشارت نماز
میگذارد و در اثنای نماز صحت یافت از سر بگیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز می خواند و در میان نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود
و باقی نماز را ایستاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز خواند جایز بود و در کشتی ایستاده بی عذر نشسته خواندن جایز
نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نمازهای آن روز را قضا گذارد و اگر یک ساعت
بران زیاده گذشت قضای ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود و چون ششم نماز را استیعاب کرد قضا
ساقط گردد باب سجود التلاوة مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشرط نماز میان دو تکبیر یکی آنکه در سجده رود تکبیر گوید
بر دارد دوم آنکه در آخر سجده تشهد نخواند یا سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله بخواندن
آیت سجده و شنیدن آن اگرچه بی قصد شنیده باشد سجده تلاوت واجب شود مسئله سجده تلاوت در قرآن نزدیک ما چهارده است
یکی در آخر سوره اعراف دوم در سوره رعد سوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم سجده اول
در سوره حج بخلاف امام شافعی که نزدیک او سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی ارکعوا واسجدوا

بدانکه هر جا که در قرآن رکوع یا سجود متصل است مراد از آن سجدهٔ صلوتیه باشد هفتم در سورهٔ فرقان هشتم در سورهٔ نمل نهم در سورهٔ سجده دهم در سورهٔ ص و نزدیک امام شافعی در ص سجده نیست و در حج دو سجده است یازدهم در سورهٔ حم سجده لیکن نزدیک امام شافعی بقول انکنتم ایاه تعبدون است چنانکه منقول از حضرت علی رضی الله تعالی عنه و امام اختیار کرده است قول ابن مسعود را که آن قول لا یسئمون است دهم لیسامون است زیرا که تاخیر در سجده جایز است نه تقدیم در ان دوازدهم در سورهٔ والنجم سیزدهم در سورهٔ انشقت چهاردهم در سورهٔ اقرا است مسئله اگر امام آیت سجده خواند بر امام و مقتدیان او سجدهٔ تلاوت واجب شود اگرچه مقتدیان نشنیده باشند و اگر مقتدی آیت سجده خواند بر هیچ یکی از قاری و غیر او که در نماز او ست امام باشد یا قوم او سجده واجب نباشد نه در نماز و نه در خارج آن مگر آنکه بیرون از نماز او شنیده باشد خواه در نماز بود و خواه خارج از نماز مسئله اگر مصلی در میان نماز خود از کسیکه در نماز او شریک نیست آیت سجده شنیده سجدهٔ تلاوت واجب شود و چون از نماز فارغ شود ادا کند و اگر در اثنای نماز ادا کرد اعاده نماید و آن نماز را اعاده نکند مسئله اگر شخصی از امام قوم آیت سجده شنید و بلا وی اقتدا نشود یا در رکعت دیگر با وی اقتدا کرد واجب است که در خارج نماز سجدهٔ تلاوت کند و اگر پیش از سجود امام در همان رکعت با امام اقتدا کرد همراه امام سجده بکند و اگر بعد از سجده امام اقتدا نموده است سجدهٔ تلاوت ساقط شود مسئله سجدهٔ تلاوت که محل آن نماز است بیرون نماز جایز نباشد بخلاف سجده که واجب شده است در نماز و محل آن خارج نماز است چنانکه گذشت مسئله اگر شخصی در خارج نماز آیت سجده خواند و متصل آن بلا فصل در نماز شروع شود بار دیگر همان آیت را در نماز خواند یک سجده بسنده شود و اگر بعد از سجده در نماز شروع کرده است سجده دیگر واجب شود زیرا که در صورت اول غیر صلوتیه تابع صلوتیه می شود اگرچه اتحاد مجلس نیست و در صورت ثانی جایز نیست که سجده صلوتیه در خارج نماز ادا شود مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده را مکرر خواند یک سجده کفایت کند خواه در میان دو خواندن سجده کند خواه در آخر آن و در یک رکعت همین حکم است نزدیک امام ابو یوسف اگر در دو رکعت تکرار کرده نیز همین حکم است بخلاف امام محمد مسئله اگر دو آیت در یک مجلس خواند یا یک آیت در دو مجلس تکرار نمود دو سجده واجب شود مسئله اگر جامه بافنده در حالت تنیدن پیمان آیت سجده را مکرر خواند یا شخصی بالای درخت بر شاخهای مختلف آیت سجده را تکرار کرد به هر خواندن سجدهٔ تلاوت واجب شد زیرا که تنیدن پیمان و با اختلاف شاخها مجلس مختلف می شود مسئله اگر شخصی آیت سجده را در یک مجلس تکرار خواند و سامع هر خواندن را در مجلس مختلف شنید به هر شنیدن بر سامع سجدهٔ تلاوت واجب شود

بخلاف اگر قاری در مجلس مختلف تکرار کرد و سامع در یک مجلس شنید بر سامع یک سجده واجب شود و مانکه اگر از یک
کار بکار دیگر شروع کرد در حق وجوب سجده تلاوت مجلس مختلف شود اگرچه در یک مکان باشد و نیز باختلاف مکان
مجلس مختلف گردد مگر آنکه در خانه یا در مسجد بود زیرا که کنجهای خانه و مسجد در حکم یک مکان است **مسئله** اگر کشتی بر فتا
مجلس مختلف نشود بخلاف در نجیسه که آنجا مختلف شود زیرا که در نخیره استادن در مجلس دلیل اعراض باشد **مسئله**
اگر شخصی تمام سوره خواند و آیت سجده را ترک داد مکروه بود زیرا که باستنکاف مشتبه شود و اگر آیت سجده را خواند و باقی سوره
را ترک نمود مکروه نباشد لیکن مستحب آنست که یک آیت یا دو آیت در وقت خواندن با آیت سجده ضم کند تا دفع توهم
تفضیل شود **مسئله** مستحب است که آیت سجده را خفیه خواند تا بر دیگران واجب نشود **باب صلوة المسافر**
مسئله هر که بقصد سه شبانروز راه بسیر وسط از خانه‌های شهر خود بیرون آید مسافر شود و سیر وسط در صحرا شتر و پیاده
معتبر است و بقول بعضی بست و یک فرسنگ است و بقول بعضی هیجده فرسنگ است و علیه الفتوی و بقول بعضی پانزده فرسنگ
اکثر ائمه خوارزم بر این فتوی داده اند کما فی حاشیة شیخ الاسلام منقولا عن الزاهدی و سیر وسط در دریا سیر باعتدال ریح است
و در کوه آنچه مناسب کوه است **مسئله** مسافر را در تمام سفر وی رخصت است که چهارگانی را دوگانی گذارد و در روزهای ماه رمضان را افطار کند
اگرچه در سفر خود عاصی باشد **مسئله** چون مسافر در شهر خود داخل شود یا در شهر یا در قریه نیت اقامت پانزده روز کند مقیم گردد اما
اگر کم از پانزده روز نیت اقامت کرد یا در دو موضع نیت اقامت پانزده روز نمود یا بقصد برآمدن فردا یا پس فردا
چندین ماه گذشت مقیم نشود **مسئله** اگر لشکر اسلام در زمین حرب در آمد یا قلعه را در آن زمین محاصره کرد یا اهل بغی را در دار الاسلام
در بیرون شهر قلب نمود مقیم نشود اگرچه اقامت پانزده روز را نیت کرده باشد **مسئله** اهل خیمه‌های صحرا که خود نیت اقامت
پانزده روز کنند مقیم شوند زیرا که نیت اقامت در صحرا از ایشان صحیح باشد بنابر آنکه اقامت اصل است پس انتقال
ایشان از جا گاهی بجا گاهی باطل نشود و هو الصحیح و بقول بعضی نیت اقامت از ایشان صحیح نباشد زیرا که نیت اقامت
صحیح نمی شود مگر در شهر یا در قریه **مسئله** اگر مسافر چهارگانی را تمام کرد و قعده اول نشست فرض وی تمام گردید و آنچه زاید
نفل گردد ولیکن بد کرده باشد زیرا که در آن تاخیر سلام است و شبه عدم قبول است مر صدقه حق تعالی را و اگر در قعده
نه نشست فرض وی باطل شود زیرا که قعده اول در حق او فرض بود بنابر آنکه باعتبار فرض او قعده اخیر بود
که آن فرض است بترک فرض نماز باطل گردد **مسئله** اگر در وقت چهارگانی با مقیم اقتدا کرد چهارگانه ادا

مقیم گزارد زیرا که به نیت امام فرض وی چهارگانه شود و بعد از وقت اقتدا جایز نباشد زیرا که چون وقت گذشت
فرض مسافر تغیر نپذیرد مسئله اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز خود فارغ
شود مستحب است که مر مقتدیان خود را که مقیم باشند بگوید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم مسئله وطن اصلی
باطل شود بوطن اصلی باطل شود و اگرچه در آن دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی با اهل و عیال خود
از وطن اصلی به شهر دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول درآید بی نیت اقامت
مقیم نشود اما به سفر و به وطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در شهری
دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود چون باز به وطن اصلی رسد بمجرد دخول مقیم شود مسئله وطن اقامت باطل گردد
یعنی به وطن اقامت و به سفر و به وطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر یا در قریه
دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود اگرچه در میان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا به وطن اصلی
خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود چون باز در آن وطن بی نیت سفر و بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود مسئله
اگر مسافر نماز سفر را در حضر قضا میکند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند باب صلوة الجمعه مسئله در وجوب
جمعه هشت چیز شرط است یکی اقامت مصر دوم صحت سوم آزادی چهارم ذکورة پنجم عقل ششم بلوغ هفتم سلامتی
چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی که در وی این شروط موجود نباشد
در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی محسوب شود اگرچه بر وی واجب نشده بود مسئله در ادای
جمعه شش چیز شرط است یکی مصر یا فنای مصر و فقها را در تفسیر مصر اختلاف است نزدیک بعضی موضعی است که در وی امیر بود و قاضی
باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید و بقول بعضی موضعی است که چون اهل آن موضع که بر ایشان
جمعه فرض است در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجند کذا فی حاشیة الچلپی ست و مختار مصنف تفسیر ثانی است
بنابر آنکه در احکام شرع خصوصاً در اقامت حدود سستی ظاهر شده است و فنای مصر موضعی است که برای مصالح مصر
متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و برآمدن برای تیراندازی و دفن کردن موتی و گذاردن
نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نائب او که سلطان امر جمعه را بوی سپرده باشد سوم وقت ظهر چهارم خطبه در
وقت جمعه پیش از نماز و آن نزدیک امام تقدیر یک تسبیح است و نزدیک صاحبین ذکر طویل است که آنرا در عرف

عرف خطبه گویند و نزدیک امام شافعی دو خطبه است که هر دو آن مشتمل بر تحمید و صلوة و وصیت بتقوی باشد و اول مشتمل بود
بر قرائت آیتی از قرآن و ثانی بر دعا بکافه مومنان چنانکه معهود است و این نزدیک ما سنت است ششم جماعت که در سوی امام
سه مرد باشند پس اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان بگریزند امام در ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده بگریزند یا سه مرد
باقی مانده باشند ششم اذن عام مسئله جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز جمعه بخوانند و امیر موسم را جایز
نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد مسئله اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد بخلاف امام زفر
که نزدیک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما می گوییم بعد از آن که حاضر شدند و گذاردند فرض اول ادا شود
مسئله اگر معذور یا محبوس روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گذارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعات است این حکم از آنجا
و بدان جایز نبود و از آن است که نزدیک امام ابو یوسف در یک شهر در جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که هر جانب
آن بمنزل شهر بود چون بغداد و نزدیک امام محمد در یک شهر در جامع یا سه جامع جایز بود اگرچه آن شهر را دو جانب نباشد و گفته [illegible]
منتقی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد آنست که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود کذا فی حاشیة الچلپی بدانکه چون روز جمعه
ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود مسئله اگر غیر معذور روز جمعه نماز ظهر را در خانه گذارده باشد
پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزدیک امام ظهر باطل شود و اگرچه جمعه را نیابد و نزدیک صاحبین باطل نشود
مگر آنکه جمعه را بیابد مسئله هر که بر وی جمعه فرض باشد واجب است که بشنیدن اذان اول بیع را و آنچه از اشغال [illegible]
نماز مانع باشد ترک کند و برای جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز مسئله چون امام بر منبر سوار شود نماز گذاردن و سخن کردن
بر مردم حرام شود کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم نماز و کلام
حرام گردد و نگر وقتیکه خطبه را تمام کند مسئله چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طاهر باشد و روی بر قوم
و قوم بجانب امام روآرند و در جامع الرموز میگوید حسن است که بجانب قبله [illegible] و موذن مقابل امام ستاده اذان دوم گوید
اذان امام بالای منبر ستاده دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه بجلسه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد از آن امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند باب العیدین مسئله در روز فطر مستحب است
که پیش از نماز چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبوی بمالد و خوب ترین جامهای خود بپوشد و صدقه
فطر ادا کرده بجانب مصلی برآید و در راه تکبیر بلند نگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسئله نماز عید بروایت امام بشرایط نماز جمعه واجب شود و هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و آنکه امام محمد
گفته است که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بود بنا بر آنست که وجوب آن بسنت ثابت
شده است مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسئله نماز عید
دو رکعت است چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد آن فاتحه و سوره جهر بخواند و تکبیر گویان
برکوع رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءت کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات زوائد دست
بردارد و ارسال کند کما مر فی صفة الصلوة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه در کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسئله اگر
کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز عذر شد
روز سوم جایز نباشد مسئله عید الضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید الضحی تا گذاردن نماز امساک مستحب باشد اگرچه
خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید الضحی تکبیر بلند گوید امام در خطبه آن تکبیرات تشریق و احکام اضحیه را تعلیم کند و گذاردن
نماز عید الضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسئله آنکه در بعضی مردم در روز عرفه تشبها با افعال عرفات
جمع شوند هیچ نیست یعنی از جنس هیچ چیزی که بدان ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم
نیست که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گذارند بر مقیم مصری
و بر زنی که بمرد اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
واجب گردد و بقول مسئله موتم تکبیر را فرو نگذارد و اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد باب صلوة الخوف مسئله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طائفه کند یک طائفه را بجانب دشمن استاده کند و با طائفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از آن این طائفه بجانب دشمن رود و آن طائفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام سلام دهد
طائفه دوم مقابل دشمن شود و طائفه اول آمده باقی نماز خود بلا قراءت تمام کند بعد از آن طائفه اول بجانب دشمن
رود و طائفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءت تمام نماید و در نماز مغرب امام با طائفه اول دو رکعت بخواند و با طائفه دوم
یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و مردم از توجه بقبله عاجز شوند

هر کدام تنها در سواری بهر جانب که تواند باشارت بخواند مسئله بقتال کردن و کشتی نمودن و سوار شدن نماز
فاسد نشود باب الجنائز جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله چون شخصی نزدیک بموت شود سنت است که روی او بجانب قبله کنند و او را بر پهلوی راست بغلطانند و بر پشت
بخوابانند و ثانی مختار است و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد که کلمه شهادت را نزدیک وی بلند گویند چنانکه وی
بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند چه دران خوف ابا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان
او را بپوشند مسئله تخت میت یعنی آنکه میت را بر آن غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بر آن بدفن برند و کفن او را پیش
از آنکه او را دران بپیچند سه بار یا پنج بار یا هفت بار بخوشبو کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز
و در برهان می آرد در سه وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت برآمدن روح او و دوم در وقتیکه او را غسل دهند
سوم در وقتیکه او را کفن بپوشانند و جایز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرده را برای
غسل بر تخته آورند جامها را از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو بکنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی
مضمضه و استنشاق نیز بیارند و به آبی که برگ کنار یا اشنان جوشیده باشند غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد با آب خالص
غسل دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل آنست که اول میت را بر پهلوی چپ بغلطانند و بر پهلوی
راست وی آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد از آن او را بر پهلوی راست بغلطانند و بر پهلوی چپ
آب بریزند و آنکه غلطانیدن بر پهلوی چپ را مقدم کرد بنا بر آنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد از آن میت را
بنشانند و شکم وی را بنرمی دست مسح کنند و اگر چیزی از شکم برآید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند و بعد از آن بدن میت را
بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه کنند
مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد او کافور بمالند فصل در تکفین میت
سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود
و پیراهن جیب و آستین نکنند و تریز نه دوزند و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان
پنج جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در حاشیه چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن
آنقدر یکه سر آنرا بپوشند و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از بغل زن تا زانو بود مسئله کفن کفایت برای مردان

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی مسئله طریق پوشانیدن کفن سنت که اول بر جنازه
بیست لفافه بگسترانند و بالای آن ازار را نیز اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول
از جانب چپ ازار را بپیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز همچنان بپیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن
پیراهن موها را دو گیسو سازند از هر دو طرف بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد ازان ازار
و لفافه را بطریق مذکور بپیچند و بالای آن سینه بند بپیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد کفن را
از جانب سر و پای به بندند کذا فی البرهان **فصل در نماز جنازه** مسئله نماز جنازه فرض کفایت است یعنی اگر بعضی مردم گذارند از
دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه سه دیگر در تحریمه دست
بردارند بعد ازان ثنا گویند در سه دیگر دست بر ندارند و بعد از تکبیر دوم درود فرستند و بعد از تکبیر سوم دعا خوانند بعد از تکبیر
چهارم سلام دهند مسئله در نماز جنازه قراءة نبود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بعد از تحریمه ثنا و بعد از
ثنا فاتحه بخوانند مسئله برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سوم این دعا بخوانند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا ذخرا و اجرا
و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا ذخرا و اجرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة
و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته
منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان مسئله امام در نماز جنازه مقابله سینه میت استاده شود
زیرا که سینه محل نور ایمان است مسئله سزاوار بامامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است و اگر قاضی حاضر نباشد امام
محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد جایز بود و اگر بی اذن کرد
ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جایز نیست که اعاده کند مسئله اگر میت را پیش ازانکه بروی نماز گذارند
دفن کردند جایز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که آماسیده و ریزیده باشد تا سه روز آنرا مقرر کرده اند مسئله
در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هر چند بظاهر دعاست و ارکان نماز دران موجود نیست اما در حقیقت نماز است
پس بی ضرورت ترک قیام دران جایز نباشد مسئله نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود مگر آنکه میت در خارج مسجد باشد
زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال است که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگرچه میت خارج مسجد بود نماز جنازه در
مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است مسئله چون بچه زاده شود و بعد از زادن گریسته باشد

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن پوشانند و بروی نماز گزارند و اگر بعد از زائیدن نگریسته است غسل داده در
جامه پیچیده دفن کنند و بروی نماز نگزارند و هو المختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند کما فی ...
مسئله اگر کودک کافر حربی با پدر و مادر اسیر آید و کسی از مادر و پدر وی همراه او نیست به تبعیت دار اسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر
و پدر هست با یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود کودک نیز بتبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد اگر عاقل است
اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون کودک بمیرد بروی نماز گزارند مسئله چون کافر بمیرد اگر ولی وی مسلمان
است او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا وضو و تیامن نکنند و بخرقه بپیچد در مغاک تنگ بیندازند مسئله سنت آنست
که جنازه را چهار کس بردارند و آنگه یعنی تو متقدم جنازه را بعد از ان موخر آنرا بر کتف راست خود باز متقدم جنازه را
بعد از ان موخر آنرا بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت ببرند نه بدویدن مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در راه
عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه نشینند مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد فرود
آرند و در وقت نهادن وی در لحد بگوید بسم الله و علی ملت رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گره ها که برای خوف
انتشار کفن بود بگشایند بعد از ان خشت خام یا قصب بر لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن بجامه پرده کنند
چون لحد را بپوشیدند قبر را بخاک پر کنند و مقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع نکنند و لا یجصص
از عالمگیری باب شهید مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز او را ظلما کشته باشند و بکشتن وی مال واجب
نشده باشد یا مرده را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگرچه جراحت نشده باشد پس
جنب و حائض و نفساء و کودک شهید نباشد و کسی را که بچیزی تیز قتل کرده باشند شهید نشود دیگر مقتول مشرکان یا اهل بغی و
قطاع طریق که مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشند شهید است و بکشتن وی بجهت قصاص شهید نگردد و کسیکه بسبب قتل آن
بر قاتل دیه واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بشی تیز ظلما بکشد بر پدر مال واجب شود و پسر شهید باشد
زیرا که مال بر پدر از برای حرمت ابوت واجب شده باشد نه از برای قتل پسر و نزد ایشان ... بکشتن بچیزی تیز قتل قصاص
واجب شود و مقتول شهید باشد مسئله شهید را کفن خاص نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه از شهید جدا کنند و به
از جنس کفن باشد زیاده کنند و آنچه زاید بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود مسئله شهید را غسل ندهند
و نماز جنازه را بر وی خوانند با خون او را دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفساء را غسل دهند مسئله شخصی از معرکه ...

و قاتل او معلوم نیست اگر در جائی است که بر اهل آن دیت و قصاص لازم شود او را غسل دهند یعنی نیز کشته باشند یا چون آن
و اگر در جائی است که بر اهل قسامت واجب نیاید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل نه دهند زیرا که شهید است مگر آنکه بچیزی
نیز او را کشته باشند چه وی نزدیک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگرچه بعصا هم کشته باشند و
نزدیک صاحبین اگر معلوم شود که بعصا کشته اند شهید باشد پس نزدیک ایشان او را غسل نه دهند و اگر معلوم شود که
بعصا یا غیر کشته اند شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است دیه را و عدم وجوب
دیه ابعاضه جهل قاتل مقتول را شهید نمی گرداند و اگر هیچ معلوم نشود که بچه چیز کشته اند واجب است که او را
غسل دهند زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل واجب است دیت است
پس همان معتبر باشد مسئلہ کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج
کردند یا از معرکه زنده او را برند یا تمام یک وقت نماز با توت آن نماز با شعور عاقل ماند چنانکه در حاشیه چلپی است
یا بچیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمد در وصیت غسل نه دهند مسئلہ اگر باغی
یا قطاع طریق کشته شد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند باب الصلوٰة فی الکعبة مسئلہ درون کعبه نماز گذاردن
از فرض و نفل همه جائز است و نیز در آن جماعه روا است اگرچه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت
مقتدی بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جائز نیست مسئلہ از بهر تعظیم کعبه
نماز بر بام آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر بام آن نماز روا نبود دیگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه
مقدار چوب پالان شتر بلند باشد مسئلہ اگر مقتدیان و حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه احاطه
نمودند هر که در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر
هر چند از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است کتاب الزکوٰة مسئلہ در طلا
و نقره و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود و بگذشتن یکسال زکوٰة
واجب شود مگر آنکه بقدر نصاب نباشد یا زاید از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه بآن حاجت اصلی است در آن
زکوٰة واجب نشود چون غله برای خوردن و جامه برای پوشیدن و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و
سلاح استعمال و آلات حرفت و کتب اهل کتب را مسئلہ در مکاتب زکوٰة واجب نشود زیرا که مال مکاتب

مالک وی نیست اگرچه او را تصرف دران جایز هست مسئله بر قرضی که اقرار نکند وی زکوة واجب نشود و مگر انکه قرض
حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة پس برین تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده ازان
بر تمام مال زکوة واجب شود زیرا که مر وجوب زکوة را فراغ ازین قرض شرط است مسئله در مال ضمار یعنی
در مالیکه از مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوب
که بران گواه نباشد و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرضی که قرضدار بعد از سالها انکار نماید
و قسمی بآن مستدرک کند و مالی که ظالم آنرا بظلم گرفته باشد و بعد از سالهای بمالک آن برسد زیرا که در مال ضمار
ملک تصرف نمی ماند و ملک ذات بیملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد
از رسیدن بمالک آن ادا کردن زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله مال قرضی که قرضدار آن بر آن مقر هست اگرچه
مفلس بود یا قاضی بافلاس او را حکم کرده باشد یا قرضدار منکر هست و مالک بران گواهان دارد یا قاضی بران واقف
باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی برای تجارت خرید بعد ازان
نیت خدمت کرد و دران زکوة واجب نشود اگرچه باز نیت تجارت کرده باشد فاما اگر او را فروشد در بهای آن زکوة
لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که دران سوای طلا و نقره و دران سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود چون
بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابو یوسف
در بهای آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد در انچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف در دو حصه
بر عکس مذکور هست اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث
مالک گردد زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد مسئله اگر شخصی قدر از
مال را بفقرا خیرات میکند و در وقت دادن یا در وقت جدا کردن نیت زکوة نمیکند از زکوة محسوب نگردد مسئله
اگر شخصی تمام مال خود را بفقرا تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه بی نیت ادای زکوة تصدق
کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده هست نزدیک امام محمد انچه تصدق کرده هست زکوة آن
ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف چیزی که خیرات کرده است زکوة آن نیز بر ذمه وی باقی ماند چنانکه
اگر شخصی دو صد درهم دارد بعد از گذشتن سال تمام یکصد را بی نیت زکوة بفقرا خیرات کند نزدیک امام

محمد زکوة آن صد درم که آنرا خیرات کرده است از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف واجب است
که زکوة دو صد درم ازین صد که باقی مانده است ادا نماید باب الزکوة الانعام مسئله نصاب شتر پنج و نصاب
بقر سی و نصاب غنم چهل است هرچه ازین اموال بقدر نصاب رسد اگر سایم باشد بعد از سال دران زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سایم آنست که در اکثر سال بچراگاه برود مسئله در پنج شتر بختی باشند
یا عربی یک بز واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض واجب شود
یعنی بچه شتر که یکسال بر وی گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بران دو سال گذشته باشد
و در چهل و شش حقه یعنی بچه شتر که بر وی سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد
و در هفتاد و شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود باز در پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یک صد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود
پس در هر پنج یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش
که جمله یکصد و نود و شش شود تا دو صد و بیست چهار حقه واجب گردد باز همیشه از سر بگیرد چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد
و بعد هر پنجاه یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو یا جاموش
که بران یکسال گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بران دو سال گذشته باشد و آنچه
زیاده شود تا شصت آنرا حساب کنند و در شصت دو چند سی واجب گردد باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل
یک مسن لازم شود و در شصت دو تبیعه و در هفتاد یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه
و در صد دو تبیعه و یک مسنه و در یک صد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یک صد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه
همچنین الی غیر النهایه مسئله در چهل میش باشد یا بز بود یکی از جنس آن واجب شود و باز در یکصد و بیست و
یک دو از جنس آن باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود و باز
در هر صد یک زیاده کند مسئله در اشتر و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند
مسئله در عوامل و حوامل و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که
باشد زکوة لازم نباید مگر به تبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

به تبعیت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله در اسپان نر که با آن مادیان نبود زکوة لازم نشود
و نیست در مادیان که با آن نر نباشد بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در خیل اسپان که نر و مادیان باهم
مخلوط باشند و هم سائم بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از آن صاحب اسپان است
زیرا که قیمت آن قریب بایکدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در آنست که زکوة مذکور در اسپان مخلوط نزدیک امام است
و نزدیک صاحبین در اسپان زکوة واجب نشود و مخلوط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین است و بقول بعضی نزد
امام مر اسپان را نصاب نیست و بقول بعضی نصاب هست اما در تعیین عدد نصاب اختلاف است و بقول ابو جعفر طحاوی
نصاب آن پنج است پس اگر کم از پنج باشند زکوة واجب نشود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو مخلوط مسئله
آنچه از زکوة و کفارت و عشر و نذر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدهد روا باشد مسئله بر مصدق
واجب است که وسط بگیرد چنانکه نه نیک فربه باشد و نه نیک نزار و اگر وسط نیابد بگیرد ادنی را با بها ادنی یا اعلی را
و رد بکند زیادتی را مسئله آنچه در میان سال زیاده شود با اصل نصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال دو صد
درهم باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود و در آخر سال اگر سه صد باقی مانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه
بر این صد تمام سال نگذشته باشد زیرا که این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة به نصاب متعلق است
و آنچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود و واجب بر او بنت مخاض است که در بیست و
پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از آن بعد از یک سال هلاک شود واجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از
یکسال تمام نصاب هلاک شود آنچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود بهمان قدر از زکوة
ساقط گردد مسئله آنچه از جنس نصاب هلاک شود اول آنرا العفو صرف کنند بعد از آن بنصابی که متصل
عفو است بعد از آن به نصاب متصل آن نصاب است بهمین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة بیست شاة
هلاک شود یا از شش شتر یک شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة و بر پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند
همچنان اگر پانزده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را بالعفو صرف کنند و یازده را بسی و شش که متصل آنست باشد
بیست و پنج که واجب در آن بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود چهار را بالعفو صرف کنند و
یازده را بسی و شش و پنج را به بیست و پنج باقی بماند بیست شتر که واجب در آن چهار شاة است و همچنین اگر هلاک شد

بیست و پنج باقی بماند پانزده که واجب دران سه شاة است واگر هلاک شود ده باقی بماند ده که واجب دران
دو شاة است واگر هلاک شود ده و پنج باقی بماند پنج و واجب دران یک شاة است انچه مذکور شد وقتیکه شتر
بقر و غنم درچندان سائمه باشند و معنی سائمه مذکور شده است مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه زکوة سوائم
را یا عشر خارج زمین را یا خراج آنرا یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نمودند روا باشد زیراکه عشر
خراج مقاتله اند وایشان نیز از مقاتله اند بنابرانکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف کرده اند
پس بر خداوندان اموال اعادهٔ آن لازم نیاید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان اموال
واجب است که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و به لفتی وآنکه بعضی علما گفته اند که اعاده
واجب نشود زیراکه چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد ولهذا تفویض قضا و اقامت جمعه
را عیادا از ایشان جایز بود جوابش آنست که نصب قضات و اقامت جمعه انچه از شعار اسلام است ضروریست
وانچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد در زکوة برخلاف آنست زیراکه اصل در زکوة آنست که
تخفیه دهد لقوله تعالی وان تخفوها وتوتوها الفقراء فهو خیر لکم وآنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال
زکوة اموال را به نیت صدقه داده زکوة بباغیان سلاطین این زمان دادند از ذمه ایشان ساقط شود و اعادهٔ
آن لازم نیاید زیراکه باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند شیخ ابومنصور
ماتریدی این را قبول ندارد و میگوید که اعلام مصدق علیه در ادای زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عبادت
محضه است پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و درین صورت نیت خالص موجود نیست و دیگر آنکه
میگوید مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمی کنند پس اگر ایشان از خداوندان
اموال زکوة را بظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز دران است که اگر در وقت گرفتن
از ایشان بظلم به نیت ادای زکوة و دفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیراکه باغیان و سلاطین
ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقیر اند و الاول احوط احتیاط تر بدانکه از روایت ثانی معلوم نمی شود
مگر سقوط زکوة ان ظلوم برای شفقت بر وی و دفع حرج از وی وآنکه نظام الدین تلیمی که از علما هرات
بود باین روایت تمسک کرده بوالیان هراة بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده است و گرفتن آن از الصفت

به صفت مسلمه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر از انکه حکم نموده محض خطاست زیرا که روایت هدایه بر این گونه
دلالت نیست و صفت معلومه که مذکور شد آنرا در ترجمه بیان نموده ایم مسئله در اموال کودک تغلبی زکوة واجب
نشود و در اموال زن تغلبی واجب شود زیرا که تغلبی قومی است از نصارای عرب چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ایشان
جزیه طلبید ایشان از ان ابا آوردند و گفته اند ما از زکوة مسلمانان دو چند دهیم اما جزیه ندهیم حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه شما است شما هر چه نامش خواهید بکنید و چندان زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان
نباید گرفت چنانکه از کودکان مسلمانان نمی گیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان می گیرند مسئله مالک
نصاب را جایز است که پیش از گذشتن سال زکوة یک سال را زیاده از ان ادا کند زیرا که مال نامی سبب است مر وجوب
زکوة را و گذشتن سال شرط وجوب ادای زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح باشد و اگرچه وجوب ادا نشده
باشد و نیز مالک یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درم را جایز است که زکوة زیاده از دو
درم را ادا نماید بعد از ان اگر مالک آن قدر زیادتی شود همان که ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست و از زکوة ادا جایز
نبود یعنی اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند در زکوة این نصاب از ذمه وی ساقط نگردد دیگر آنکه از سر نو ادا کند
مسئله نصاب زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم از ان هفت مثقال باشد چنانکه از ده جز مثقال یک درم
هفت جز شود و از آنست که این وزن را وزن سبعه گویند پس یک درم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است
و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو است مسئله در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب باشد ربع عشر
واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن نصاب زر یا نقره باشد به قیمتی که مر فقیر را انفع بود یعنی اگر قیمت آن
بدرم انفع است مر فقیر را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد از ان در خمس که از نصاب زیاده
شود ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور حرج است باز زکوة واجب نشود یعنی چون بر دویست
درم چهل درم زیاده شود یک درم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد و همچنان در هر چهل یک درم زیاده شود
و آنچه کمتر باشد عفو بود مسئله اگر در درم ها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است آن درم ها
را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود مسئله اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آنرا اعتبار نبود
زیرا که معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درم باشد بعد از ان در میان سال

ازان کمتر شود یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزدیک امام بقیمت حکم

کنند و نزدیک صاحبین باجزا ضم نمایند چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود ده و نود درم که قیمت آن نود درم ده دینار باشد

نزدیک امام زکوة واجب شود و نزدیک صاحبین واجب نشود و اگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب

گردد بآنکه نزدیک صاحبین چون نیمه نصاب زر را با نیمه نصاب نقره ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود

و نزدیک امام چون قیمت صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر از ده دینار بود و قیمت ده دینار

یا زیاده از صد درم خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزدیک امام نیز زکوة واجب شود باب العاشر

عاشر کسی است که حاکم برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجار نشانند مسئله اگر تاجری به عاشر گفت که تمام سال

بر من نگذشته است یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را

بی سوگند قبول نکند و در زکوة سوائم به سوگند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوائم بفقرا دهد بلکه بر سلطان است که

از وی زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال را بعاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر درآن

سال عاشر بوده است نیز قبول وی را بسوگند قبول کنند بی آنکه از آن عاشر از وی برات طلب نمایند مسئله چه

قول مسلم را دران بسوگند قبول کنند قول ذمی را نیز دران بسوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزک وی

که گفت این کنیزک ام ولد من است پس اگر در حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیزک ام ولد منی عاشر

قول وی را قبول دارد و از وی از زکوة آن کنیزک که چیزی نگیرد و اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر

بگیرد و اگر ذمی است نصف عشر و اگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجرها

چه می گیرند عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همان قدر بگیرد که ایشان از تاجرها

می گیرند مگر آنکه حربیان از تاجرها تمام مال می گرفته باشند پس عاشر ما از تاجر ایشان تمام نگیرد بلکه بگیرد

عشر مال او را و اگر حربیان از تاجرها هیچ نمی گیرند عاشر ما نیز از تاجر ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی

که با حربی است بقدر نصاب نباشد از وی چیزی نگیرند اگرچه اقرار کند که در خانه من بقدر نصاب است

مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار الحرب آمده است باز عشر

بگیرند و اگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزدیک امام عشر است و در خنزیر هیچ

هیچ نیست اگرچه با وی هر دو باشند یا یکی ازان هر دو بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در هیچ کدام عشر نیست و نزدیک امام زفر در هر دو عشر است و نزدیک امام ابو یوسف اگر با وی هر دو است در هر دو عشر است زیرا که خنثی را چون باخمر باشند در حق عشر تابع خمر میکند و اگر یکی ازان هر دو است در خمر عشر است و در خنزیر هیچ نیست زیرا که خنزیر از ذوات القیم نیست پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خمر از ذوات امثال است پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر با شخصی مال بضاعت یا مال ودیعت باشد جایز نیست عاشر را که ازان مال از وی چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه در مال مضاربت حصه آن مضارب بقدر نصاب رسد پس بقدر حصه آن بر وی زکوة واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر یابنده ماذون مال تجارت باشد و وی مدیون بود عاشر را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد و اگر مدیون نباشد و مولای وی با وی همراه نبود نیز از مال وی زکوة بگیرند زیرا که کسب وی ملک مولای وی است اما اگر مولای وی همراه وی بود عاشر از مال وی زکوة بگیرد باب الرکاز مسئله رکاز مال را گویند که زیر زمین بود و مخلوق باشد یا موضوع و معدن آنکه در همان زمین مخلوق بود و کنز آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در معدن زر یا مانند آن در زمین خراجی باشد یا عشری خمس لازم شود و آنچه باقیماند مر مالک زمین راست و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی مر یابنده راست مسئله اگر در خانه کسی معدن برآید دران هیچ لازم نشود و در زمین دو روایت است بر روایت اصل هیچ لازم نشود و بر روایت جامع الصغیر خمس لازم گردد کذا فی جامع الرموز مسئله در مروارید زکوة واجب نشود زیرا که مروارید بقول بعضی باران ربیع است که در صدف افتد و بقول بعضی صدف حیوانی است که مروارید دران خلق میشود و در ان هر دو زکوة نیست کذا فی حاشیة الچلپی مسئله در عنبر زکوة لازم نشود زیرا که عنبر بقول بعضی سرگین دابه بحری است و بقول بعضی در بحر چون گیاه در بر میروید و در این هر دو زکوة نیست چنانکه در حاشیه چلپی است و نیز در نبشته که حکیم طوسی در رساله خود آورده که در دریا چشمه است که ازان مثل قیر عنبر می برآید و نیز در فیروزه و جز آن از جواهر که در جبل یافته شود زکوة لازم نشود بخلاف آنچه از جواهر که از خزائن کفار بغلبه بدست آمده باشد در آن خمس واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله کنزی که دران سکه اسلام باشد حکم لقطه دارد و آنکه در آن سکه کفر بود ازان خمس لازم شود و باقی مالک خطه راست که در اول فتح اسلام مالک خطه شده است و اگر مالک خطه نباشد یعنی در اول فتح اسلام آن خطه را ملک کسی

نکرده باشند باقی مر یابنده راست مسئله اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در منزل از دار الحرب رکاز یافت تمام آن
مر مستامن را باشد و اگر در خانهٔ حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار الحرب که ملک کسی نباشد
رکاز متاع یافت از آن خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود باب زکوة الخارج مسئله در شهد زمین عشر
و در ثمرهٔ جبل و در میوهٔ جبل و در آنچه از زمین برآید و آنرا آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام
عشر لازم شود و پیش از آنکه اجرت درودن کشت و جز آن برآورده باشند و اگرچه بسیار و اندک رسد و تا یکسال
نه بیستد و نزدیک صاحبین و امام شافعی در کم از پنج وسق هیچ لازم نیاید و وسق شصت صاع است و صاع ... رطل
و در آنچه یکسال نه بیستد چون خضراوات مانند سیب و تره نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام واجب
که مالک خضراوات صدقهٔ خضراوات را بفقرا دهد نه آنکه از و سلطان بگیرد مسئله در حطب و غیر آن چون نی و گیاه
صدقه واجب نشود مسئله هرچه از زمین برآید که آنرا بدلو یا بدولاب آب داده باشند در آن نصف عشر واجب شود پیش
از آنکه نفقت زرع چون اجرت حصاد و جز آن برآورده باشند مسئله در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود
اگرچه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین را ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خرد و بزرگ در این حکم برابر است زیرا که
عشر است در خارج از زمین اطفال بالیس و دیوانه باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی نزدیک امام ابو یوسف
چون تغلبی مسلمان شود و در خارج از زمین وی یک عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود
و اگر بعد از آن مسلم آنرا از وی بشفعه گرفت یا بسبب فساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد مسئله اگر ذمی خانهٔ
خود را باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانهٔ خود را باغ کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراجی خراج است
خراجی شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد مسئله آب آسمان و چاه و چشمه عشری است و جویبار اهل عجم
چون نهر یزدجرد مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک
امام محمد عشری است مسئله در چشمهٔ قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر
در گرد چشمه زمین لایق زراعت باشد در آن خراج لازم شود باب المصارف مسئله مالک نصاب را
جایز است که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی
واجب است که در جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمع سه است مسئله جمیع انواع صدقات

مصارف زکوٰة هفت است یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سوم جابی
صدقات او را بقدر عمل وی روا بود چهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبه وی از مال زکوٰة مدد کردن جایز است
پنجم مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابو یوسف مراد از ان وامانده
غزا است و نزدیک امام محمد وامانده از حج هفتم ابن سبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکوٰة
مسجد بنا کند یا میت کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکوٰة غلام یا کنیزک خریده آزاد گرداند زیرا که در مال زکوٰة
واجب است که یکی از مستحقان زکوٰة تملیک کند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که
مال زکوٰة را باصل خود یا بفرع خود دهد اصل و فرع قریب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه
بزوج خود دهد یا مولی به بنده خود دهد و نیز جایز نیست که زکوٰة بدهد بغلامی که بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست
که زکوٰة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بنده غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکوٰة دادن بهاشمی هاشمی که آل علی
و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث بن عبد المطلب است و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد باشند مسئله بذمی
زکوٰة دادن روا نبود و اگر ورای زکوٰة صدقه دیگر دهد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را زکوٰة داد بگمان آنکه
مصرف زکوٰة است بعد از ان ظاهر شد که بنده یا مکاتب اوست اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر اوست یا ظاهر شد
که غنی است یا ذمی است یا هاشمی است یا بنده هاشمی است اعاده نکند و نزدیک امام ابو یوسف اعاده کند مسئله
مستحب است زکوٰة دادن بقدریکه از سوال یک روز بی نیاز کند و بیک کس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون
باشد مسئله مکروه است که مال زکوٰة را بشهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانیکه از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر

مسئله صدقه فطر از گندم یا آرد گندم یا سویق گندم یا از مویز نصف صاع است و از خرما
یا جو یک صاع مراد از صاع نزدیک امام صاع عراقی است که هشت رطل است که بوزن چهار من باشد هر من چهل استار است و هر استار چهار و نیم
مثقال است پس یک من یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی
صدقه فطر از گندم یک صاع حجازی است که پنج رطل است مسئله اگر در صدقه فطر دو من گندم دهد [illegible] روا باشد [illegible]
امام محمد [illegible] روا نبود مسئله در صدقه فطر گندم دادن مستحب است و جائیکه [illegible] گندم [illegible] نزدیک امام ابو یوسف
درهم [illegible] مستحب است مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود [illegible] صدقه فطر بر وی واجب شود و اگرچه [illegible]

وهی نامی نصاب نباشد و چنانکه سال تمام بروی نگذشته باشد یا خانه بود فاضل از سکونت وی که قیمت آن بقدر نصاب
باشد اگرچه برای تجارت نبود و انچه بدان صدقه فطر واجب شود و بدان زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب
زکوة گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب می شود از نفس خود و از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود
اگرچه کافر بود یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود یا برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و لکبیر خود
و از طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله بنده
مرهونه که نزدیک امام صدقه فطر واجب نشود و نزدیک صاحبین واجب شود و در بنده مشترکه بالاتفاق واجب نشود
پس اگر بنده در دو کس مشترک باشند نزدیک امام بر هیچ کدام صدقه واجب نشود و نزدیک صاحبین بر هر یک
یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر بنده را بخیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت
طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بائع واجب شود و اگر نه بر مشتری واجب گردد کذا فی حاشیة
مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شده یا متولد شد بر وی صدقه فطر واجب شود و آنکه در شب عید بمیرد
یا بعد از طلوع فجر مسلمان شد یا متولد گشت بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است
نزدیک ما و آنرا نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب شود زیرا که
نزدیک وی سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از آخر صوم رمضان و وی آنرا یافته است و هر که در ان شب بمیرد
بر وی واجب شود زیرا که سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید داد روا باشد اگرچه پیش از ماه
رمضان داده باشد و بقول بعضی در ان اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلپی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر
مستحب است و اگر تاخیر کرد ساقط نگردد کتاب الصوم مسئله صوم آنست که از صبح تا مغرب بنیت روزه از خوردن
و نوشیدن و جماع کردن پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضا کند
لقوله تعالی کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است و لهذا منکر آن کافر می شود و صوم نذر واجب است زیرا که
ثبوت آن بنص قطعی نیست بنا بر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر معصیت و نذر بطهارت و نذر بعیادت مریض
و نذر بصلوة جنازه ازین حکم مخصوص است چنانچه در ترجمه این را تحقیق نموده ام و صوم کفارت مثل صوم نذر است و انچه
جز ان است هم نفل است و این مضمون هدایه است و انچه شارح بر هدایه بحث کرده است نیز در ترجمه مسطور است مسئله

وقت نیت صوم رمضان و صوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب شب سابق تا ضحوهٔ کبری روز صوم است
پس اگر در ضحوهٔ کبری نیت کرد روا نباشد زیرا که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقتی است که
پیش از ضحوهٔ کبری باشد و مراد از ضحوهٔ کبری نصف نهار شرعی است و نهار شرعی از صبح صادق تا غروب آفتاب است
بروایت قدوری نیت روزهٔ مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول اصح است مسئله جایز است صوم
رمضان و نذر معین به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل و نیز جایز است صوم رمضان به نیت
واجب دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر و مرض واقع می شود از همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر معین
که آن به نیت واجب دیگر ادا نمی شود بلکه واقع می شود از واجبی که آن را نیت کرده است مسئله جایز است روزه
نفل به نیت صوم نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزهٔ نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است در صوم
قضا و صوم کفارت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند و تعیین نماید که قضا را یا کفارت را یا نذر را نیت می کنم
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سی ام باشد ابر یا غبار شد چنانکه در هلال شک
افتاد نیت روزه غیر از نفل مکروه بود و اگر از واجب دیگر نیت کرد و رمضانیهٔ آن روز ظاهر نشد در مذهب اصح
همان واجب ادا شود و اگرچه مکروه باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز منهی عنه است
و اگر ظاهر شد رمضانیهٔ آن روز آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود
مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود و اگر نه مردم خواص
چون قاضی و مفتی روزه نفل بدارند و غیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز آورده که مراد از خواص
علما اند کذا فی التمرتاشی باک نیست به نیت روزه راحتی [illegible] چنانکه در [illegible] رمضان نیت کنند کذا فی النهایه مسئله اگر
در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزهٔ رمضان خواهم داشت و اگر نه روزه نخواهم داشت
روزه او روا نشود مسئله مکروه است که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد و اگر نه از
واجب دیگر باشد یا گفت و گرنه از نفل بود اما اگر رمضانیهٔ فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق نیت در او
موجود است و در صوم رمضان همان کفایت کند و اگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیرا که مطلق نیت
در هر دو صورت موجود است و در روزه نفل همان کفایت کند و در صورت اول در واجب و دیگر متردد است و به تردد

واجب او نشود مسئله هر که تنها هلال رمضان ببیند روزه بدارد اگرچه قول او رد کرده باشند و هر که تنها هلال شوال
دیده است نیز روزه بدارد زیرا که در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد لیکن کفارت لازم
نشود و نزد امام شافعی که نزدیک او کفارت نیز لازم شود مسئله روز ابر و غبار از برای صوم بی دعوی و بی لفظ شهادت گواهی
یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر
شرط است که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی دهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان
ابر و غبار نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل بجمع بودن ایشان بر کذب حکم
نکند هلال فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روزه بگواهی دو عادل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه بر آن
گواهی سی روز روزه داشتند و ندیدند بار ابر شد حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عادل رمضانیت
ظاهر شده است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیرا که بگواهی یک عدل فطر ثابت نمی شود و بقول امام محمد بتبعیت صوم
فطر نیز ثابت شود لیکن بی رویت هلال افطار حلال نبود زیرا که بسا چیز است که بتبعیت ثابت می شوند و بالاصالت
ثابت نمی شوند مسئله در احکام مذکور اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط
باشد کذا فی حاشیة الچلپی

باب ما یوجب الفساد

مسئله یعنی در بیان آنچه بفساد کردن روزه
واجب شود چون قضا و کفارت مسئله هر که در ماه رمضان بی عذر دانسته در روز در قبل یا در دبر جماع کرد یا
جماع کنانید یا آنچه غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه قضا بدارد
و کفارت دهد کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد
و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد هر یک را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان
دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق
داخل شد یا باکراه افطار نمود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت
یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه بشکم در آمد یا سنگریزه
را خورد یا بخور دودی کرد چنانکه به پردهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام
سحر خورد یا پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد و بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد یا [illegible]

بانزلی روزه دار را در خواب یا صحیح کرده شد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا بی نیت صبح کرد در روز
پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر افطار شئ طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد
یا در روز تمام شد یا بجانب شئ یا امرد بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه انداخت یا غیبت کرد یا قی بی قصد
از خود آمد یا قی قلیل بزور کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن انداخت یا در گوشش آب در آمد یا در حلق غبار یا دود
یا مگس در آمد در همه این صورتها روزه باقی ست پس پیش از وقت افطار نخورد مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت [illegible]
[illegible] روزه فاسد شود مسئله اگر بهیمه یا میت یا در غیر مسلک چنانکه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا
مساس کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شود و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها
مانده بود فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا بنوک زبان از دهن بیرون
آورده فرو برده است و کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر یک دانه گندم را در دست کرده فرو برد روزه فاسد
شود و اگر خایید هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز می گردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آنرا فرو برد روزه فاسد شود
و در قلیل بهر دو حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد می شود و بفرو رفتن فاسد نمی شود قلیل [illegible]
یا کثیر بود پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک
امام ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو رفت نزدیک امام محمد روزه فاسد شود و
نزدیک امام ابی حنیفه فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه
را چشیدن مکروه بود تا ذایقه [illegible] بود و نیز خاییدن [illegible] مگر [illegible] که در وقت ضرورت [illegible] بود و نیز مکروه است
بوسه گرفتن اگر از وقوع و انزال ایمن نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و [illegible] و روغن مالیدن [illegible]
کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود زیرا که بوی دهن را [illegible] میکنند
ما میگوییم که بوی دهن که آن نزدیک حق تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زائل نشود مسئله
شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود و افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد چون
قادر شود قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیرده که بر نفس خود یا بر نفس ولد خود خوف دارد جایز است که افطار
کند قضا بدارد و بقول بعضی شیرده را افطار وقتی جایز است که بشیر دادن خود را اجیره گرفته باشد

اما والده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بر وی واجب نیست مگر آنکه متعین بود چنانکه غیر آن نباشد
یا غیر آن شیر نگیرد یا بچه شیر غیر نخورد و شارح میگوید اگرچه از ظاهر شیر دهد بر آنست که شیر دادن بر وی واجب است پس اگر
پیش از رمضان به شیر دادن خود را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر شدن
بر وی واجب نیست مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله مریض که از زیادتی مرض می ترسید او را افطار روا بود و مسافر را
جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر در سفر یا مریض
در مرض بمیرد فدیه آنچه در سفر یا در مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر بعد از اقامت
بقدر آنچه در سفر و مرض افطار کرده بود و بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد و بعد از آن بمرد و اگر وصیت کرده است بر وارث
او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدر یکه بعد از رمضان بصحت یا باقامت
زنده مانده است چنانکه ده روز مثلا فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان زنده ماند و قضا
نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز نیز آورده که بر هر که روزه و نماز قضا باشد اگر مال دارد
واجب است بر وی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی الینابیع و غیرها مسئله فدیه یک نماز چون فدیه یک روزه است
بعد التصحیح و بقول بعضی فدیه نمازهای یکروز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که از وی روزه های رمضان
فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از آنکه بقضای سابق توفیق یابد رمضان دیگر آمد
اول این رمضان را ادا کند بعد از آن فی قدیه آنرا قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیه نیز واجب شود مسئله جایز
نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله بشروع کردن در روزه نفل تمام
آن لازم شود و اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است
روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند
اتمام آن [illegible] لازم نشود و ادای آن قضا بدارد مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بی عذر افطار کند زیرا که
[illegible] ابطال عمل است و به یک روایت جایز است زیرا که قضا خلف این افطار است مسئله بعذر ضیافت جایز است [illegible]
[illegible] بود یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر اسلام آورد یا حایض
پاک گردید [illegible] واجب است بر وی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند و بر کودکی که بالغ شده

شده است و کافری که مسلمان گشته است اگر افطار کردند قضا لازم نیاید اگرچه بعد از نیت افطار کرده باشند زیرا که در
اول روز اهل روزه نبوده اند که ادای واجب شود و با افطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافر در ماه رمضان در روز
پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد و اگر افطار نکرده هست او را هست بر وی که نیت روزه کند اگر مقیم در ماه رمضان
در روز مسافر شد اتمام آن روز بر وی واجب گردد و با افطار کردن بر هیچ یکی از ایشان کفارت لازم نیاید مسئله اگر شخصی
در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا کند مگر آنکه یاد داشته باشد
که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این است که نیت کرده باشد و بعد از علم بعدم نیت در روز
اول یا در شب آن روز آنرا نیز قضا کند مسئله اگر شخصی در تمام ماه رمضان مجنون ماند بر وی قضا لازم نشود و اگر در
بعضی آن به شعور آمد آنچه بعد از بلوغ گذشته است واجب است که آنرا قضا کند پیش از بلوغ مجنون شده باشد
یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایة زیرا که چون جنون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نه ساقط
نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده است روزه واجب نمی شود اگرچه جنون مستغرق تمام ماه رمضان
نباشد زیرا که چون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند بنا بر آنکه جنونی
که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونی که بعد از بلوغ عارض شده باشد آن بی استغراق
روزه را منع نمیکند زیرا که رافع صوم است نه مانع آن و رافع چون قوی باشد روزه را منع میکند مسئله اگر شخصی نذر کرد در
روزهای عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح باشد و در روزهای عید و در ایام
تشریق افطار کند روزه داشتن در این چهار روز ممنوع است بعد از آن بجای آن قضا بدارد و اگر در همان روزها روزه دا[شت]
روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نیاید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که در روزهای منهی عنه
شروع در روزه کردن گناه است و نذر کردن روزه بر آن روزها را گناه نیست پس شروع در روزه آن روز روزه
لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در دل هیچ نیت نکرد یا
نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد که یمین باشد
و نذر نباشد یمین لازم گردد و با افطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض
یمین را هر دو لازم شود پس اگر افطار کند برای نذر قضا لازم شود و برای یمین کفارت واجب گردد نزدیک

امام ابو یوسف در نیت هر دو نذر لازم شود و در نیت یمین محض یمین واجب گردد مسئله شش روزه شوال را متفرق
داشتن از کراهیت بعید بود و از مشابهت به نصاری دور باشد باب الاعتکاف مسئله اعتکاف سنت
موکده است و آن عبارت است از آنکه روزه دارد و در مسجد جماعت به نیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز
است پس هر که بعد شروع پیش از تمام شدن یک شبانه روز قطع کند قضاء آن بر وی لازم شود و نزدیک امام محمد
هیچ لازم نیاید زیرا که نزدیک او اقل اعتکاف یک ساعت است و آن باندک درنگ حاصل شود مسئله هر که معتکف
شد از مسجد بر نیاید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه در وقت زوال یا در وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت
پیش از نماز جمعه تواند گذارد و از برای تحیت مسجد و چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزدیک امام چهار رکعت است و
نزدیک صاحبین شش رکعت مسئله اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد گردد
مسئله اگر معتکف بی عذر یکساعت از مسجد برآید اعتکاف فاسد شود مسئله معتکف را جایز است که در مسجد بخورد
و بنوشد و بخوابد و غیر از تجارت آنچه حاجت است خرید کند و بفروشد بی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز
و غیر معتکف را هیچ یک ازین چیزها جایز نیست مسئله معتکف در مسجد خاموش نباشد و بجز سخن نیک سخن نگوید یعنی سخن
نگوید که در آن گناه گار شود کذا فی جامع الرموز مسئله وطی اعتکاف را باطل می کند اگرچه حرام است چنانکه
در حاشیه چلپی مسئله زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند مسئله هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند
با شبهای آن روزها متوالی بر وی اعتکاف واجب شود اگرچه متوالی را در نذر شرط کرده باشد چه اگر
اعتکاف دو روز را نذر کرد دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد از شبها
شبهائی ست که پیش از روزها باشد مسئله در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف شبها
به تبعیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرد روزهای آن در آن نیز داخل
شود زیرا که هر واحد از روز و شب متبع یکدیگر است مسئله صحیح است نیت روز بی شب یعنی اگر در نذر
ایام یا یومین نیت کرد روز را بی شب لازم می شود اعتکاف روزها بی شب کذا افهم من جامع الرموز
کتاب الحج مسئله حج فریضه است منکر آن کافر شود مسئله حج فریضه است بر آزاد مسلم که مکلف

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله زیاده از حاجت اصلی و نفقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه غالب
امن و سلامت بود و اگر غالب خلاف آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله زنیکه دور از مکه در مدت سفر باشد
بی زوج یا محرم که با وی سفر حج کند بر وی حج فرض نشود چون آن یا پیر بود چنانکه در حاشیه چلپی است اگرچه شرایط
مردان داشته باشد مسئله اگر شرایط وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض شود بقول امام ابو یوسف
بالفور فرض شود و بقول امام محمد بتراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده کرد نزدیک امام ابو یوسف بسبب تاخیر گنهگار
شود و نزدیک امام محمد گنهگار نشود و اگرچه قضا نمی شود بقول هر دو مسئله اگر نابالغ احرام بست بعد از آن بالغ شد یا کافر
احرام فرض ادا نشود زیرا که از برای عدم اهلیت احرام لازم نشده بود مگر آنکه بعد از بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام
وقوف و جز آن بجا آرد مسئله اگر بنده احرام بست بعد از آن آزاد شد فرض ادا نشود و اگرچه بعد از آزاد شدن از سر
احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اول احرام بوده است که کردن بر ذمه وی لازم شود و خروج از آن بی اتمام آن
ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود مسئله در حج سه چیز فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه
سوم طواف زیارت و واجب حج پنج چیز است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی میان صفا و مروه سوم رمی جمار چهارم طواف
صدر مر آفاقی را یعنی کسی را که خارج از مواقیت است پنجم تراشیدن و باقی سنت است یا ادب است مسئله ماه حج شوال
و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام بست مکروه باشد مسئله عمره سنت موکده است و آن عبارت
است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات مسئله عمره در تمام سال جایز است هر قدر که بار بار
مگر پنج روز که در آن عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد از آنست مسئله میقات مدنی یعنی موضع
احرام اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن است و میقات
یمنی یلملم و در شرح این مواقیت را بنیکی تحقیق نموده ام مسئله هرکه در آبادی را قصد کرد حرام است که بی احرام
از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن بمواقیت احرام بسته روا باشد اگرچه از خانه خود بسته باشد
مسئله هرکه داخل مواقیت سکونت دارد جایز است او را که برای حاجتی و نیز برای احکام حج بی احرام در مکه
در آید و برای احکام حج او را نیز دخول که بی احرام جایز نیست مسئله میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج
از مکه زمین حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیرا که حل در عرفات است

وعرفات در حل پس احرام آن از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یک گونه سفر متحقق شود مسئله
هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و ازار پاک در بر بندد یعنی آنکه بالای آن ریسمان نهد زیرا که آن
مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا گیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند اگر اراده حج افراد
کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی بعد از ان بنیت حج تلبیه بگوید و آن اینست لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و از این کلمات کم نکند و اگر زیاده کرد روا باشد مسئله هر که بنیت
حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث والفسوق والجدال پرهیز کند رفث چون جماع و کلام فاحش و ذکر جماع
در حضور زنان و فسوق معاصی و جسمه حج از حد در شریعت و جدال نزاع با رفیق یا جنگ با شرکان در ایام خدمتگار اثر وقت حج
مسئله محرم را جایز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشارة نماید یا یاران دلالت کند و نیز جایز نیست که خوشبو
بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش را بخطمی بشوید یا ریش را قطع کند یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد
یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار بندد یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آن را بچیزی خوشبو
رنگ کرده باشند بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده باشد و اگر صید بحری را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جایز است
که حمام رود و در سایه نشیند و همیان بر کمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه بسیار گوید هر گاه از نماز فارغ شود و در جامع الرموز
می آرد اگرچه نماز نفل باشد بظاهر الروایة و بقول ابوجعفر تلبیه بعد از نماز فریضه سنت است نه بعد غیر آن اگرچه سنت باشد
باشد کذا فی شرح الطحاوی یا بر بلندی سوار شود یا در پستی فرود آید یا بسواران ملاقات کند و در جامع الرموز میگوید چون
بعضی حجاج با بعضی حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه
داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آورد و چون نزدیک بحجر اسود شود باز
تکبیر و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست را چون تکبیر نماز بردارد و استلام حجر اسود نماید یعنی آن را بدست یا بوسه یا بکف مساس
کند و آن را ببوسد اگر بسبب انبوهی مردم در آن ایذای مسلمانان داند آنچه از عصا و جز آن در دست وی باشد بآن مساس
کند و آن را ببوسد و اگر از آن نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود فرستد
بعد از آن طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله طواف از حجر اسود بجانب
ملتزم شروع کند و چادر را از زیر بغل دست راست در آورده هر دو طرف آن را بر کتف چپ نهد و هفت بار از

از بیرون حطیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود و یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و هر دو کتف خود را در
رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان دو صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید آنچه از استقبال و استلام که اول
مرتبه کرده بود باز کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید آنرا ببوسد و چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را
ببوسد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون ازین فارغ
شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل بگوید و بر نبی علیه السلام درود
بفرستد و هر دو دست را بر داشته از خدای تعالی حاجت خواهد و از آنجا بر مروه رود و در اثنای راه میان دو میل از آنچه میرفت تیز رود و آنچه
بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن در میان دو میل
تیز رود و بعد از آن در مکه با احرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که خواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام یک خطبه بخواند
چنانکه در میان خطبه نشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع در ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات در خطبه بمردم
تعلیم کند و باز نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه
است پگاه از مکه بجانب منا برآید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارده بعرفات برود و غیر از بطن عرنه هر جا که
خواهد در عرفات باشد چه ورای آن همه موقف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند در ان احکام حج
را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر
بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر محرم نباشد یا با امام نبود عصر درست جایز
نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از جمع میان
ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتیین روایت می کند که پیش از جمع غسل کند
مسئله امام نزدیک جبل رحمت بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بتمام حاجت خواهد و احکام حج را بمردم تعلیم کند و مردم
عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام با مردم
بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب
و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه
خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا صبح اعاده نکرد بعد از طلوع فجر اعاده واجب نباشد [illegible]

از برای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده رو انبود مسئله اگر نماز فجر بوم نحر را

در عکس بخواند و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و دران حمد و صلواة و تهلیل و تکبیر

بخواند کذا فی جامع الرموز و دست برداشته از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد ازان قبل طلوع آفتاب بمنا بیاید و از بطن وادی هفت سنگریزه

را بجمره عقبه بسر انگشتان بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و با ول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون الی سفر بجمره العقبه

سنگریزه انداخت در آنجا برای دعا توقف نکند و برود و بمنزل خود رود و اگر بخواهد بعد ازان ذبح کند زیرا که ذبح از افراد واجب

نیست بعد ازان قصر کند و حلق افضل بود مسئله چون قصر کرد هر چه با حرام حرام شده بود حلال شود مگر زنان بعد ازان

همان روز یا در روز دوم یا در روز سوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد و چنانکه در طواف

قدوم مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند افضل است که طواف زیارت را در اول روز

نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی الحجه است مسئله چون از طواف زیارت فارغ شود زنان نیز

بروی حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و باین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از

طواف شب به منا کند زیرا که در ایام نحر شب بغیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی الحجه

باشد بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند ازانکه در جانب مسجد خیف است بعد ازان بجمره ثانیه

که قریب اینست بعد ازان بجمره عقبه که جمره سوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و در دو مکان

بعد از رمی آن هر مکان مقدار خواندن آیه توقف کند و دست برداشته بعد حمد و صلواة از خدا تعالی حاجت خواهد کذا فی

جامع الرموز و بعد از رمی جمره عقبه که رمی سوم است توقف نکند باز روز سوم در وقت مذکور همان طریق در هر سه مکان

تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر سه مکان بطریق

مذکور رمی کند [illegible] و اگر پیش از طلوع از منا بر آید رمی این روز واجب نشود

و اگر با طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمره اولی

و جمره وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را بمکه فرستد

و خود برای رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد ازان

بمکه در آید مسئله هر که خواهد بمکه درآمده بوطن خود برود واجب است بروی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

که آنرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد ازین طواف تا نماز عشا در مکه ماند نزدیک امام مستحب است که
طواف دیگر کند و اگر پیش از زوال روز دهم ذی الحجه که راسکن حج و گرفت طواف صدر ساقط شود و بعد از زوال نزدیک
طرفین ساقط نشود و نزدیک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود و نه از
که اگر بنفس خود قدرت دارد که افعال نیک چون طواف نماز و صدقه خواهم کرد و از افعال بد چون شعر خوانی و کلام
ولا یعنی اجتناب خواهم نمود بالاجماع افضل است که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بران ندارد اقامت در آن مکروه است زیرا که در
حدیث است ان الحسنة فیها تضاعف کما السیئة الی مائة الف مسئله چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت که
بعد هر طواف واجب است در مسجد حرام ادا کند بعد از ان مستحب است که بر آب زمزم رود و از ان سیر بخورد و بر روی و سر و باقی
بدن بریزد زیرا که برآب آمده در حدیث است کذا فی جامع الرموز بعد از ان بر آستانه کعبه بوسه دهد و رو و سینه خود را با آستانه
بر ملتزم نهد که درمیان حجر اسود و باب است و دست بر استار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد و چنانکه بنده خوار دامن بزرگوار
را بعجز و انکسار بجهت شفاعت برای گناه میگیرد و بجهد تمام حاجت بخواهد و بر فراق کعبه بگرید و بجانب پشت از
مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد برآید جانب کعبه پشت نکند مسئله هر که پیش از آنکه در مکه در آید بعرفات حاضر شده وقوف
بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بر وی هیچ لازم نیاید زیرا که بترک سنت چیزی لازم نمی شود مسئله
هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید ساعتی در عرفات حاضر شد یا درمیان عرفات شده براه رفت و خبر دار نشد که
این عرفات است چنانکه عرفات را ندانست یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که هیچ جزو در
عرفات حاضر نشد حج وی فوت شود پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند مسئله زن در احکام حج
مثل مرد است مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جایز است که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه
بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و تقصیر ربع سر کفایت کند و افضل است که تمام سر را قصر
کند کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشد و در ابتدای مردان نزدیک حجر اسود نرود مسئله حیض زن احکام حج را
منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حائض را در مسجد در آمدن جایز نیست مسئله اگر بعد از دو
رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت است حیض آمد طواف صدر که آن طواف وداع است ساقط شود
مسئله اگر بنیت حج در گردن بدنه نفل یا نذر یا جزا آن قلاده انداخت یا بدنه تمتع بنیت احرام روان شد

محرم شود و چنانکه بتلبیه محرم گردد مسئله اگر اشعار کرد یعنی کوهان بدنه را بشگافت تا بدانند که بدیه است یا برپشت بدنه جل انداخت یا بگردن شاة قلاده آویخت محرم نشود و نیز اگر بدنه را پیش فرستاد بعد ازان خود متوجه شد محرم نگردد مگر آنکه بدنه

لحق شد مسئله بدنه نزدیک ما از شتر باشد یا از بقر بود و نزدیک شافعی بدنه نمی باشد مگر از شتر باب القران و التمتع

مسئله قران از تمتع افضل و تمتع از افراد مسئله قران اینست که از میقات برای حج و عمره تلبیه المذکور بگوید و دو رکعت نماز

که برای احرام می گزارند بعد ازان بگوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی و هفت شوط طواف عمره کند و در سه

شوط اول رمل کند و بعد طواف سعی کند و بعد سعی حلق نکند بعد ازان بطریق مذکور حج کند و مکروه است که دو طواف

کند بعد ازان دو سعی کند یعنی اگر چهارده شوط طواف کند هفت برای عمره و هفت برای طواف قدوم بعد ازان هر دو سعی

کند مکروه بود زیرا که طواف قدوم بر سعی عمره مقدم کرده باشد مسئله بر قارن واجب است که بعد از رمی جمره نحر

کند و اگر از ذبح عاجز آمد سه روز روزه دارد که آخر آن عرفه باشد و بعد از ایام تشریق هر جا که خواهد هفت روز دیگر روزه دارد

و اگر سه روز اول از و فوت شد دم متعین شود مسئله اگر پیش از عمره وقوف بعرفات کرد عمره باطل شود و قضای آن

لازم آید و برای ترک عمره دم واجب گردد و دم قران ساقط شود مسئله تمتع اینست که در اشهر حج از میقات

احرام عمره بندد و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و در اول شوط از طواف عمره تلبیه را ترک آرد و در روز ترویه

احرام حج کند و پیش از روز ترویه افضل باشد و مانند حج افراد حج نماید مگر آنکه در طواف زیارت رمل کند و بعد ازان

سعی نماید زیرا که این اول طواف حج است بخلاف مفرد بالحج که وی در طواف قدوم رمل و سعی کرده است و

اگر بعد از احرام حج طواف و سعی کرده بعرفات رفته است در طواف زیارت رمل و سعی نکند زیرا که یکبار کرده است

مسئله برای شکرانه تمتع ذبح کند و اضحیه بجای آن کفایت نکند و اگر از ذبح عاجز آید مثل قارن روزه دارد و سه روز

اول را بعد از احرام عمره بدارد پیش از احرام جایز نباشد مسئله سه روز تمتع و قران که پیش از حج است وقت آن شهور حج است

بشرط آنکه محرم بود و لیکن تاخیر افضل است چنانکه آخر آن عرفه باشد مسئله متمتع را افضل است که سوق هدی کند بعد از احرام

کند از آنکه سوق هدی بتقلید بدنه نماید کذا فی حاشیة الچلپی و سوق هدی از قود آن اولی بود و تقلید آن از تجلیل اولی باشد

و بدانکه محرم را از تلبیه یا تقلید چاره نبود مسئله مکروه است اشعار که آن پاره کردن کوهان بدنه است از جهة بسیار آن

اقرب بصواب است از آنکه در جانب یمین باشد چنانکه در ترجمه این را مفصل ذکر کرده ام مسئله متمتع که سوق

سوق هدی کرده است پیش از حج از عمره خود حلال نشود و در روز ترویه احرام حج بندد و پیش از ترویه افضل
بود و در روز نحر حلق کند و بآن از هر دو احرام بیرون آید مسئله مکی حج افراد کند زیرا که قران و تمتع از وی جایز نباشد
مسئله هر که بی سوق هدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره حلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و باهل خود ملحق
شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع آنست که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باهل خود ملحق
نشود و اما اگر با احرام باهل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بوطن خود رفت گویا که
باهل خود ملحق نشده است و هر که بسوق هدی تمتع کرده است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا که باهل
خود ملحق نشود بنا بر آنکه او را از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بمکه رفتن بر وی واجب
شود و چون بمکه رفته احرام حج بندد متمتع گردد مسئله اگر متمتع کم از چهار شوط از عمره پیش از اشهر حج کرد و
باقی در اشهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بود و اگر چهار شوط یا بیش از اشهر حج کرده است تمتع وی روا نبود
زیرا که معتبر اداء افعال است پس اگر اکثر افعال در اشهر حج باشد متمتع شود و اگر نه متمتع نشود بنا بر آنکه مر اکثر را
حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشهر حج جایز باشد کذا فی الهدایه مسئله
اگر کوفی در اشهر حج از عمره خود حلال شده ببصره یا بمکه ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا که سفر اول
منقطع نشده است مسئله اگر کوفی عمره خود را فاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره بزن خود جماع
نمود و بعد از آن افعال عمره را تمام کرد و رفته ببصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود
زیرا که چون حکم سفر اول باقی ماند گویا که وی از مکه برآمده است و ساکن مکه را تمتع نباشد اما اگر رفته
باهل خود ملحق شد و از آنجا برگشته عمره و حج کرد متمتع شود زیرا که بملحق شدن باهل خود سفر اول تمام شده
است پس هر دو نسک او در یک سفر باشد مسئله هر که در اشهر حج عمره کرد و باز در همان سال حج کرد
هر کدام را فاسد کند و افعال آنرا تمام بکند زیرا که برآمدن از عهده احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست
و دم تمتع ساقط شود زیرا که در یک سفر هر دو نسک منتفع نشده است باب الجنایات مسئله اگر محرم
عضوی را خوشبوی مالید یا سر خود را بحنا خضاب کرد یا بر عضوی از اعضا روغن خوشبو چون روغن بنفشه
و جز آن مالید دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزدیک امام دم لازم شود و نزدیک صاحبین

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر آنرا در موی استعمال کرده است دم لازم شود و در تخمیر موی هیچ
لازم نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا از ربع سر خود موی سر را یا موضع حجامت
را یا یکی از دو بغل را یا زانوی خود را حلق خود کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن هر دو دست را یا هر دو پای
یا یک دست یا یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بجنابت کرد یا طواف زیارت را
بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود بدانکه ترک کردن چهار
شوط یا زیاده از آن از احرام نمی برآید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا
ترک کرد سعی را میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یکروز را یا ترک کرد
رمی اول را که آن رمی جمرة العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین
حل زیرا که حلق مختص است بمنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا
در طواف زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسکه را بر نسکه دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا
حلق کرد پیش از ذبح در هر کدام از صورتها مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم
لازم آید یکی برای تقدیم حلق و دوم از برای تاخیر ذبح و نزدیک صاحبین یکدم برای تقدیم حلق است واجب شود و
غیر آن لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوئی مالیده یا در کم از یکروز سر خود پوشیده یا در کم از یکروز جامه
دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق
برید یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از جمار ثلث
رمی نکرد یا سر کسی تراشید در یکی ازین صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعذر خوشبو مالید
یا ربع سر خود را تراشید ذبح کند یا شش مسکین را سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر پیش
از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد باشد لیکن جمیع احکام آنرا بجا آرد و ذبح کند و در سال
آینده قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا نسازد و نزدیک امام مالک برای قضا هر دو از خانه
جدا برآیند و نزدیک امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست
شود و بدنه لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

عمره وطی کرد عمره فاسد شود و آنرا تمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود و ذبح لازم گردد مسئله
بکشتن محرم صید را یا بدلالت کردن و بار اول یا بار دیگر بران جزا صید لازم شود اگرچه صیاد در زنده باشد یا مستانس بود یا کبوتر
مسرول باشد یا محرم بخوردن آن مضطر بود و بدانکه جزا صید قیمت صید باشد چنانکه دو عدل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن
قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که دران قیمت باشد قیمت کنند مگر بجهان قیمت جزا آن صید باشد لیکن در زنده از قیمت شاة زیاده
نکنند و جایز است که ادا کند بآن جزا هدی بخرد و آنرا در مکه ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین بنصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا جو
صدقه دهد و ازین کمتر نکند یا بمقابل طعام هر مسکین روزه دارد و آنچه کم از طعام مسکین باقی ماند آنرا تصدق کند یا بمقابل آن روزه دارد
و نزد [illegible] اگرچه صید در صورت مثل باشد همان واجب شود پس در آهو و کفتار گوسپند واجب شود و در خرگوش
بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شتر مرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله
اگر محرم صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضوی از وی جدا کرد آنچه بآن از قیمت صید کم شود بر محرم ادا گردد مسئله
اگر محرم پر باز و صید کند یا پای صید را قطع شود قیمت صید واجب شود و اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از
بیضه بچه مرده بیرون آید قیمت بچه واجب شود و در جامع الرموز آورده اگر پیدا است که دران بچه مرده است یا بیضه فاسد
بر آمد هیچ لازم نیاید اگر پیدا است که دران بچه زنده است یا هیچ نمیداند است قیمت بچه واجب شود مسئله اگر محرم صید حرم را
ذبح کرد قیمت صید واجب شود و اگر شیر آنرا دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب گردد
مگر آنکه خشک شده باشد و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس [illegible]
روینا شده و در ملک کسی نبود هیچ لازم نشود زیراکه درختیکه از جنس خود رو نباشد حرمت حرم بآن متعلق نمی شود اگرچه خود
روییده باشد مسئله در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و بریدن گیاه و درخت حرم محرم و غیر محرم یکسانند مسئله جایز نیست
که گیاه حرم را بچرانند یا ببرند مگر اذخر را مسئله بکشتن ملخ صدقه واجب شود اگرچه یک خرما بود و کذا فی جامع الرموز
مسئله بکشتن زاغ و موش خوار و زغن و کژدم و مار و موش و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و باخه و جنوری که حمله کرده باشد
هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله اگر غیر محرم
بیدلالت کسی و امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هر که با صید در حرم در آمد محرم باشد یا غیر محرم
صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بار مشتری داده آنرا از مشتری خلاص کنانید و اگر صید دست

مشتری هلاک شده است جزا صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد در آن بیست که آزاد کند و اگر
با او در قفس باشد تا آنکه در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام مالکیه صید را و محافظه آنرا منع نمی کند لیکن چون
در حرم در آمد حرمت حرم به صید متعلق شود پس تعرض آن جائز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست وی رها کرد و غیر محرم آنرا
گرفته رها کننده آنرا ضامن شود و اگر محرم گرفته هیچ لازم نیاید مسئله اگر محرم صید محرم را کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود
و اخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آنرا از رها کردن منع کرده است و در حاشیه چلپی می آرد رجوع در کفارت است بمال
اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بر مفرد بآن یک دم است بر قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی
برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب بر میقات یک احرام است پس بترک آن واجب نشود
مگر یک دم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال کشتند یک قیمت واجب گردد
زیرا که در صورت اول جزا از فعل محرم است و فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد و در صورت ثانی جزای صید
حرم است و آن جزای محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن محرم صید حرم را
باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود و بعد از آن که چیزی از آن بخورد قیمت آنقدر را ضامن شود و
مستغفر باشد و اگر محرم دیگر خورد ضمان لازم نیاید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی آهوی ماده حرم را
از حرم برآورد و آن در سپردن حرم بچه آورد و هر دو هلاک شدند جزاء هر دو بر آرنده واجب شود مگر آنکه پیش از زادن جزا
آنرا داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود اگرچه داخل میقات رفته
احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق دم ساقط شود
و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در احکام حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزدیک امام دم ساقط شود و نزدیک
امام زفر ساقط نشود و نزدیک صاحبین اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد از شروع کردن در احکام
حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج بی احرام
از حرم برآمد و در خارج حرم احرام بست بر وی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شده در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی
از حرم است پس تجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی به بستان بنی عامر رفت

که انموضعی است داخل میقات وخارج از حرم باهل آن ملحق شود واهل آنرا دخول که برای حاجت بی احرام روا چون پس

ویرا نیز روا باشد واگر اراده حج کند میقات او چون بستانی بستان باشد وتیز زمین که درمیان بستان وحرم است احرام

وی چون بستانی در آن جا جایز بود وهیچ لازم نیاید زیرا که احرام او از میقات خویش است مسئله هرکه بی احرام در مکه

داخل شود حج یا عمره بروی واجب گردد پس اگر درسال دخول حجی را که بر ذمه او واجب بود ادا کرد تا حج یا عمره که بسبب دخول

واجب شده است ساقط شود واگر بعد ازسال دخول کرد ساقط نشود مگر آنکه باحرام جدا بجا آرد مسئله هرکه ازمیقات

گذشته احرام بعمره بست آنرا تمام نماید وباز قضا کند چون قضا کرد دم ساقط شود زیرا که چون درقضا از میقات احرام بست

حق میقات ادا کرد مسئله اگر مکی احرام عمره بسته چهار شوط آنرا ادا کرد بعد ازان احرام حج بست احرام حج را ترک کند

دم وحج وعمره بروی واجب گردد دم از برای ترک کردن احرام وحج وعمره از برای فوت کردن حج نزدیک امام اگر

ادا کرد یک شوط عمره را نیز همین حکم است ونزدیک صاحبین اگر ادا کرده است یک شوط عمره را ترک بکند عمره را

واگر هر دو را تمام کرد بالاتفاق روا بود ودم لازم شود زیرا که جمع میان حج وعمره در حق مکی منع است ومنع از افعال

شرعیه واجب کند مشروعیه را لیکن چون مرتکب شد چیزی را که منع بود دم لازم شود مسئله هرکه احرام حج بست و احکام

آنرا ادا نمود وباز در یوم نحر برای سال آینده احرام حج بست اگر بعد از حلق بسته است بی دم حج واجب گردد واگر پیش

از حلق بسته است حج ودم لازم شود بعد ازان مختار است که درین سال حلق کند یا در سال آینده کذا فی حاشیة الچلپی مسئله

هرکه احرام عمره بست وپیش از حلق احرام بسته است مر عمره دیگر را دم لازم شود زیرا که جمع کردن در دو احرام وعمره مکروه

است مسئله اگر آفاقی احرام بست بعد ازان احرام عمره بست هر دو لازم شود زیرا که آفاقی را جمع در هر دو جایز است پس

باین جمع قارن گردد واگرچه ترک سنت لازم آید زیرا که سنت در قران آنست که برای حج وعمره یک احرام بندد یا

احرام عمره را بر احرام حج مقدم کند کذا فی الهدایة اگر بعد از احرام عمره وپیش از افعال آن وقوف بعرفات کرد

عمره باطل شود وبه متوجه شدن بجانب عرفات باطل نگردد مسئله اگر آفاقی باحرام حج طواف قدوم کرد بعد

ازان احرام عمره بست وهر دو را تمام کرد جایز بود ودم لازم آید زیرا که افعال عمره را با افعال حج جمع کرده است مستحب

است که عمره را ترک کند وقضا نماید ودم ترک بدهد مسئله هرکه حج کرده در روز نحر یا در سه روز بعد ازان احرام عمره بست عمره

لازم شود وترک آن واجب گردد وقضا با دم لازم آید واگر ادا کرد روا بود ودم جبر لازم شود مسئله هرکه

احرام عمره بسته است حج را فوت کرد و بعد از آن احرام حج دیگر بست یا احرام عمره بسته است که احرام اخیر را
ترک کند و با افعال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است با افعال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را
ترک نکند در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را قضا کند
زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کردن حلال شده است باب
الاحصار مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد به حج است یک دم بفرستد و اگر قارن است دو دم
نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگر چه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبین اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم
بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا باشد مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند
بی قصر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج و یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج
و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زائل شود و دریافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام
اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است
که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبین هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی نزدیک
ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض از رکن
حج که طواف زیارت و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگر چه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد باب
الحج عن الغیر مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی
ماند و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر مامور دو آمر به نیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع
شود و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد از آن که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج
به نیت ابوین کرد بعد از آن بنام یکی گرداند اگر ثواب عمل خود احسان کرده است روا باشد مسئله دم احصار
بر آمر است اگر زنده است و در مال او است اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگر چه آمر او را بالقران
امر کرده باشد مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف
کرده است ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی او
از وی حج کنانید و مامور در راه بمرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکنانند زیرا که چون

چون مالی را وصی بامور داده بود ضایع شد وصیت بوصی نافذ نشد پس آنچه باقی مانده است وصیت او را از ثلث
آن نافذ کنند نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالی که بامور داده بود چیزی باقی مانده
است که بآن حج توان کرد همان حج کنانند و اگر نه وصیت باطل شود **فصل هدی** مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر
و بقر و غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف بعضی شترها نیست چون تقلید بدو آن بدا
نیست مسئله و در هدی جایز نیست مگر چیزی که در اضحیه جایز است چنانکه در کتاب اضحیه معلوم شود مسئله از شتر جنابت غنم روا بود
مگر در طواف فرض بجنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل و از هدی تمتع و از هدی قران خوردن صاحب هدی را روا بود و هر هدی
که غیر از این سه هدی باشد خوردن از آن او را روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کنند و غیر آن را هر گاه که
بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی را در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقراء حرم مختص نباشد مسئله جل هدی را و زمام
آن را تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی ندهد و بضرورت بهدی سوار شود و شیر هدی را ندوشد و چون شیر بسیار کند
و جاری شود آب سرد را بر پستان وی بپاشند که بند شود و کاهد مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک شد یا بعیب فاحش معیب گشت
چنانکه از دنب یا گوش آن زیاده از ثلث بریده شد یا از چشم آن زیاده از ثلث کور گشت در هدی واجب آن را بهدی دیگر
بدل کند و آن مر او را باشد هر چه خواهد بکند و در هدی نفل معیب شدن هیچ از ما نیست مسئله هدی نفل در راه قریب بهلاک شود
آن را ذبح کند و قلاده آن را بخون آن تر کرده بر کوهان آن بزند تا علامت شود و اگر غنی فقیر است آن را نخورد **فصل وقوف**
مسئله حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی داد که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان مقبول
نباشد زیرا که تدارک حج ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع بود و نیز اگر یکبار روزی که مردم
آن روز را روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم در این وقت
دشوار است پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد از آن معلوم شد
که در حساب غلط کرده و در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را
بوقوف عرفات اعاده کند و اگر ممکن نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست غلط ایشان را اعتبار نبود و حج تمام نشود باعتبار
آنکه جواز مقدم را در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد غلط معتبر بود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را
ترک داد و در جمرة الوسطی و جمرة العقبه سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمره الاولی را قضا کند احسن است که

هر دو اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهمان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت
پیاده باشد بعد ازان اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته
جایز نیست که او را بجماع حلال کند و احسن است که بقصر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باز جماع کند اگر بی اذن مولی
احرام بسته آن احرام را اعتبار نباشد کتاب النکاح مسئله نکاح موضوع است از برای ملک متعه یعنی از برای حلیت انتفاع
مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه بآن نیز ملک متعه ثابت شود مسئله
بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هر دو ماضی باشد چون نکحت و تزوجت یا یکی ماضی بود و دیگر
مستقبل باشد چون زوجنی و زوجت اگر عاقدین معنی الفاظ را ندانند با آنکه زوجنی توکیل است [illegible]
هم ایجاب است و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هر دو طرف میشود بخلاف بیع که دران یک کس متولی هر دو طرف
نمیشود و بنابر آنکه در بیع حقوق عقد بسوی عاقدین راجع شود و در نکاح بسوی زوجین راجع گردد و اگر عاقدین غیر [illegible]
سفیر محض بود مسئله اگر شخصی مر زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی داده و وی جواب گفت داد بعد ازان
مرد مر را گفت پذیرفتی وی گفت پذیرفتم نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت مر بایع را که فروختی گفت فروختم
بعد ازان گفت مر مشتری را که خریدی وی گفت خریدم بیع منعقد گردد مسئله اگر زن و مرد بحضور گواهان گفتند ما
زن و شوهریم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز است بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا [illegible]
اجاره و اعاره و وصیت مسئله شرط است در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ دیگر را بشنود و نیز شرط است که [illegible]
نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن حره منعقد شود و نزد امام شافعی بحضور دو مرد آزاد نکاح منعقد شود
و نیز شرط است که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلم بودند و لفظ هر دو عاقد را در یک وقت بشنوند پس اگر
متفرق شنیدند چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غایب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد
نشود مسئله حضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج یا زوجه
یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هر دو ابن آن هر دو بود چنانکه در میان زوج و زوجه
فرقت واقع شود چنانکه در حاشیه [illegible] لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت
نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت

تزویج کرد و معلوم نیست که اول کدام تزویج کرده است میان ایشان تفریق کنند و نصف مهر یکی برای هر دو خواهر باشد
زیرا که نکاح اخیر باطل است پس آن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس مر او را نصف مهر باشد
و چون معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده
نکاح باطل شود و هیچ لازم نیاید مسئله جمع کردن میان دختر زوج و آن زن که از زن دیگر باشند حرام نیست زیرا که اگر
زن را مرد فرض کنیم دختر زوج مر او را حرام نباشد و نیز آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود و اگرچه بفرض کردن دختر را
پسر زوج زن مر او را حرام می شود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره را
که کتابیه باشد و صابیه را اگر کتابیه بود و عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه را جایز است که خود را تزویج کنند
مسئله آزاد را جایز است که کنیزک مسلمه را یا کتابیه را نکاح کند اگرچه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته
باشند و نزدیک امام شافعی جایز نیست که کتابیه را نکاح کند اگرچه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المؤمنات
بمفهوم مخالف منع می کند جواز نکاح کتابیه را و با طول حره نزدیک وی جایز نیست که آزاد کنیزک را نکاح کند اگرچه مسلمه باشد
زیرا که قول الله تعالی ومن لم یستطع منکم طولا الآیة منع می کند برآنکه با وجود طول حره نکاح کنیزک روا نبود ما میگوییم که اصل در هر شیء
حل است چون شارع حکم طول حره را و حکم نکاح کتابیه را بیان نفرمود پس آن بر حل اصلی باشد یا آنکه مفهوم مخالف نزدیک ما معتبر
نیست مسئله هر که در نکاح او کنیزک باشد جایز است که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف اگر حره در نکاح او بود یا در عدت او باشد
اگرچه عدت از طلاق باین بود جایز نیست که کنیزک نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و هر چهار را
در زمره خود آرد حره باشند یا مملوک بوده و زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله
جایز است نکاح کردن زنی که حامله است از زنا لیکن وطی وی جایز نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است
نکاح کردن کنیزک را که موطوءه سید خود است و ... استبرا آن نیز جایز است نکاح کردن موطوءه بزنا او بر زوج
استبرا آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو بنابر حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله
جایز نیست نکاح سید با کنیزک خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه یا وثنیه و نکاح آزاد با ... در عدت
چهارم و نکاح بنده با سوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل او ثابت باشد اگرچه ام ولد بود یا از بندیان
دار حرب بود مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی به زنی بگوید ... اینقدر

اینقدر مدت با این قدر مال از تو تمتع می گیرم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را در مدت معین از ایام
از مال بحضور دو کس نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی **باب الولی والکفو** مسئله اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی
عاقله و بالغه باشد بحضور دو ولی با غیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز نیست که از قاضی فسخ بکناند و بر روایت
حسن بن زیاد روایة امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد بر اجازت ولی موقوف
باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضای او
تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد
اگرچه نابالغه بود و بر بکر اگرچه بالغه باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد
بدانکه نزدیک ما ولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و جد را مسئله
اگر یک بالغه را خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین
ساختند و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه به هزل خندیده باشد یا آواز گریه
باشد زیرا که خندیدن به هزل و گریستن با آواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح آنست که در ثبوت اذن ذکر
مهر شرط نبود و در جامع الرموز می گوید که این وقتی است که تزویج پدر یا جد کند اما در غیر آن شرط است که مهر مذکور
باشد مسئله اگر غیر ولی اقرب بالغه بکر را تزویج او خواست تا آنکه به زبان نگوید اذن ثابت نشود و
در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن به زبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بر روایت کرخی
در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئله زنی که بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت یا بکلان شدن
یا بزنا زایل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر دارد یعنی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی بر بکر بالغه دعوی کرد
که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت بل آن خبر را رد کرده ام قول زن معتبر بود مگر آنکه مرد بینه
و گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نیاید زیرا که نزدیک ایشان در نکاح
سوگند نیست مسئله ولی را جایز است که صغیره خود را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد
و نزدیک امام شافعی ثیبه را روا نبود زیرا که نزدیک او بر ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را
جایز نیست که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان را علم بنکاح خود شود نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیره و صغیر را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام مسئله و قت بلوغ باکره در وقت علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد تا آخر مجلس او را اختیار نبود و اگرچه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر نیست بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی هم پس آزاد شود او را اختیار ست که نکاح را فسخ کند و اگر از خیار خود جاهل بود جهل وی عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ ست

و طلب علم فریضه ست لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و تقصیر عذر نمی شود و گفته اند که کلام ما در وقت بلوغ ست و بر ما پیش از بلوغ تکلیف با حکام شرع نیست بنا بر آنکه گوئیم که چون کودک مراهق شود یعنی قریب ببلوغ رسد بر وی واجب می شود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد یا بر ولی واجب میگردد که او را بیاموزاند چه وی را اهمال گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا مسئله خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضا صریح یا دلالت بر آن ساقط نشود و با ستادن از مجلس باطل نگردد و در رضا صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بر آنکه روی بی بیند یا مساس کند یا زن مهر بدهد یا زن مهر زوج قبول کند مسئله چون صغیر و صغیره بالغ شود بی فسخ کردن نکاح حکم قاضی شرط است زیرا که فسخ نکاح لازم کردن ضرر ست بر زوج و آن بحکم قاضی ممکن نیست بخلاف کنیزکی که آزاد شود برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادتی ملک را بر خود بنا بر آنکه زوج وی پیش از آزاد شدن مالک دو طلاق بود و اکنون مالک سه طلاق می شود و برای منع کردن ضرر را از خود حکم قاضی در کار نیست کذا فی الهدایة مسئله اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر یا جد او را با غیر کفو تزویج کرده باشند پیش از بلوغ بمیرد دیگر او را وارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد زیرا که پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود مسئله ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه را ست که بنفسه باشد یعنی مردی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه بالغیر و عصبه مع غیره که ایشان را ولایت تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه است او را بر ابن مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه یا دختر و عصبه مجنونه است او را بر ابن ولایت تزویج نیست مسئله ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود در تزویج ولد مسلم بر ترتیب ارث ست یعنی اول پسر ست هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل ست هر چند

هرچند بالا رود و اگر نباشد جزء اصل قریب ست چون برادر و اگر نباشد جزء او هرچند پایان رود و اگر نباشد
جزء اصل بعید ست چون اولاد جد ست و اگر نباشد جزء او الاقرب فالاقرب بعد از ان اعتبار مر قوت قرابت
راست پس اعیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی ست و از علاتی برادر پدری کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله در کافر و مسلم را ولایت نباشد اگرچه مسلم عصبه او بود چنانکه در مسلم کافر را ولایت نبود اگرچه کافر عصبه او باشد
مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود و اگر مادر نباشد مر ذوی رحم را باشد یعنی قریب بود که ایشان را
ست که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولی موالات را باشد
یعنی کسی را بود که با وی عهد کرده است که اگر از من جنایت شود ارش جنایت من بر تو باشد و اگر من بمیرم
ارث من ترا باشد و اگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست و اگر نباشد مر قاضی راست
که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی ابعد را جایز نیست که در غیبت منقطعه ولی اقرب
تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف ست بقول بعضی آن ست که تا که در ان مدت انتظار
ولی اقرب نکنند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفر ست مسئله ولایت تزویج زن مجنونه
مر ابن را و راست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم ست چنانکه مذکور شد مسئله کفایت در نکاح
اهل عرب از روی نسب ست یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش باشند
بدانکه هرکه از اولاد نضر بن کنانه ست و هرکه بالای نضر ست قریش نیست و آنکه کفاءت به نسب خاص
بعرب شد بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفاءت ایشان با سلام بود یعنی هرکه پدر و پدر کلان
وی مسلم ست کفو برابر باشد مر کسی را که چند کس وی مسلم ست و هرکه خود مسلمان شده است کفو نیست مر کسی که پدر
کلان وی مسلمان شده است و نیز کفاءت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده و معتق کفو نیست مر حر را و هرکه پدرش
آزاد شده است کفو نیست مر کسی را که پدر و پدر کلان وی آزاد است و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق
اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو است و در حاشیه چلپی می آرد
این وقتی ست که دختر مرد صالح هم صالحه بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کذا اشاره ابن الساعاتی
و نیز از روی مال بود یعنی هرکه وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر ...

زن را اگرچه فقیره بود و هر که در وقت تزویج بر مهر و نفقه قادر باشد کفو است مر زنی را که خداوند اموال عظیمه بود و هو الصحیح
زیرا که مال آینده و رونده است پس زیادتی را از قدر واجب اعتبار نباشد و نیز معتبر است از روی پیشه یعنی بافنده و حجام
و کناس و دباغ کفو نیست صراف را یا بزاز را یا عطار را یعنی مسئله اگر زنی مکلفه آزاد کمتر از مهر مثل یا غیر کفو خود نکاح
کرد ولی او را جائز است که برای فسخ نکاح مرافعه کند تا وی در مهر زیادتی کند یا قاضی در میان ایشان تفریق
نماید فصل در نکاح فضولی مسئله نکاح فضولی موقوف است بر اجازت کسیکه از جانب وی فضولی
است یعنی اگر شخصی زنی را یا مردی را بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر دو فضولی
دو زن و مرد را بی اذن ایشان نکاح کردن بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یک کس که از هیچ جانب
فضولی نباشد هر دو طرف نکاح را متولی می شود یعنی مالک می شود ایجاب را و قبول را و در کار نیست
که هر دو تکلم کند زیرا که گفتن وی که فلان زن را با فلان مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از آن بگوید
که قبول کردم و آنکه یک کس متولی میشود دو طرف را چند قسم است یکی آنکه اصیل و ولی باشد چنانکه ابن عم بنت عم را که صغیره بود
با خود تزویج کند دوم آنکه اصیل و وکیل باشد چنانکه زنی مردی را وکیل کرد که وی او را با خود تزویج کند سوم آنکه
از هر دو جانب ولی باشد چنانکه بنت صغیره خود را با ابن برادر خود که صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود
که صغیره بود تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی
همان شخص را برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکه ولی و وکیل باشد چنانکه ابن عم بنت عم خود را که صغیره است با
کسی که او را برای نکاح خود وکیل کرده است تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئله جائز نیست که یک فضولی از هر دو
جانب متولی شود خواه از هر دو جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب
فضولی بود چنانکه اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئله هر که شخصی را
برای نکاح خود به زنی غیر معین وکیل کرد و او را با کنیزک شخصی تزویج نمود روا باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان
وقتیکه پدر نباشد صغیر یا صغیره را به غبن فاحش یا بغیر کفو تزویج کرد نزدیک امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را
حق فسخ نماند و نزدیک صاحبین روا نبود و کذا فی الهدایة اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است
بعد بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی مرد را امر کرد که برای وی یک زن تزویج کند

کند او برای هر دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا نبود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود و
ثانی جایز نباشد **باب المهر** مسئله اول مهر نزدیک ما ده درم است نزدیک امام شافعی هر چه صالح بود بها بودن صالح
بود مهر بودن را اگر چه کم از ده درم باشد مسئله اگر کم از ده درم مهر بست ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده از ان
مهر بست بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت صحیحه
طلاق داد نصف آن لازم آید مسئله اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع الرموز
یا شراب یا خوک را مهر بستند یا خم معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی
معین را مهر بستند و گفتند که این غلام است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین یا بی بیان جنس آن مهر نمودند
یا بمقابله تعلیم قرآن یا بمقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر
یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صورتها نکاح روا بود و بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود و متعه سه جامه پیراهن
و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی
بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنابر آنکه اگر زوج غلام باشد و نکاح بمقابله خدمت بود همان
خدمت واجب شود مسئله مفوضه یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی
شده اند بوطی کردن یا بمردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید و
نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد مسئله اگر زوج بعد مهر مسمی چیزی افزود گرد
بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی زیادتی ساقط گردد مسئله زوجه را جایز است که بعض مهر یا کل
آنرا از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتی که زوج بر مسمی زیاده کرده است یا زیادتی را ساقط کرده [illegible] مسئله
خلوتی که در وی مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسی چون مرض یکی از زوج
و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سوم طبعی چون حیض و نفاس
بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ یکی
بی اذن ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان مطلع نشود و زوج

بدانکه این وجه من است اگرچه زوج مجبوب باشند یا عنین بود یا خصی یا شد یا روزه دار باشد بر روزه قضا فی الاصح یا نزد نزدیک روایت بدانکه مجبوب آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی حاشیة الچلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد و خصی آنکه خصیتین او برآورده باشند کذا فی جامع الرموز مسئلہ یا روزه ماه رمضان که قضا نباشد کذا فی جامع الرموز و با حرام فرض یا نفل و با حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگرچه مانع از وطی چون مرض و جز آن موجود باشد مسئلہ زنی راکه پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی ندارد و عبارة وی بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را متعه مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده است برای متعه مستحب بود و مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او معقود علیه از زوج او را بسبب طلاق در وحشت انداخته است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده باشد و واجب صورت تسمیه مسمی است و غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد زیرا که وی بتسلیم بضعه نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نبود و در صورت غیر تسمیه متعه واجب شود زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب بضع بی مال نباشد مسئلہ اگر زنی هزار دینار را که مهر وی بود از زوج گرفته یا بزوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار از زن دیگر بگیرد زیرا که قبض کرده است تمام مسمی را و واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بزوج رد کند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعضی تمام را بخشید یا باقی را اسقاط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که زن در صورتی که تمام را بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را اسقاط کرد زیاده از حق خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آنرا از زوج گرفته یا بزوج هبه نماید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آنرا بزوج واپس داد قبض وی نماند بنابر آنکه متاع معین را واپس داده است بخلاف در صورت درم و دینار که آن متعین نمی شود مسئلہ اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح کرد برین شرط که او را از شهر بیرون نبرد یا برین شرط که بر وی زنی دیگر نخواهد یا بشرط آنکه اگر از شهر بیرون برد یکهزار است و اگر برآرد دو هزار و از شهر بیرون آورد و زن دیگر نخواست هزار درم برای زن بر زوج لازم شود و در عکس آن

آن در صورت اول بالاتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سوم نزد یک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط
اول صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل از دو هزار
زیاده نده و از یکهزار کم نکنند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزد صاحبین اگر
از شهر برآورد و شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزد یک امام مهر
مثل واجب گردد زیرا که نزد یک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابله این غلام
یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگر دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلاً مهر مثل واجب شود و اگر مهر مثل
هزار است یا کم از هزار غلامی که قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده از آن غلامی که
قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامی که قیمت آن کمتر باشد بر یک
سه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابله غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود
و اگر قیمت آن از ده درم کم باشد ده درم را تمام کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت زن را شرط
کردند و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسپ یا جامه هروی را مهر بستند و صفت آن را بیان ننمودند
یا کیل یا موزون را مهر ساختند و جنس آن را بیان کردند بی آنکه صفت آن را بیان نمایند روا بود و وسطی میانه یا قیمت آن
واجب شود و در کیل و موزون اگر صفت آن را نیز بیان کرده است همان صفت لازم آید مسئله در نکاح فاسد بی شرط
هیچ واجب نشود اگرچه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگرچه مسمی
زیاده از مهر مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد
از وقت دخول تا وقت وضع شش ماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا
وقت وضع شش ماه معتبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل
هر زن آنست که مهر باشد مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه در سال عمر و در حسن و مال و عقل
و دیانت و صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشد و اگر از قوم پدر او بدین صفتها
یافته نشود از مردم بیگانه درین صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او
چنانکه دختر عم پدر او را بود مسئله ولی را روا باشد که ضمان مهر او از جانب زوج ضامن شود اگرچه زن

صغیره باشد و زن را اختیار است که از زوج طلب کند یا از ضامن اگر ولی آن است طلب نماید اگر ولی او اگر در زوج
رجوع کند مگر آنکه به امر زوج ضامن شده باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود باید که یک کس هم مطالب
باشد و هم مطالب زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصل راجع شود و ولی سفیر محض است بخلاف بیع
که حقوق عقد آنجا بسوی عاقد بیع راجع شود مسئله زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل که در بین است یا
پیش از گرفتن آنچه مثل او در عرف از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود اگرچه
پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت یا وطی کرده باشد و نزدیک صاحبین بعد از وطی یا خلوت برضای
وی او را حق منع نباشد زیرا که چون از زوج معقود علیه برضای وی قبض نمود زن را در آن حق استرداد نماند و
نزدیک امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را مسئله اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل
یا مثل مهر معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی بسفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود مسئله زن را جایز است
که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر رود و یا برای کاری یا برای زیارت اهل خود بی اذن از خانه برآید
و بعد از گرفتن روا نبود مسئله و در صورتی که مهر معجل و موجل را بیان نکرده باشند زن را برای گرفتن کل ولایت
منع نبود و به الفتوی زیرا که متاخران بنابر متعارف همین را اختیار کرده اند اگرچه اصل مذهب آن است
که برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع است پس تا وقتی که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع
واجب نشود مسئله اگر تمام مهر موجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق آن ساقط شود مسئله اگر زوج
مهر معجل را یا مثل آن زن ادا کرد جایز است که او را بسفر برد و کذا فی ظاهر الروایة و بقول بعضی جایز نیست
و به افتی الفقیه ابو اللیث و در کم از مدت سفر جایز بود مسئله اگر میان زن و شوهر در نفس مهر
اختلاف واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده است و دیگری گفت این قدر مذکور شده است هر که گواه
آورد قول وی معتبر باشد و اگر هیچ یک از هر دو گواه نیارد نزدیک صاحبین منکر سوگند یابد و اگر از سوگند نکول
کند مهر مسمی که مدعی گوید ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزدیک امام با هر کدام بی سوگند مهر مثل
باشد زیرا که نزدیک وی در نکاح سوگند نبود مسئله اگر با وجود نکاح در قدر مهر اختلاف واقع شد چنانکه زوج
گفت مهر صد درم بستم و زن گفت دو صد درم بسته هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هیچ

وذلک جائز لان ... علیها ... او طلقها ... قبل الوفات ... ثم ... الثمن ... فلها ... المثل ... فی الوجهین ... فیهما وفی الطلاق

۹۲

هر دو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد بر زوج همان معین لازم شود و در خمر غیر معین قیمت آن لازم گردد و
در خنزیر غیر معین مهر مثل واجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه نزدیک ما مثلی ست و گرفتن خمر حلال
نیست پس بهای اعراض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیم
ست پس برای اعراض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر برای اعراض از خنزیر نباشد باب النکاح
الرقیق و الکافر مسئله اگر برده یا غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد بر اذن وی موقوف
باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام باذن سید نکاح کرد و مهر زن بر غلام باشد و
جایز ست که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان سعی ادا کنند مسئله اگر بنده
بی اذن مولا نکاح کرد بعد از آن مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا که
طلاق رجعی بی جواز نکاح معنی ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لائق غلام متمرد آنست که
طلاق معین باشد اگرچه معنی قبول نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا کن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال
قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود و بنده زنی را نکاح کرده وطی کرد در مهر آن وی را بفروشند
اگرچه نکاح فاسد کرده باشد و پیش از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر همان زن را نکاح صحیح
کرد یا بنکاح صحیح زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده
مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از آن مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران
دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از آن لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل
خود از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه از بهای وی طلبد مسئله اگر مولی
کنیزک خود را بشخصی زنی داد و کنیز از ملک مولی بر آید پس جایز ست که او را خدمت فرماید و بیتوتت آن بر
مولی واجب نشود و اگرچه بر زوج بی بیتوتت نفقه لازم می آید پیش از بیتوته هرگاه که زوج وقت یابد
او را وطی کند و مراد از بیتوتت آنکس ست که در منزل خود برای وی جای معین کند چنانکه زوج را کسی
از آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز ست که از بیتوتت رجوع کند و بعد
از رجوع نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت می کند بیتوتت زائل نشود و نفقه آن

آن از زوج ساقط نگردد مسئله مولی را جایز است که بی اذن واه و غلام خود ایشان را کسی تزویج کند مسئله اگر
زنی آزاد پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج
کنیزک او را وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن
کنیزک معقود علیها بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کنند بخلاف صورت اول زیرا که زن بی آنکه
از زوج چیزی بخواهد جان خود را برباد داده است اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک مولی کنیزک را کشته است باز زوج کنیزک
نیز مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و
ولد کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشان
را که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند ناکح آزاد بود و یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است یعنی
اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود و زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود و بعد آزاد شدن مالک سه
طلاق خواهد شد پس ایشان را جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند معذلک اگر زوج بنده باشد چون
ایشان آزاد شدند عار است ایشان را که فراش وی شوند و نزد امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشان را
خیار نیست که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است این علت فسخ موجود نباشد
مسئله اگر کنیزک بی اذن سید خود بشخصی نکاح کرد و بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نباشد زیرا که کنیزک
خود راضی شده است اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید را بود اگرچه از مهر مثل
زیاده باشد و اگر بعد آزاد کردن وطی کرده است مهر مر همون کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را
وطی کرد و چون کنیزک نزائید دعوی کرد نسب ولد از آن نسب ثابت شود کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بر و
لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت و مالک لابیک پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر
حاجت مالک شود پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت مولود هم لازم
مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد اگر پدر کافر باشد در حکم مرده بود چنانکه مسلمان باشد جایز است
که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی نسب مولود او کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را

شود بزنی داد نکاح روا بود و مهر کنیزک بر پدر واجب شود و کنیزک ام ولد آن نگردد و قیمت آن لازم نیاید و مولود نیز آزاد
برادری آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را بگوید که زوج مارا بهزار درم از جانب ما آزاد کن و سید
چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن می درآید بعد از ان آزاد
میگردد و لیکن ولاء غلام زن را باشد و اگر به نیت کفارت کند بهست از کفارت می افتد شود و اگر بگوید از جانب من
آزاد کن بی آنکه بگوید بهزار درم و سید آزاد کند نزد یک طرفین نکاح فاسد نشود و ولاء مر سید را باشد و نزد یک امام ابو یوسف
اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود و اگرچه قبض نبود زیرا که هبه اینجا
از قبض مستغنی باشد جواب این در ترجمه مذکور است مسئله اگر قوم ذمی بی شهود نکاح کرد یا در عدت کافر
تزوج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از ان هر دو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزوج کرده است بعد از ان هر دو اسلام آوردند تفریق کرده شود و اگرچه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگر کتابی بود ولد صغیر ایشان بتبعیه مسلمان شود و همچنین اگر هر دو کافر باشند
بعد از ان یکی از ایشان اسلام آورد ولد مذکور بتبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی بود کتابی باشد
زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع می شود کسی که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی بر دیگر
اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق قاضی
طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بر او لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بر او اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر لازم
نشود مگر آنکه زن موطوءهٔ او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد و در موطوءه تمام واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق شد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد پیش از اسلام دیگر استبراء حیض تا سه ماه نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه مر او را نیز باشد مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام
آمد در میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه در عقب آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود دیگر آنکه زنیکه
از دار اسلام آمده است حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین
والعیاذ بالله بی حکم قاضی نکاح فرقت شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزدیک امام محمد اگر از زوج مرتد
شده است طلاق واقع شود و نزدیک مشایخ بلخ و سمرقند و نزدیک حاکم شهید اگر زن مرتد شده است
نکاح فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد تا باب معصیت مفتوح نشود زیرا که اگر چنین نباشد
بسیار زنان برغبت شوی دیگر مرتد شوند و از آن شوی اول اعراض نمایند و لیکن بقول عامه علمای بخارا چون نکاح
فاسد شود او را بر نکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم مر قاضی را جایز است که میان ایشان بمهر
قلیل اگرچه یک دینار باشد بی رضای زوجه نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شد و
زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست و زوج
مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده غیر از سکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نباشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوی هر دو در یک وقت مرتد شدند و باز در یک وقت اسلام آوردند
نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش از دیگری مرتد شد یا اسلام آورد نکاح فاسد شود باب القسم مسئله
در جامع الرموز می آرد مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول و مشروب را و ملبوس را و بیتوتت را در میان
زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در بکر و ثیبه و جدیده و قدیمه و حنفیه و مسلمه
کتابیه قسمت برابر کند مگر در محبت و وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است
که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود و چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را عقوبت
نماید و از سر نو بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی با یکی از زنان خود مانده باشد
در آن مدت بر قسمت دور اعتبار آن مدت باز زوج را باشد مسئله کنیزک اگرچه مکاتبه یا مدبره بود
یا ام ولد باشد در قسمت بیتوته با حره برابر نکنند بلکه از او در آن نصف حره باشد لیکن در ماکول و
مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر شخصی را یک زن باشد برای وی

در بیوتت تقدیر نبود و اگر با وجود آن پسر تنها نیز باشد از چهار روز یک روز برای زن بود در سه روز باقی اختیار
نزد هر کس خواهد باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود و از جمله زنان هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بهتر آنست
بنویسد و آنرا بچیزی یا بچیزی دیگر بپیچد و بخود کودکی را امر کنند که بدست هر کدام یکی بدهد در قرعه هر که نام سفر برآید با وی رود
هرکدام آزرده نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بخشد روا باشد و رجوع از آن جایز بود کتاب الرضاع
مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام و شیخین دو سال
و نزد یک صاحب دو سال و نزد یک امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال و بقول
بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد چنانکه بشکم وی رسید اگرچه اندک
باشد رضاع ثابت شود و کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بنسب حرام شود بسبب رضاع حرام گردد مگر مادر رضاعی خواهر
یا برادر نسبی را و مادر نسبی مر خواهر یا برادر رضاعی را و مادر رضاعی مر خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی مر ولد نسبی
یا رضاعی او و خواهر نسبی مر ولد رضاعی را و جده رضاعی مر ولد نسبی یا رضاعی را و جده نسبی مر ولد رضاعی او و مادر رضاعی
عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی را چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام می شود بر رضاع شیر ده و زوج او که شیر
از ان است با قوم هر دو بر شیرخوار چنانکه حرام می شود از نسب حرام می شود فروع شیرخوار زن و چاهان بر آن هر دو
ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر ده همه خویش شوند از جانب شیرخوار زن و چاهان و فروع شیرخواره
و شوهر شیرده یا فرزندان پدران مادران برادران خواهران ایشان خویش شیرخوار شوند و شیرخوار با زنش شوهر یا فرزندان خود
خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی مر برادر نسبی را یا رضاعی را و خواهر نسبی مر برادر رضاعی
را چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری مر برادر پدری خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر دو کس در مدت
رضاع از پستان یک زن شیر خورند حرمت رضاع ثابت شود و اگر از پستان یک بهیمه خورند چون گوسپند و شتر و گاو
و جز آن حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا با دوا یا با شیر زن دیگر یا با شیر بهیمه مخلوط کردند هر چه غالب
باشد آنرا اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن را تغیر داد و بخوردن آن در میان آن زن و در میان خورنده
رضاع ثابت نشود کذا فی حاشیة الچلپی و نیز در این است بروایت امام محمد و امام زفر از ابو حنیفه که اگر شیر دو
زن را خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع از هر دو زن حرمت رضاع ثابت شود و اگر چه غالب شیر یکی از شیر دیگر

تمام شود زیرا که واقع کرده است طلاق سنی را و طلاق سنی نمی باشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق و اگر زن
او موطوءه نباشد یک طلاق بالفعل واقع شود و همین از زوج جدا گردد زیرا که غیر موطوءه را عدت نبود کذا فی حاشیة الچلپی
و اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیت صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزدیک او نیست صحیح بدعی است جواب آن با تحقیق دیگر در ترجمه مذکور است مسئله اگر از زوج عاقل بالغ طلاق واقع
شود اگرچه بنده باشد یا مست بود و بیک قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله طلاق کنایات
را باشارت واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود زیرا که طلاق او
واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگرچه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردان است

باب ایقاع الطلاق

مسئله اگر شخصی زن خود را بیکی از الفاظ طلاق که صریح بر طلاق اند طلاق داد یک
طلاق رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق باین را یا نیت کرده باشد زیاده را از یک
طلاق رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه بتشدید اللام
اما بسکون اللام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت طالق
الطلاق یا انت طالق طلاقاً یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق یا دو طلاق را یک طلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیزک
دو طلاق بمنزله سه طلاق حره باشد زیرا که دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره واحد اعتباری است پس سه نیت
با وجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار نبود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق است
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده می شود بآن از کل آن چون سر و رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و جسم
و فرج یا بسوی جزوی که در تمام بدن شائع است چون نصف یا ثلث یا ربع یک طلاق واقع شود اما با اضافت
کردن بسوی دست یا رجل طلاق واقع نشود و همچنین با اضافت کردن بسوی ظهر و بطن سوال ظاهر زیرا که در کلام عرب
باین الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی با اضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک طلاق است یا دو طلاق یا گفت

١٠٠

انچه میان یک طلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود واگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت انچه میان
یک طلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود واگر گفت ترا سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود واگر
گفت سه نصف است از یک طلاق دو طلاق واقع شود زیرا که از سه نصف طلاق یک ونیم شود و چون نیم
طلاق را کامل کنیم دو طلاق گردد وبقول بعضی هر نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا یک طلاق است در دو طلاق یک طلاق واقع شود اگرچه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ
نیت نکرده باشد واگر نیت کرده است که یکی و دو طلاق است در موطوءه سه طلاق واقع شود ودر غیر موطوءه
یک طلاق واقع شود چنانکه واقع می شود یک طلاق اگر گفت مر غیر موطوءه را ترا یک و دو طلاق است اما اگر
نیت کرده است که یک طلاق با دو طلاق است سه طلاق واقع شود واگرچه زن غیر موطوءه باشد مسئله
اگر گفت ترا دو طلاق است در دو طلاق ونیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق است
از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود ونزد امام زفر یک طلاق باین واقع شود کذا فی حاشیه چلپی
مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یک طلاق بالفعل
واقع شود مسئله اگر گفت وقتی که در مکه درآیی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه درآیی ترا طلاق است [illegible]
طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت در فردا ترا طلاق است در جزء اول از فردا طلاق واقع
شود ودر ثانی نیت تعیین وقت چون ظهر یا عصر [illegible] ودر اول قاضی نیت او را قبول نکند زیرا که چون گفت فردا
ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس در اول جزء فردا طلاق واقع شود ودر ثانی باید
که در یک جزء از فردا طلاق واقع گردد وچون هیچ یکی از اجزاء فردا اولی از دیگر نیست باید که در جزء اول از فردا
طلاق واقع شود تا ترجیح بی مرجح لازم نیاید اما چون تخصیص جزء معین کرده است [illegible] مسئله اگر گفت ترا طلاق است
امروز فردا امروز طلاق واقع شود واگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیرا که در صورت اول
امروز مقدم است ودر صورت ثانی فردا وانچه مقدم باشد بان معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از انکه
ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود [illegible]
لغو باشد زیرا که نسبت کرده است طلاق را بحالتی که آن محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایه مسئله اگر گفت [illegible]

١٠١

گفت بیجا منسوب خود بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق بائن دوم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت

افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفت طلاق الشیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه یا

مثل هزار طلاق یا بقدر چیزی خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق بائن واقع شود

مگر آنکه در حره نیت سه طلاق و در کنیزک نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره بنیت سه طلاق واقع شود و بغیر

بنیت دو و دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق است سه طلاق واقع شود اما اگر

سه بار گفت ترا طلاق ترا طلاق ترا طلاق باول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکور بدان جدا گردد و دلیلش باقی را محل نماند چنانکه اگر

گفت ترا طلاق است یا نه یا یک یا یک طلاق واقع شود و کما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک

یا گفت ترا طلاق است دو یا گفت ترا طلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه زیرا که

درین صورتها طلاق واقع نمی شود مگر بعد ذکر عدد که متصل طلاق باشد پس اگر پیش از آنکه یک یا دو یا سه بگوید زن بمرد هیچ

واقع نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک که پیش از یک است یا گفت ترا طلاق است

یک که بعد از او یک است در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیرا که در غیر موطوءه چون یک

طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است یا گفت ترا طلاق است

یک با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است که بدان یک طلاق دیگر است در غیر موطوءه نیز

دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یکجا واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن را تحقیق نموده ام مسئله اگر مردی مر زوجه

خود را گفت ترا یک و یک طلاق است اگر در خانه در آئی چون زوجه در خانه در آید دو طلاق واقع شود و اگر چه زوجه غیر موطوءه باشد

و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آئی ترا یک و یک طلاق نزد یکی امام در غیر موطوءه یک طلاق واقع

شود چنانکه ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزد صاحبین دو طلاق واقع شود

فصل فی الکنایات مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست احتمال دارد طلاق

را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بر آن دلالت کند

چنانکه در مذاکره طلاق یا در حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود

مکتوبی فرستاد و در آن نوشت که ای فلانه هرگاه که این مکتوب بتو رسد ترا طلاق است طلاق واقع شود

واگر دعوے کرد کہ بہ نیت طلاق ننوشتہ بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا کہ حالی بہ طلاق دلالت کند مسئلہ یعنی
وز الفاظ کنایہ انست اعتدی یعنی بر خود بشمار و استبرای رحمک یعنی رحم خود را پاک بکن وانت واحدہ یعنی تو منفرد
وانت بائن نباتہ بتہ یعنی بریدہ تو جدا ہستی وانت حرام یعنی تو حرامی و رسن تو بر گردن تست و باہل خود لاحق
شو و ترا باہل خود بخشیدم و ترا باہل تو گذاشتم و ترا جدا کردم و امر تو بدست تست و تو آزادی و وانی یعنی خود را
مسافر ساز و بیرون آی و برو و برخیز و طلب کن زوج را و بہر واحد از سہ اول یعنی اعتدی و استبرای رحمک و انت
واحدہ بہ نیت طلاق گفتہ باشد یک طلاق رجعی واقع شود واگرچہ بائن را یا سہ طلاق نیت کردہ باشد زیرا کہ رسول
علیہ السلام بعد از طلاق با عتدی بسودہ رضی اللہ تعالے عنہا رجوع کردہ است و استبرای مثل اعتدی است و
در واحدہ قرار صفۃ بائن واقع نمی شود و کذا فی جامع الرموز و بہر واحد از باقی الفاظ مذکورہ بہ نیت یک بائن یا دو بائن
یک طلاق بائن واقع شود و اگر بہ نیت سہ در حرۃ و بہ نیت دو در امتہ کہ در حرۃ سہ و در امتہ دو واقع شود کذا فی
حاشیۃ الجلپی مسئلہ اگر شخصی سہ بار بر زن خود لفظ اعتدی گفت بعد از ان دعوی کرد کہ اول را بہ نیت طلاق گفتہ بودم
و دو اخیر را بہ نیت حیض بہ سوگند تصدیق کنند و اگر گفت بار اخیر ہیچ نیت نکردہ بودم سہ طلاق واقع شود اما اگر بہر سہ
ہیچ نیت نکردہ ہیچ واقع نشود کذا فی الہدایہ بدانکہ الفاظ طلاق بائن بر سہ قسم است بعضی احتمال میدارند رد قول
زن را در طلب کردن او طلاق را مثل بیرون شو و برو و برخیز و بعضی احتمال میدارند دشنام را مثل انت خلیۃ
و بریۃ و بتۃ و بائن یعنی بر سہ اول تواند اول ای باد و معنی بر چہار ثانی الی احتمال میدارند نکاح او را و حسن او و راستی
و مروت او و نیکوکاری او و مثل انت حرام احتمال میدارند غیر نکاح را و خوردنی را چون خمر و خنزیر و بعضی احتمال میدارند
را و رای رد و دشنام چون اعتدی و استبرای رحمک انت واحدۃ و انت حرۃ و اختاری و امرک بیدک و سر خشک
فارقنک چنانکہ معنی ہمہ را در ترجمہ تفصیل بیان نمودہ ام پس در حالت رضا چنانکہ زوج در غضب نبود و نہ اگر طلاق
نباشد ہیچ کدام از الفاظ اقسام مذکورہ بی نیت طلاق واقع نشود و در حالت غضب الفاظ دو قسم اول
بر نیت موقوف بود و در مذاکرہ طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد باب التفویض
مسئلہ اگر شخصی مر زوجہ خود را گفت خود را طلاق بدہ یا بہ نیت طلاق گفتہ امر تو باختیار تو بدست تست زوجہ
را در مجلس علم بان اختیار است کہ خود را طلاق دہد اگرچہ مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجہ برخاست

یا کاری که بسیار کرد در غیر آن شروع نمود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر استاده بود بعد از علم بنشست یا تکیه
بود تکیه کرد یا پدر خود را برای مشورت طلب نمود یا برای گواه شدن گواهان را طلب کرد یا دابه که زوجه بر آن سوار بود
بعد از علم بایستاد هیچ یکی از این چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و سیر دابه او را
حکم سیر اوست پس بروان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بروان شدن دابه مختلف شود مسئله اگر مردی به زن خود
گفت تو مختاری و نیت کرد که بآن گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم
یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یک طلاق باین واقع شود و شرط آنکه یکی از زوج و زوجه لفظ نفس
را ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کن و زوجه در جواب گفت کردم یک طلاق
باین واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیاری اختیاری اختیاری و زوجه
در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزد ابی امام سه طلاق واقع شود اگرچه
نیت نکرده باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب یکی از الفاظ مذکوره گفت
گویا که گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من نفس خود را بیک طلاق
یک طلاق باین واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه صریح است مسئله
اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یک طلاق امر تو بدست تست یا گفت یک طلاق را اختیار کن و زوجه
در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم بیک طلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست
و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم
نفس خود را بیک مرتبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را بیک طلاق دادم یا گفت بیک
طلاق نفس خود را اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز و بعد
فردا امر تو بدست تست شبی که در میان امروز و فرداست در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را
اختیار کرد طلاق واقع نشود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار تا پس فردا باقی ماند اگر گفت امروز و فردا امر تو بدست
تست شب در خیار داخل شود اگر زوجه امر امروز را رد کند خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد
مجموع یک خیار گشته پس برد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول که آنجا

نشود واقع نشود زیرا که خواهش نفس شده طلاق یافته نشده و اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و وی خود را سه
طلاق داد نزدیک صاحبین یک طلاق واقع شود و نزدیک امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد زوج یک طلاق نیست
بلکه طلاق ثلاث بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر بخواهی و
زوج گفت خواستم هیچ واقع نشود اگرچه بنیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج معلق کرده بود طلاق را بر خواهش زوجه
چون زوجه خواهش خود را بر خواهش زوج موقوف داشت معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج بنیت طلاق
گفت خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم من طلاق را طلاق واقع شود زیرا که بنیت انشاء طلاق گفته است تفصیل
آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلیقی که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق بموجود بود چنانکه زوجه
در جواب زوج بگوید خواستم من اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخواهی بر ردن زوجه رد کردن نشود زیرا که زوج او را مالک طلاق ساخته است
در هر وقتی که بخواهی پس پیش از خواستن مالک او نشود و پیش از مالک شدن رد او نشود و هر وقتیکه بخواهد یک طلاق
واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هرگاه که بخواهی هر وقت که خود را
طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست بعد
از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است چنانکه بخواهی جایز است
که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را طلاق داد واقع نشود
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوری که بخواهی و زوجه در جواب گفت
یک طلاق باین خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید که من
خلاف آنرا نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا که
صفت طلاق را بزوجه سپرده است نه اصل آنرا چنانکه در ترجمه آنرا مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبین اگر
زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز بزوجه مفوض است مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
واقع شود و بر رد کردن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود را گفت به خود را از سه طلاق هرچه بخواهی بده پس یک یا دو از کم از سه هرچه بخواهد واقع شود و نزد یک صاحبین اگر
سه طلاق خواست نیز واقع گردد

باب الحلف بالطلاق

مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر بتو سخن کنم ترا
طلاق است بعد از ان او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است یا اضافت
بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر بتو سخن کنم ترا طلاق است سخن کردن
با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر بتو نکاح کنم ترا طلاق است نکاح کردن با وی
او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است نزدیک امام شافعی
بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه در آئی یا وقتی که در خانه در آئی یا هر گاه که در خانه
در آئی ترا طلاق است بعد از در آمدن یک طلاق واقع شود و بعد از ان شرط تمام گردد یعنی بر آمدن دیگر طلاق واقع نشود
اما اگر گفت هر بار که در خانه در آئی ترا طلاق است هر بار که در خانه در آید طلاق واقع شود و بعد از سه طلاق شرط
تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نموده بدر آمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف اگر گفت
هر باری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد اگرچه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد مسئله
اگر زوجه خود را گفت اگر درین خانه در آئی ترا طلاق است بعد از ان یک طلاق باین او را داده است و چون عدت
طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد و بعد از ان وی در ان خانه در آمد طلاق واقع شود زیرا که زوال
ملک یمین را باطل نمیکند کذا فهم من شرح النقایه للبرجندی مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد اگرچه شرط در غیر ملک موجود
شده باشد اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود
بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه در آئی ترا طلاق است بعد از ان او را طلاق باین داد
و بعد از گذشتن عدت وی در خانه در آمد یمین ساقط گردد و جزا لازم نیاید زیرا که در وقت در آمدن در خانه زن
محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر درین خانه در آئی سه طلاق است پیش از در آمدن او را یک
طلاق داد و چون عدت آن تمام شد زوجه در ان خانه در آمد بعد از ان وی او را تزویج کرد و باز اگر در ان خانه
در آید طلاق واقع نشود زیرا که در آمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط و عدم
آن میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در شرطی که علم

که معلوم نمی شود مگر از زوجه در حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلان زوجه
را طلاق است یا گفت اگر تو عذاب خدا را دوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد یا عذاب خدا را
دوست دارم همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سه روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن خون سه روز
معلوم شده باشد که خون روز اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض [illegible] کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز
روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دارد و بعد از صبح و سبب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از صبح و آفتاب یک روزه
نباشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه دارد طلاق واقع شود اگرچه یکساعت داشته باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق و زوجه پسر و دختر زائید
معلوم نیست که اول کدام زائیده است قاضی بیک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن ولد ثانی
عدت تمام گردد و بدان طلاق دیگر واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس اثر وقوع طلاق مقدم باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بزید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک شد طلاق واقع شود
اگرچه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق داد چون عدت طلاق تمام شود زوجه بزید سخن کند بعد از آن
وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگرچه اول در
ملک باشد چنانکه بعد از تعلیق بزید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد مسئله اگر شخصی
طلاق زوجه خود را به شرطی معلق گرداند پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد و بعد از حلاله باز او را تزویج نمود اگر بعد
بیافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را بوطی او معلق ساخت
بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه بهم ختنه ملاقی شد عقر واجب نشود اگرچه درنگ کرده باشد مگر که
بر آورده باز داخل کند آنزمان عقر واجب شود کذا فی الهدایه زیرا که عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت مثل وطی است
اگر زنا حلال باشد و همین حکم است اگر خواجه عتق کنیزک خود را بوطی او معلق کرده با وی دخول نمود بعضی بدرنگ کرده
عقر واجب نشود و اگر بر آورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایه و اگر طلاق رجعی زوجه را بوطی معلق گرد

بعد از دخول بدرنگ کردن رجوع نشود و تا آنکه بر آورده باز داخل نکند چون بر آورده داخل کرد رجوع ثابت شود و عقر
لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو طالق هستی انشاء الله تعالی طلاق نشود و اگرچه پیش از گفتن انشاء الله
تعالی زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق
است مگر دو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک دو طلاق واقع شود باب طلاق المریض مسئله
هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض یا بجز آن چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون خانه نمی تواند رفت اگرچه در خانه
بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای قتال پیش شده و کسیکه او را برای کشتن بر آرند چون بهمان
حالت بمیرد اگرچه بسبب دیگر مرده باشد و غیر از ثلث مال تصرف او روا نبود و زوجه او بسبب طلاق او از ارث محروم نگردد و نزد
امام شافعی محروم گردد و اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزد یکی [illegible] محروم نشود اگرچه باین اراده باشد زیرا که کنایت نزد یک
او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وی وارث نشود و اگرچه وی بهمان حال مرده باشد زیرا که زوجه
مالی او طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است از وی طلاق رجعی طلب کرد
و وی او را سه طلاق داد و بهمان حال بمرد نزد یک ... زوجه از وی وارث شود و نیز وارث شود زنیکه زوج او را طلاق باین داده و
پیش از گذشتن عدت این زوج خود را ببوسه بشهوت داد زیرا که زوجه بطلاق باین جدا شده است نه ببوسه ابن زوج خود
مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان در میان ایشان فرقت واقع شد و زوج بهمان
حال بمرد زوجه وارث نشود زیرا که زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث نشود و اگر بسبب ایلاء میان
ایشان فرقت شده باشد چنانکه زوجی که غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی نکند و تا چهار
ماه با وی نزدیکی نکرد در میان ایشان فرقت شد و بعد از آن اگر زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث گردد مسئله هر کرا
برای [illegible] اگرچه غالب بود و هر کرا تب گرفته باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتال ایستاده باشد یا برای قصاص
یا رجم او را ... کرده باشند حکم ... حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق باین داد و بعد از مردن او زوجه او از وی
وارث نشود اگرچه وی بهمان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود خلع نمود
یا زوجه خود باختیار طلاق خود داد و زوجه ... را اختیار کرد یا زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد و زوجه او وارث نشود
اگرچه زوج بهمان حال مرده باشد و نیز وارث نشود اگر بی امر او وی را سه طلاق داد و بعد از صحت ... حال

حال هلاک شد مسئله هر که غالب حال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده است
و زوجه بران تصدیق کرد بعد ازان شوهر اقرار کرد که از زوجه بر من قرض است یا بچیزی ویرا وصیت کرد و آنچه از میان میراث و اقرار
یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه بامر زوجه سه طلاق داد و بعد ازان به آن زن بدین یا بوصیت
اقرار کرد هر چه از ارث او دین و وصیت کمتر باشد بقول همه به آن زن لازم شود مسئله هر که غالب حال او هلاک است در بیان
حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی و
در همان حال هم زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را همچنان شرط معلق کرده است ارث نشود مسئله
هر که غالب حال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگرچه در حالت صحت تعلیق آن
کرده باشد و در آن فعل او را چاره بود چون سخن با اجنبی یا چاره نبود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با مادر و پدر و اگر بفعل زوجه
معلق کرد و تعلیق زوج و فعل زوجه در مرض زوج واقع شد و در آن فعل زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی وارث نشود
و اگر از فعل او را چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه را از فعل
چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است و
نزدیک امام محمد و امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل ساخته
کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق و بغیر تعلیق طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت هر دو زوجه او از و وارث شود
طلاق او در صحت خود داده باشد یا در مرض خود بطلب او داده باشد یا بی طلب او بفعل خود معلق کرده باشد یا
بفعل او از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج بعد از تمام
شدن عدت زوجه هر دو زوجه از وی باتفاق وارث نشود اگرچه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة
مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با او رجوع
کند و اگر زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق با او رجوع کند و این دو مسئله در رجوع زوج رضاء زوجه را اعتبار نبود پس با
آنکه زوجه ابا کند رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بتو رجوع کردم یا گفت بزن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و
بوطی و بمس بشهوت رجوع ثابت گردد و بنظر بشهوت بفرج داخل زوجه رجوع صحیح باشد و نزدیک امام شافعی بغیر از گفتن رجوع
کردن بیان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج را سخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر رجعت بقول

بعد از خلوت زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی انکار نمود بعد از ان با وی رجوع کرد رجوع صحیح نباشد مگر آنکه تکذیب شرعی
ظاهر شود چنانکه از وقت طلاق پیش از دو سال فرزند بیاورد زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مگر آنکه پیش ازین بگذشتن
عدت اقرار کرده باشد تحقیق آن مترجم هست و آنانکه بخلوت مهر کامل شود نه بنابر آنست که زوجه متحقق دخلیه الوی سپرده است اگرچه وی
قبض نکرده باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق است پس بزائیدن طلاق واقع شود و اگر بعد از شش ماه فرزند
دیگر بزاید رجعت ثابت گردد و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع نباشد زیرا که این نیز از وطی اول بود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را
گفت هرگاه بزائی ترا طلاق است و زوجه سه حمل سه بار زائید پس طلاق واقع شود و بگر زائیدن وطی ثانی و ثالث را در عدت ثانی و
ثالث رجعت ثابت شود کذا فی الهدایه و بعد از طلاق ثالث عدت بحیض باشد مسئله مطلقه طلاق رجعی را جایز است
که در عدت زینت کند و خود را بیاراید تا زوج رجعت او رغبت کند مسئله زوج را جایز نیست که زوجه که در عدت طلاق
رجعی باشد با خود بسفر برد مگر آنکه رجعت با او گواه بگیرد مسئله زوج را جایز است که با مطلقه طلاق رجعی در عدت او وطی جماع
کند و نزد امام شافعی وطی او جایز نبود تا آنکه بقول رجوع نکند مسئله زوج را جایز است که در کم از سه طلاق بائن
در آزاد و در کم از دو بائن در کنیزک در عدت و بعد از عدت با مطلقه خود نکاح کند و بعد از سه طلاق در آزاد و دو طلاق در کنیزک
بی زوج دیگر اگرچه مراهق باشد بی وطی او بنکاح صحیح و بی گذشتن عدت طلاق یا موت نکاح با آن روا نبود پس اگر
زوج دوم پیش از وطی طلاق داد بر زوج اول حلال نباشد اگرچه روایت سعید بن مسیب قاضی بحلیت آن حکم کرده
باشد زیرا که روایت مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب قاضی
بحلیت آن حکم کرده باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب
از قول خود رجوع کرده است پس هر که بران عمل کند زرد روی او را سیاه کنند و بر اندازند و هر که بدان فتوی دهد او را تعزیر کنند
و نیز گفته علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین زیرا که مخالف اجماع است و آنکه از صدر الشهید نقل میکنند اثری از آن در
مصنفات وی نیست مسئله کنیزک بعد از دو طلاق بوطی خواجه بر زوج حلال نشود مسئله اگر مردی مطلقه ثلث
را بشرط حلاله نکاح کند چنانکه بگوید ترا نکاح کنم تا بر زوج اول ترا حلال گردانم مکروه بود لیکن زوجه بر زوج اول
حلال گردد و همین حکم است اگر زن چنین گوید اما اگر به نیت حلاله نکاح کرد و بزبان آن را ذکر ننمود مکروه نباشد و فاعل
آن ثواب یابد زیرا که قصد اصلاح میکند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله زوج ثانی طلاق سابق را باطل گرداند سه
طلاق باشد یا کمتر از آن پس اگر زنی مطلقه بعد از زوج ثانی باز بر زوج اول آید باز وی در آزاد مالک

من است با من خلع بکن پس زوج در جواب گفت کردم و در صورت هیچ نبود و طلاق باین واقع شود و در صورت اول آنچه از مهر گرفته
است و کند و در صورت ثانی ثلث درم واپس دهد مسئله اگر زنی بر بنده گریخته خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن لازم
گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بران شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن نباشد مسئله
اگر زنی زوج خود را گفت هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق وی را داد یک طلاق باین واقع شود و ثلث هزار
درم بر زن لازم گردد زیرا که زوجه هزار درم را بمقابله سه طلاق کرده است پس اجزای عوض بمقابله معوض منقسم شود
و اگر گفت بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یک طلاق وی را داد نزدیک امام یک طلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ
لازم نیاید زیرا که زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده است و اجزای شرط بر اجزای مشروط منقسم نشود و نزدیک صاحبین یک
طلاق باین واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب ما در ترجمه مذکور شده است
مسئله اگر مرد مر زوجه خود را گفت هزار درم خود را سه طلاق بده و زوجه خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود زیرا که
زوج بتفریق وجه راضی نشده است مگر هزار درم و زوجه از زوج مستحق است اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که هزار درم مرا
سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آن که چون زوجه بهزار درم بتفریق راضی شده است بتفریق اولی
بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مرد مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است و بر تو هزار است نزدیک امام چیزی طلاق
واقع شود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار است چیزی کنیزک آزاد
نشود اگرچه قبول کرده باشد نزدیک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده است بر زوجه هزار درم طلاق واقع شود و کنیزک
بهزار درم آزاد گردد زیرا که زوج و خواجه هزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس بقبول کردن لازم شود و اگر
قبول نکردند هیچ لازم نیاید و نزدیک امام در قول هر واحد دو کلام است پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد
مسئله اگر زنی مر شوهر خود را گفت باین قدر از مال خود را از تو خریدم یا گفت باین قدر از مال مرا بفروش [illegible] پیش از آنکه
زوج قبول کند از قول خود برگشت جائز بود زیرا که خلع در حق وی معاوضه است پس رجوع از آن صحیح باشد و اگر زوج
همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود [illegible] و اگر بعد از انقطاع مجلس قبول کرد صحیح نباشد زیرا که قبول
زوج مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جائز نیست که پیش از قبول زوجه از آن برگردد زیرا که خلع در حق وی
یمین است و رجوع از یمین جائز نباشد و قبول زوجه مقید بمجلس نبود پس اگر بعد از انقطاع مجلس قبول کند

هم روا باشد و جانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت هزار درم با من خلع کن بشرط آنکه
مرا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که باینقدر از مال با تو خلع کردم بدین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزدیک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزدیک صاحبین در خلع از هیچکدام شرط خیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج به سوگند معتبر بود و اگر بائع بمشتری گفت دیروز
این غلام به هزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بائع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنا بر آنکه فروختن بی قبول نمی باشد پس بعد از ان که گفت تو قبول نکردی
رجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بدل لازم نبود پس القبول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر گشت و زوجه مدعی بر ان قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر را ساقط
میکند حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مر دیگری را بگوید ترا ابری ساختم کذا فی جامع الرموز و در بیان میگوید اگر یکی مر دیگری را گفت
ترا بری ساختم و دیگر قبول نمود نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم بر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم بزوج خلع نمود غیر از صد درم بر آن زوج هیچ نباشد اگرچه مهر نهاده معین بود و درست زوجه کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار نیست که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع بزوج خود رد کند اما سکنی و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بها مبیع و جز آن بخلع ساقط نشود و نفقه عدت را اگر در خلع سقوط آن شرط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وی بزوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و
مهر او ساقط نگردد و در صحیح روایتین طلاق بائن واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد و اگر زوج بدل آنرا بر دختر شرط
کرد و زوجه از اهل قبول است چنانکه سابق است که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز کند

بقبول کردن وی طلاق واقع شود زیرا که شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیرا که صغیره [illegible] از اهل قبول بود از
اهل غیر است نباشد کذا فهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل را از جانب وی پدر وی قبول کرد در آن دو روایت
است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود آنرا
ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود و اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد
در آن دو روایت است و اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر
زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نیاید باب الظهار مسئله و آن در شرع عبارت
است از آنکه تشبیه کند زوج مسلم عاقل و بالغ مر زوجه خود را یا چیزی را که از زوجه بآن تعبیر کنند یا جزء شائع او را بعضو
از اعضای محارم خود که او را نظر کردن بر آن حرام باشد اگرچه محارم رضاعی باشد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی
مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت یا شکم مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا ران یا
فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل آنست ظهار ثابت شود اگرچه بی نیت ظهار گفته باشد
وطی پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس شهوت و بوسه آن تا آنکه وجه لازم بود واگر پیش از ادای
کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار او تمام ادا نماید بآن وطی حرام هیچ واجب نشود مسئله
اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش از آنکه زوج قصد
وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد وطی
جزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود مسئله هر که مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت
کرد کرامت بود و اگر نیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر به نیت طلاق گفته است یک طلاق باین واقع شود و اگر هیچ
نیت نکرده است نزد امام ابوحنیفه بیک روایت از امام ابو یوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزد امام محمد ظهار باشد
کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابو یوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت
نزد وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز در آنست
که اگر مرد بزوجه خود گفت تو مادر منی یا خواهر منی یا دختر منی ظهار نبود و نیز در آنست که اگر بزوجه خود گفت اگر فلان
کار کردی تو مادر منی و وی آن کار کرد هیچ لازم نیاید اگرچه به نیت تحریم گفته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه

118

زوجه خود را گفت تو بر من حرامی مثل مادر من هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت
نکرده باشد نزدیک ابو یوسف ایلا است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل
مادر من ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بر زوجه خود پس اگر بکنیزک خود ظهار
کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد بر زنی که او را بی اذن او نکاح فضولی در خواسته است و بعد از ظهار آن زن
نکاح وی را با خود جایز داشته است ظهار واقع نشود مسئله هر که بزنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر منید
ظهار کرده شود بر همه چند کفارت لازم شود

فصل در کفارت

مسئله کفارت ظهار آزاد کردن بنده است
بنیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر در این حکم برابر باشند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند نشنود یا کور را که یک چشم باشد در کفارت آزاد کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود و یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یک دست و یک پای وی هر دو از جانب مختلف بریده اند جایز است که او را بنیت کفارت آزاد کنند زیرا که جنس منفعت وی سالم
است مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا نبود مگر آنکه چیزی را از بدل کتابت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را بنیت کفارت خریدن روا بود و بمجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن نصف
بنده را بنیت کفارت بعد از آن باقی آن را بآن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
المطبق را در کفارت آزاد کنند اما آنکه گاه دیوانه شود و گاه هشیار گردد جایز است که او را در وقت هشیاری در
کفارت آزاد کنند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست او را یا هر دو ابهام دست او را یا هر دو پای او را بریده
باشند در کفارت آزاد کنند و نیز جایز نیست بنده را که یک دست و یک پای او از یک جانب بریده بود یا سه
انگشت از هر دو دست و سه انگشت ابریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که برای کفارت
ظهار آزاد کنند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از آن نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد نماید زیرا که
چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنابر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیة الچلپی پس باز آزاد کردن بنده ناقص کفارت ادا نشود و نزدیک صاحبین کفارت ادا شود مگر آنکه

مستحق فقیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و بعد از وطی نصف باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیرا که در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد و نزدیک صاحبین از کفارت آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان باز آزاد کردن بعضی کل آزاد گردد مسئله هر که بر آزاد کردن بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز بهای بنده او را قدرت نیست یا بنده بهم نمیرسد دو ماه متصل روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز تشریق داخل نباشد و اگر دران میان یکروزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شب دانسته با زوجه مظاهره وطی کرد یا در روزی نادانسته با وی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکند و نزدیک امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کند و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز آورد اگر در اثنای کفارت بروزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عجز ثابت نشود مسئله هر کرا استطاعت روزه دو ماه متصل نباشد وی یا نائب او شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر صدقه فطر یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت صدقه فطر داده روا باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را یکه دو وقت سیر کرد نیز کفارت ادا شود اگرچه بکمتر از ان سیر شده باشند و اگر هر واحد را یکمن گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا دو ماه هر روز بمقدار صدقه فطر داد یا آنقدر را قیمة داد یا هر روز دو وقت سیر کرد نیز جایز باشد کذا فی جامع الرموز و اگر صدقه دو ماه را در یکروز بیک کس داد روا نبود مگر از همون روز مسئله اگر بنیت دو ظهار شصت کس را طعام داد هر واحد را یکصاع از گندم نزدیک شیخین ادا نشود مگر از یک ظهار و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جایز باشد و اگر بنیت افطار و ظهار داده است باتفاق از هر دو روا بود زیرا که در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیز نیت عمل میکند چنانکه در ترجمه تفصیل مذکور شده است مسئله اگر از دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بست کس را طعام داد یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود اگرچه هیچ یکی را از هیچ یکی معین نکرده باشد زیرا که در اتحاد جنس تعیین واجب نبود مسئله اگر بنیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر بنیت قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچ کدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

صورت از هیچ کدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر بنده ظهار کرد و ماه روزه دارد جایز نیست که خواجه او بدل از و کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بفعل دیگر ادا نشود

باب اللعان و آن عبارت است از شهادتهای که موکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از یک ده روز ولادت او ولد او را گفت که از من نیست و هر دو قابل شهادت باشند و زوجه او را بموجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان واجب شود و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کنند تا آنکه لعان کند یا تکذیب خود و اقرار نماید و اگر تکذیب خود اقرار کرد حد قذف لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان باز آورد حبس کنند تا آنکه لعان کند یا قول زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه زنا لازم نیاید و اگر زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه سپارد و یک طلاق باین واقع شود و اگر پیش از تفریق قاضی یکی بمرد دیگر او را وارث شود کذا فی حاشیة الچلپی صورت لعان آنست که چهار مرتبه زوج بگوید اشهد بالله انی لصادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت کردم زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدا بر زوج اگر در آنچه بزوجه نسبت کرده است دروغ گو باشد و هر گفتن بجانب زوجه اشارت میکند و صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید اشهد بالله انه کان کاذبا فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است مرا از زنا و مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان صادقا فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدا بر زوجه اگر زوج صادق است در آنچه نسبت کرده است مرا از زنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید و اگر بهر دو دشنام داده است بهر دو لعان کند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش ازین او را حد قذف زده باشند لعان ساقط شود و حد لازم گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند یا صبیه یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست مسئله اگر بعد از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغی ساخت نکاح زوجه بر وی حلال شود و حد قذف بر وی لازم گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا بر تقدیر

باقی ماندن لعان نیست مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی را دشنام داد و او را حد قذف زدند یا زوجه
بکسی زنا کرد و بروی حد زنا زدند میان ایشان نکاح حلال بود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف هم واجب نگردد زیرا که لعان و حد نمی‌باشد مگر بقذف
صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را گفت
که حمل تو از من نیست نزد یک امام لعان لازم نشود و نزد صاحبین اگر در کمتر از شش ماه زائید لازم شود و اول متن
در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کرده و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ولد ثابت ماند زیرا که لعان
برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هرکه بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد یا در وقت خریدن اسباب
ولادت گفت این ولد از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد ازین مدت گفت نسب ثابت
شود و لعان واجب گردد بدانکه ایام مبارکباد متعین نیست بیک روایت سه روز است و بیک روایت هفت
روز باعتبار عقیقه کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو ولد زائید و زوج وی گفت که ولد اول از
من نیست و ثانی از من است حد قذف بر زوج واجب شود زیرا که تکذیب خود و اقرار نموده است بنابر آنکه چون میان اولاد
دو ولد شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بودند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است زوجه محصنه خود را و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد و
بتقدیر نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنابر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند

کتاب باب العنین مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد عنین هر که بر بعضی از زنان قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی حاشیه الچلپی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه وی
اقرار کرد که بر زن خود قادر نشده ام باید که قاضی وی را تا یکسال قمری مهلت بدهد و همین صحیح و بر روایت حسن
یکسال شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است با چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است با چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن در ترجمه ذکر شده مسئله اگر زوج
را که عنین است یکسال قاضی مهلت داد ماه رمضان و ایام حیض وی و ماه در حساب اعتبار کنند و ایام مرض یکی
را از ان هر دو اعتبار نکنند پس اگر درین تمام مدت هرگز زوج بروی قادر نشد قاضی [illegible] زوجه

میان ایشان تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق باین واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است
تمام مهر لازم آید و عدت طلاق واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه اختلاف واقع شد چنانکه زوج گفت
که بر تو قادر شده ام و زوجه آنرا انکار نمود و پیش از نکاح ثیبه بود و یا بکر بود و زنان بعد از مخالفت گواهی دادند که ثیبه است زوج
را سوگند دهد و اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که
بکر است قاضی زوج را تا یکسال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز اختلاف افتاد همچنان باشد غیر از آنکه در آن مهلت
نبود و پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار
است که آن زوج را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خصی را در حق مهلت
حکم عنین است یعنی کسیکه خصیتین او را بر آورده باشند در احکام مذکوره از سوگند دادن و مهلت مثل عنین است کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی معلوم گردید که مقطوع الآلت است و زوجه از قاضی طلب کرد تفریق
را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خنثی که وطی از وی متوقع است مسئله
هیچ یکی را از زوج و زوجه بسبب عیب دیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی پنج چیز خیار
بود یکی جنون دوم جذام سوم برص چهارم قرن پنجم رتق معنی هر کدام را در ترجمه ذکر کرده ایم و نزد امام محمد در
سه اول اگر زوج را باشد زوجه را اختیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را اختیار نبود زیرا که او دفع ضرر خود بطلاق ممکن
است باب العدت مسئله هر که زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا باین داد و زوجه آزاد است اگر چه کتابیه بود
اگر خداوند حیض است سه حیض عدت لازم شود و اگر خداوند حیض نیست چنانکه صغیره است یا کبیره است که بسال ایاس رسیده
است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدت واجب گردد مسئله اگر بسبب خیار بلوغ یا بسبب
مالک شدن احد الزوجین دیگری را یا بسبب تقبیل زوجه ابن زوج خود را بشهوت یا بسبب مرتد شدن احد الزوجین
یا بسبب عدم کفاءت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است و خداوند حیض است سه حیض و در غیر آن
سه ماه عدت لازم آید یعنی آنکه طلاق واقع شود معتبر در شروع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی
جامع الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی زوجه خود را گفت در وقت حیض او طلاق داد این حیض در
عدت محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله عدت آزاد اگر چه خواه مدبره خواه ام ولد

۱۳۳

باقیماند اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عدة واجب شود و غیر آنرا سه ماه عدت لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی
باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که بسبب موت زوج فراش خواجه زائل شود کذا فی جامع الرموز مسئله در وطی به شبهه چنانکه
پیش شخصی فی زفاف فرستادند که زوجه او نیست و وطی او را نمی شناسد و به شبهه آنکه این زوجه من است با وی وطی کرد و در وطی
بنکاح فاسد چنانکه بنکاح متعة وطی کرده پس درین هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدت واجب شود و اگر خداوند
حیض نباشد سه ماه عدت لازم گردد مسئله عدت حرة برای موت زوج او چهار ماه و ده شبانروز است کذا فی البرهان
و نیز در آنست که مسئله در کتابیه حائضه غیر حائضه مدخول بها و غیر مدخول بها صغیره و کبیره در این حکم برابر است مسئله
عدت کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عدت آن نصف چیزیست که
در حرة راست یعنی برای طلاق و فسخ یکنیم ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدة حامله حرة باشد یا کنیزک بود در
طلاق و فسخ و موت بوضع حمل است اگر چه زوج او کودک مرده باشد و نزد یکی امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله
کودک مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آب است و آن در ثابت النسب باشد
و از کودک نسب ثابت نشود ما میگوییم چون بر حامله عدت لازم آید بوضع حمل تمام شود اگر چه نسب حمل ثابت
نباشد زیرا که و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق است اما اگر زوجه کودک بعد از شش ماه از موت کودک
زائیده عدت او عدت موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود و بدانکه بعد از مردن کودک از و
نسب ثابت نشود اگر چه زوجه او بعد از موت در کم از شش ماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی مردیکه در مرض
موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز که طلاق بائن بعد الاجلین است یعنی اگر عدت طلاق پیشتر
تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق
رجعی عدت موت است مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدت حره را
تمام کند و اگر در عدت طلاق بائن یا در عدت موت بوده عدت کنیزک تمام گرداند زیرا که طلاق رجعی پیش از گذشتن عدت
حکم نکاح باقی باشد بخلاف طلاق بائن و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود و کذا فی الهدایة مسئله اگر زنی آئسه
سه ماه عدت نشسته است بعد از آن خون دید از سر نو بحیض عدت کند زیرا که عدت بسه ماه مر آئسه راست و وی چون خون
دید معلوم شد که آئسه نبود و کذا فی اکثر المعتبرات کذا فی حاشیة الچلپی آنکه شارح گفته است که اگر پیش از تمام شدن

۱۲۴

سه ماه خون دیده است حیض باشد و عدت ماه را باطل کند بنابر اختیار صدر الشهید است و صاحب هدایه نیز این را
اختیار کرده است لیکن مخالف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز و غیره و بروایة ابو علی دقاق اگر زنی بعد از
حکم بایاس همچو خون دید حیض نبوده ایاس را باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد
نشود زیرا که در وقت خون نیست و بنا بر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنی که بسبب ایاس سه
است بحیض عدت نشسته بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند و آنچه از
حیض و طهر گذشته است آنرا در حساب نیارد زیرا که طلاق گویا که از ابتدا در ایاس واقع شده است کذا فی
جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان
هر دو عدت تداخل باشد چنانکه آنچه از عدت اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب بود و آنچه بعد از تمام شدن
عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلا اگر از عدت اول یک حیض باقیمانده است این حیض را
هر دو عدت شمار کند و برای عدت دوم دو حیض دیگر بنشیند و اگر در ابتدای عدت وطی کرده است پس یک
عدت هر دو عدت ساقط شود و چه یک عدت بمنزله دو عدت گردد کذا فی حاشیة الچلپی و نزد امام شافعی اگر وطی
بشبهه از زوج آن زن است که زن در عدت آن زوج بود در هر دو عدت تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله در طلاق
و موت حساب عدت از وقت طلاق و موت بود اگر زوجه را بآن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عدت زوجه را
بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است آنچه مانده است تمام کند مسئله
اگر زوجه گفت عدت من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه بسوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه
خود را طلاق بائن داد و پیش از آنکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزد شیخین
تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیرا که اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است
پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است نزد امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را
تمام کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیرا که پیش از وطی طلاق داده است و نزد امام زفر هیچ لازم نیاید
زیرا که عدت اول به نکاح ثانی ساقط شده و طلاق ثانی بنا بر دلیل امام محمد عدت لازم نیامده است
مسئله اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزد امام اگر اهل ذمه معتقد عدت نیستند عدت لازم نیاید

۱۳۵

بالتزویج ولا تخرج معتدة الطلاق من بیتها اصلا ومعتدة الموت تخرج نهارا وبعض اللیل ولا تبیت فی غیر منزلها

واگر معتقد انند و آنرا اعتبار میکنند عدت واجب شود و نیز و یک جا جای عدت لازم شود واگر چه معتقد ایشان نباشد اما اگر
حربی حربیه را طلاق داد باتفاق عدت لازم نیاید واگر مسلم و ذمیه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر زنی منکوحه حربیه از دار حرب بدار الاسلام آمد و قصد کرده است که باز بدار حرب نرود بروی عدت لازم نشود
مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت او بوضع حمل
باشد و عدت نیست از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود ولیکن زوج را تا وضع حمل وطی با وی روا نبود و بهو اختیار الکرخی
کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق بائن بود یا در عدت موت باشد در ایام عدت خود آرایش نکند
چنانکه جامه معصفر یا مزعفر نپوشد و حنا نبندد و سرمه نکشد و خوشبو نمالد و در سر روغن نیندازد اگرچه خوشبوی
نباشد و سرمه نکند مگر آنکه عذری بود و ضرورت باشد چنانکه فقیره بود و غیر آن جامه دیگر ندارد یا برای علاج چشم یا سر سرمه
یا روغن محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بروی ترک زینت نباشد
و نیز زنی که در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که دفع نکاح فاسد واجب است بمعنی وطی ایشان
مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جائز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر باشارت و کنایت
خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح وی را ذکر کرد و احتیاج خود ظاهر کرد و حسن خلق خود بزبان بیان نمود روا باشد کذا فی جامع الرموز
تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جائز نیست که در روز یا در شب از خانه خود بیرون
آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایه و معتده موت را جائز است اما اکثر شب در خانه
خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا در بعض شب برای حاصل کردن نفقه بیرون آید
مسئله زنی که بروی عدت واجب شد در خانه زوج خود عدت را تمام کند مگر آنکه از خانه بر آورده شود چنانکه خانه
عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب ویرانی یا بسبب حرق یا غرق شدن خوف تلف
شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد پس در این
همه صور تهاز وجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق بائن بود میان
خانه پرده کند و اگر خانه تنگ باشد جائز است که زوجه از آن خانه بر آید و اولی بر آمدن زوج است کذا فی جامع الرموز
و نیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که از خانه بر آید و اگر زوج بر آمد جائز بود کذا فی جامع الرموز و بیکوا است

ودر صورت ثانی علوق در عدت باشد و رجوع ثابت شود زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه بطلاق
بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیرا که ممکن است که علوق در زمان
نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال آورد نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیرا که چون زوج
دعوی کرد که ولد از من است میگوییم که در عدت بشبهه وطی کرده باشد و بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد
از طلاق در کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر به نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه مدت عدت
است و شش ماه اقل مدت حمل نزدیک ابو یوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیرا که سه ماه عدت است و
دو سال اکثر مدت حمل و اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق گذشتن سه ماه اقرار نکرد
احتمال است که وقت طلاق حامله باشد چنانکه در تحفه مفصل مذکور شده است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت من تمام شده است و از
اقرار بیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از آن آورد نسب ثابت
نشود زیرا که چیزی که اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در عدت فرزند آورده ام و زوج
ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یک زن نسب ولد ثابت
شود اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن بر ولادت گواهی دادند باین که این وجه شهادت خانه خالی در آمدیم یا ما بآن در خانه بودیم
که آواز ولد شنیدیم یا ولد را بچشم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود و اگر حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد نزدیک
صاحبین بهمه صورتها شهادت یک زن کفایت است مسئله اگر زنی در عدت موت پیش از دو سال فرزند آورد نسب
ولد ثابت شود اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن باقرار وارثان ثابت گردد مسئله اگر زنی
بعد از نکاح بشش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یک زن ثابت گردد و اگر بعد از شهادت
از ولد انکار کرد که از من نیست هر دو لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت نشود مسئله
اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح بشش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه است نزدیک
امام بی سوگند قول زن وجه معتبر بود زیرا که ظاهر این است که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه
خود را بولادت وی معلق کرد بعد از آن یک زن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود
نزدیک صاحبین واقع شود زیرا که بگواهی یک زن چون ولادت ثابت شود پس بتبعیت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

سنتین او لاقل منهما والا فلا ومن قال لامته ان کان فی بطنک ولد فهو منی فشهدت امرأة بالولادة فهی ام ولده ومن قال لغلام هو ابنی ومات فقالت امه انا امرأته وهو ابنه فهما یرثانه وان جهلت حریتها فقالت الورثة انت ام ولده فلا میراث لها

چنانچه با عم صغیر نکاح کرد یا مادر مادر صغیر با پدر پدر صغیر ازدواج نمود حق حضانت ساقط نشود و اگر نکاح کرد با غیر محرم صغیر بود
زایل شد حق حضانت باز گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود حق حضانت مر عصبه را بود بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد از آن پدر پدر بعد از آن برادر مادری و پدری بعد از آن برادر پدری بعد از آن پسر برادر مادری و پدری
بعد از آن پسر برادر پدری بعد از آن عم است بعد از آن پسر عم و اگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشد اول اورع است
بعد از آن مسن سال کذا فی جامع الرموز مسئله صبیه را بعصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند و نیز
بفاسق ماجن که هر را حیله را آموزد و حواله نکنند اگرچه عصبه محرم بود چون عم و جز آن کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک ممیز است از والدین با هر که خواهد
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است بر احضانت صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخود خورد و خود بپوشد و خود جامه
بپوشد و خود استنجا کند و در بستن و کشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و آنرا به هفت سال مقدر
کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر است تا آنکه حیض بیاید نزدیک امام محمد تا آنکه مشتهاة شود و هو المعتمد
لفساد الزمان و احق است در صغیره غیر مادر یا مادر مادر تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را جائز نیست که بعد از عدت
ولد صغیر را بسفر برد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در آنجا شده باشد اما اگر بجائی برد که زوج او ولد خود را دیده باشد
بمنزل خود شب تواند گردد روا باشد و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که از ده بجهت تادیب بشهر برد اما
اگر از شهر بده برد روا نباشد اگرچه نزدیک بود و فی ... مادر را بهر کجا رواست اگرچه نزدیک باشد باب النفقه
مسئله نفقه و کسوت و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگرچه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب شود
آزاد باشد زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگرچه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر زوج بر وطی
او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی نبود و او وطی نتواند نفقه وی بر زوج واجب نشود زیرا که مانع
از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد و همین حکم
است در عکس آن و نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز می گوید که بدین مثل
نفقه است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او را بخانه خود نطلبیده باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مرض او دراز کشد همین حکم او حکم صغیره باشد

و در جامع الرموز می‌گوید که ادویه بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرع از خانه زوج بیرون رفت
نفقه او از زوج ساقط شود زیرا که ناشزه شده و نفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه زوج
بر آمد ناشزه نشود و نفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز می‌گوید اگر زوج در خانه زوجه باشد و زوجه او را از
دخول منع نماید ناشزه گردد مگر آنکه منع کند برای آنکه زوج او را بخانه خود ببرد یا برای او منزلی جدا کند مسئله
اگر زوجه را برای دَین که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی او را بغصب برد یا
با غیر محرم بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود و کرایه
واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزد یک طرفین نفقه یک خادم که برای زوجه واجب شود و نزد یک
امام ابو یوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه و یکی برای مصالح بیرون خانه ما می‌گوییم یک
برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه و اگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا فی
جامع الرموز و نیز در آنست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است و کسوة در نفقه داخل است و آن پیراهن
و ازار از کرپاس است و چادر است ارزان بها و موزه است و بعضی گفته‌اند که نفقه خادم واجب نشود و نزد
امام محمد واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکنند و قاضی برای زوجه بر زوج بقدر
کفایت نفقه مقرر کند و زوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید و نزد یک امام شافعی
در میان ایشان تفریق کنند و اصحاب ما جواب دهند که این تفریق معاش ممکن نیست زیرا که دفع حاجت او بقرض
ممکن است و بسا است که کسی بوی قرض دهد و غنای زوج متوهم است استحسان فرموده‌اند که قاضی حنفی
که شافعی مذهب باشد نایب خود کند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که معسر است
نفقه فرض کرد بعد از آن زوج موسر شد و زوجه طلب کرد نفقه یسار را تمام کند و اگر بعد از فرض کردن قاضی نفقه یسار را
زوج معسر شد و زوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را ادا کند یا ادا کند نفقه یسار را
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مدتی مر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزهای گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی
بر وی فرض کرده باشد یا هر دو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هر دو
پیش از قبض کردن آن زوجه او یکی بمرد یا زوج مر زوجه را طلاق داد نیز ساقط شود و نزدیک امام شافعی

بر ذمه زوج قرض شود مسئله اگر زوج نفقه یا کسوت مدت آینده را بزوجه خود داد و قبض نمود پیش از آنکه مدت تمام شود یکی بمرد نزد یکی شیخین آنچه باقی مانده است استرداد نکنند زیرا که صله است که بان قبض متصل شود و بمردن یکی از زوجین هر آن رجوع روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی و نزد یک امام محمد و امام شافعی آنچه را بحساب مدت گذشته باقی مانده است باز پس از زوجه رجوع شده است چون عبارت جایز باشد زیرا که عوض نفع بود و آن نماند مسئله اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آنرا بر بنده قرض نمود لهذا بدین جمع شده جایز است که بنده را در نفقه آن بفروشند چون باز جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود بفروشند کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درم جمع شد و بنده را به پانصد درم که قیمت او بود فروختند پس بنده نیست که پیش بنده دین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بیست و یک هزار درم بر بنده لازم شده باشد چون یکبار فروختند بار دیگر نفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد و بنشیند قفل که جدا بود نگاه دارد و اگر چه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر بود مگر آنکه زوجه بودن با اهل او راضی شده باشد مسئله زوج را جایز است که والدین زوجه او و ولد او را که از زوج دیگر باشد از در آمدن در خانه خود که زوجه در آن نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او و از سخن کردن با وی ایشان را منع کند و بقول بعضی زوج را جایز نیست که از برآمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان بدیدن او در هفته یکبار منع نماید و بزیارت محرمان دیگر او و دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکند و هو الصحیح مسئله فرض بکند قاضی نفقه زوجه شخصی را که غایب باشد و والدین او را و فرزندان صغار او را از مال او که پیش مودع یا مضارب یا مدیون باشد و وی بدان و بنکاح مقر بود یا قاضی بان عالم باشد چون قاضی نفقه را برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند بدهد که غایب نفقه را بوی نداده است اما اگر قابض مال منکر نکاح بود و قاضی بان عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود و بر آن غایب گواه بیارد قاضی نفقه را بر غایب فرض نکند و بنکاح وی حکم ننماید زیرا که حکم بر غایب جایز نیست و نزد یک امام زفر نفقه را برای وی فرض کند و بنکاح وی حکم نکند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر مذهب امام زفر است مسئله زنیکه در عدت طلاق رجعی یا باین باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفایت نفقه و سکنی هم تا زمان عدت بر زوج باشد نزد ما
امام شافعی در طلاق باین بر زوج نبود و دلیل هر دو جانب در ترجمه مذکور است مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت فرقت
بمعصیت باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را بشهوت قبل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت طلاق بود مرتد شد نفقه او
ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بشهوت قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آن را در ترجمه نوشتیم مسئله نفقه اولاد صغار
بر پدر ایشان که آزاد باشد واجب شود مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله غیر پدر را در نفقه
اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر ولد را در نفقه والدین و غیر زوج را در نفقه زوجه شرکت نباشد در جامع الرموز میگوید اگر پدر فقیر
و مادر غنیه بود مادر را به نفقه اولاد صغار امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر وی بدان رجوع نماید و بقول بعضی رجوع نکند مسئله
مادر کودک را بشیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر ندهد یا کودک غیر وی را پستان نگیرد یا پدر را برای اجیر گرفتن مالی نبود و فقیر باشد
چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور است مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد و غیر مادر بشیر دادن اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را
اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او را شیر دهد و اگر مادر کودک را اجیر گرفت جایز نبود مگر آنکه مادر کودک که از پدر وی در عدت
سه طلاق باشد یا در عدت طلاق باین بود کذا فی جامع الرموز و دلیل هر دو در ترجمه مفصل ذکر کردم مسئله پدر کودک را جایز است
که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق او برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جایز است اجیر گرفتن زوجه خود را که
غیر مادر کودک است برای شیر دادن کودک خود و اگر چه زوجه مذکوره در عدت او بود یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک از
عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند
مسئله نفقه دختر بالغه که او را زوج نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود یا در طلب علم دینی باشد و یا صالح بود و ایشان را
مال نباشد بر پدر واجب شود و نفقه کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر
ایشان را مال از خود باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر پسر که صدقه فطر واجب شود نفقه اصول او که فقیر باشد
بر وی لازم گردد اگر چه پسر بر کسب قادر بود کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر در این حکم برابر باشند زیرا که در نفقه اصول اعتبار
قرب و جزئیت راست نه ارث را لهذا پس هر که او را دختر و پسر یا پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره و دختر
و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره و دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول پسر و دختر راست و در صورت ثانی تمام
مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

اهلیت ارث او واجب شود زیرا که حقیقت ارث پیش از موت معلوم نشود و ممکن که او با خال باشد و ابن عم
میشاید اگر [illegible] در حال وارث شود و لیکن نفقه او بر خال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست با وجود
اهلیت [illegible] معتبر بود و لیکن اگر چند خواهر قرابت متفاوت بود چنانکه اعیانی باشد و یکی علاتی و یکی اخیافی باشد
[illegible] سه خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی تقسیم ارث که بعد از موت او ایشان را
کذا فی حواشی الچلپی مسئله نفقه غیر زوجه و غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود بر فقیر غیر اصل و
فروع که فقیر بود نفقه لازم نباید و برای غنی هیچ کس نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی شوهر او مسئله پدر را جایز
[illegible] غائب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن [illegible] برای آن جایز نیست و برای قرض [illegible] که سوای نفقه
[illegible] فروختن متاع پسر روا نبود اما اگر مادر پسر غائب را بود جایز نیست که برای نفقه خود متاع او را بفروشد زیرا که
تصرف در مال پسر [illegible] و حافظ پدر است بنا بر قول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله پسر را مال غائب
که پیش ایشان امانت بود بی حکم قاضی مادر و پدر غائب نفقه کرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال غائب خود را که پیش ایشان نفقه
پیش ایشان امانت بود بی امر قاضی آن را نفقه نمودند ضمان لازم نباید کذا فی جامع الرموز مسئله اگر قاضی نفقه غیر زوجه
حکم کرد و مدتی [illegible] بقدر آن مدت ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال او واجب شده است
چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر [illegible] می آرد اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشته است نفقه
گذشته ساقط شود و اگر کم از یکماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی در آن قرض گرفتن حکم کرد و قرض گرفته
نفقه خود [illegible] غائب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او از نفقه
ندادن [illegible] و اگر از کسب عاجز آمد خواجه او را بفروختن می امر کنند

کتاب العتاق

یعنی در آزاد کردن بنده مسئله اگر حر عاقل بالغ بنده خود را بلفظ صریح آزاد کرد آزاد شود اگرچه نیت آزاد کردن نداشته
باشد چنانکه گفت تو آزادی یا گفت ترا آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بی نیت آزاد نشود زیرا که لفظ کنایت
که احتمال دو معنی دارد آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک من بر آمدی یا گفت ترا اطلاق
دادم [illegible] پس ازین نیت متعین نشود چنانکه در [illegible] فصل ذکر کردم مسئله اگر خواجه بنده خود را که مجهول
النسب است گفت که این فرزند من است و او فرزند او تواند شد بی نیت آزاد شود یا فرزند او نمی تواند شد [illegible]

و در باقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کند و نزدیک صاحبینه تمام بنده آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان اعتاق چون عتق متجزی نمیشود اما امام میگوید اعتاق ازاله ملک ست و ملک متجزی میشود پس ازالهٔ آن نیز متجزی گردد مسئله اگر یک شریک از بنده مشترک حصه خود را آزاد کرد و شریک دوم را اختیار ست که حصه خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند یا معتق را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی در او جامه که در بدن او ست و در او قوت یک روز قیمت حصه دیگر را مالک نباشد کذا فی جامع الرموز زیرا که چون معتق معسر بود پس ضمان آن لازم نشود و میراث و بقدر حصه هر دو شریک بود و اگر آنکه شریک دوم بقدر حصه خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آنزمان معتق بآن قدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی معتق را بود و نزدیک صاحبینه شریک دیگر را اختیار نیست زیرا که اگر معتق غنی است معتق را ضامن گیرد و اگر فقیر ست از بنده بقدر حصه خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام معتق را باشد زیرا که اعتاق بعض اعتاق کل ست نزدیک ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد کردن دیگری گواهی داد بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزدیک صاحبینه اگر هر دو معسر اند برای هر دو بقدر حصه ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد مالک جامه بدن و قوت یکروزه حصه شریک با مالک ست برای هیچکدام از سعی و ضمان چیزی لازم نباید زیرا که هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصه خود را آزاد کرده است و شریک آخر منکر ست و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر ست و دیگر معسر برای موسر سعی کند و برای معسر هیچ لازم نشود زیرا که بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من سعایت است زیرا که معتق معسر ست و معسر میداند که مرا در سعایت حق نیست بنابر آنکه معتق موسر ست پس برلازم کردن ضمان قدرت ندارد زیرا که مدعی علیه منکر است و مدعی بر دعوی گواه ندارد و بهر تقدیر بنابر انکار ایشان عتق تا زمان اتفاق هر دو بر آن ارشاد موقوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را بشدن کاری در فردا معلق کرد و شریک دیگر معلق کرد آزادی او را بنا بودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه در آید تو آزادی و دیگری گفت اگر فردا زید در خانه نیاید تو آزادی و فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند نزدیک امام محمد و تمام سعی کند زیرا که یکی از جانب وی آزاد گردد و حصه سعی وی ساقط شود و مجهول است پس بر مجهول حکم نتوان کرد ما میگوئیم نصف بنده بیقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط

غلام دارد بدو غلام که حاضر بودند گفت یکی از شما آزاد و بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سیوم حاضر آمد باز گفت یکی از شما آزاد
پس بیان بهر غلامی که در هر دو گفتن حاضر بود از وی سه ربع آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد و نزدیک امام محمد آنکسیکه در گفتن
دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد و دلیل هر دو در شرح مذکور است و اگر خواجه مذکور در مرض موت خود این را
گفت و بعد از موت خواجه وارثان او قبول نکردند و خواجه را غیر ازین سه غلام مال دیگر نیست و قیمت هر سه غلام برابر است و یک تهائی
غلام را چون سهام عتق او هفت حصه اعتبار کنند و غلامی که در هر دو گفتن حاضر مانده است از آن سه حصه آزاد شود و در قیمت چهار باقی
سعی کند و از هر واحدی دو دیگر دو حصه آزاد شود و هر یکی در قیمت پنج باقی سعی کند و نزدیک امام محمد هر واحد را شش حصه اعتبار کنند
از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود و در قیمت سه باقی سعی کند و از آنکه غایب شده است دو حصه آزاد گردد و در قیمت
چهار باقی سعی کند و از غلامی که داخل شده یک سهم آزاد شود و در باقی پنج سعی کند و اگر توضیح این را خواهی به شرح رجوع کن که در
این مختصر ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد و مهر همه برابر است و هیچ یکی را وطی نکرده بود و دو زن که حاضر بودند
گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن چون یکی از ایشان غایب شد و سیوم حاضر گشت وی باز گفت یکی را از شما طلاق از مهر زنی
که حاضر مانده است ثمن ساقط شود و از مهر آنکه غایب گشته دو ثمن ساقط گردد و از مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط شود
زیرا که بگفتن اول نصف مهر یک زن ساقط شده است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه غایب گشته است پس
از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است و بگفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع تمام مهر است و آن
مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از هر واحد ساقط شود لیکن بهر دو گفتن
از آنکه حاضر مانده است سه ثمن ساقط باشد و از آنکه غایب گشته است دو ثمن و از آنکه حاضر شده است یک ثمن مسئله
اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن با یکی وطی کرد یا یکی بمرد و بمرد دوم طلاق واقع شود زیرا که بوطی
یکی معلوم شد که مراد وی دوم بود و بمردن یکی غیر او دوم محل طلاق نماند این هر دو مسئله اینجا بتقریب مذکور شده است اول
بتقریب سابق و ثانی بتقریب لاحق مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی را فروخت یا یکی را
بکسی بخشید یا تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی را ام ولد ساخت بهر کدام ازین تصرفها معلوم شد که مراد دوم
بود اما بمجرد وطی یکی نزدیک امام معلوم نمی شود که مراد دوم بود و نزدیک صاحبین معلوم می شود چنانکه دلیل هر دو
در عربی است مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر اول پسر از تو پیدا شدی تو آزاد شوی یک پسر و یک دختر زاید و تقدیم

ولقد بیم هیچ یکی معلوم نیست نیمه کنیزک و نیمه دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیرا که اگر پسر اول است کنیزک و دختر از هر دو
آزاد است و اگر آخر است هیچکدام آزاد نیست پس نیمه از هر دو آزاد شود و پسر بهر تقدیر بنده باشد زیرا که آزادی مادر
بعد از تولد پسر است اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده نزد امام گواهی ایشان
باطل بود زیرا که مدعی متعین نیست که دعوی کند و در حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی اما اگر در
بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را آزاد از دو بنده خود کرده است یا بگویند که وی
یا در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیرا که تدبیر بهر حال وصیت باشد و عتق در مرض
موت وصیت بود گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی الهدایه نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است بالاتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است الخ حقوق
شرع است نه از حقوق عباد پس به بیان آن خبر کننده بخلاف اگر بگویند یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده
امام روا نبود زیرا که عتق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در ان عتق تحریم فرج باشد چنانکه آزادی
کنیزک معین گواهی دهند **باب الحلف بالعتق** مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه در آیم هر بنده که امروز مراست آزاد است هر بنده
که در وقت در آمدن در ملک او باشد آزاد شود و اگرچه بعد از سوگند در ملک او در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه
در آیم هر بنده که مراست آزاد و در وقت در آمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر بنده
که امروز مراست یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست فردا آزاد و هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد آزاد شود
بخلاف بنده که آنرا بعد از سوگند خریده است اگرچه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده
من که نرینه است آزاد و بعد از ان کنیزک او کم از شش ماه پسر آورد و آزاد نشود زیرا که ولد تا در شکم مادر باشد تابع مادر خود
مادر آزاد نشد وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد و کنیزک وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد
به تبعیت وی آزاد گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مراست یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت
من آزاد و هر که پیش از گفتن ملک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن در ملک وی در آمده است
از مردن وی هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول روا نبود
مسئله هر که مر بنده خود را گفت تو آزادی بهزار و بنده آنرا قبول نمود بهزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

پیش از حانث شدن کفارت دهد اگر داد چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید و نزد امام شافعی لازم
نیاید زیرا که نزد وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی هست مسئله هر که بر معصیت سوگند
خورد چون ترک نماز و ترک سخن با والدین و کشتن مسلم بناحق واجب است که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند و کفارت
دهد مسئله اگر کافر سوگند خورد و بعد از آن حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله
هر که حلال بر خود حرام کرد حرام نشود و چون بر آن اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله اگر
نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفا آن واجب شود و نیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود
بر من روزه یک روز هست چون کار شود وفا نذر لازم آید اما اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم بر من حج
اصح آنست که او را در آن خیار هست وفا کند یا کفارت دهد و تفصیل آن در ترجمه هست و بقول بعضی آن نیز وفا کند
مسئله اگر سوگند خورد و متصل آن ان شاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله اگر
سوگند خورد که در خانه در نیاید بدر آمدن در صفه حانث شود زیرا که صفه را برای بیتوتت ساخته باشند یا بنا کنند نیز از برای
بیتوتت بنا کنند خانه هست و بدر آمدن در کعبه یا در مسجد یا در بیعه نصارا یا در بیعه یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوتت
نیست و نیز بدر آمدن در دهلیز که خارج از در است حانث نگردد و نیز بدر آمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها را برای بیتوتت
بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که در دار نه در آیم در ویرانه آمدن حانث نشود و اگر سوگند خورد که در این دار نه در آیم چون
خراب شد در آمد حانث شود و نیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد از آن در آمد حانث باشد زیرا که بخراب شدن و دیگر بنا کردن
اسم دار از آن زایل نشود کذا فی الهدایه و اگر سوگند خورد که در این دار نه در آیم بعد از آن بر بام آن بر آمد حانث شود زیرا که
بام را حکم دار است از آنست که بر آمدن بام مسجد اعتکاف فاسد نشود کذا فی الهدایه و بقول بعضی در عرف ما حانث نشود
مسئله اگر سوگند خورد که درین دار نه در آیم چون آن را مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد از آن در آن در آمد حانث
نشود زیرا که چون اسم دیگر بر آن عارض شد دار نماند و نیز چون بعد منهدم شدن آن بنا در آمد حانث نباشد زیرا که اسم دار از و زایل شد
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه نه در آیم و بعد از خراب شدن در آمد حانث نشود زیرا که اسم خانه از آن بر طرف شده
و در هدایه می گوید اگر سقف آن افتاده است و دیوار باقی مانده هست حانث شود زیرا که بی سقف بیتوتت در آن توان کرد و نیز اگر
بعد از بنا کردن آنجا خانه دیگر در آمد حانث نباشد زیرا که بمنهدم شدن آن اسم خانه زایل شده است مسئله اگر سوگند

ازرنه نيوشيده است وازنقره پوشيده است اگر پشته مرواريد پوشيد نزد يك صاحبين حانث شود واگر پشته مرصع نباشد
نزد يك امام حانث نشود مگر آنكه پشته مرصع باشد زيراكه پشته مرواريد كه مرصع نبود نزد يك امام زيور نيست ونزد
صاحبين زيور است ودر بعضى مسئله اگر سوگند خورد كه براين فراش خواب نكنم وبر آن چادر شب انداخته خواب كرد
حانث شود زيراكه چادر شب تابع فراش است واگر بر آن فراش فراش ديگر انداخته بخواب رفت حانث نشود
زيراكه فراش ديگر تابع فراش اول نشود مسئله اگر سوگند خورد كه بر زمين ننشيند بر گليم يا بر بوريا كه بر زمين
فرش كرده اند نشست حانث نشود زيراكه در عرف بر زمين نشسته نيست واگر نشست چنانكه ميان وى
وميان زمين لباس وى حايل شد حانث شود زيراكه در عرف بر زمين نشسته است ودر جامع الرموز ميگويد اگر جامه
را بر زمين فرش كرده نشست حانث شود مسئله اگر سوگند خورد كه برين تخت ننشيند وبالاى آن فرش كرده
نشست حانث شود زيراكه فرش تخت تابع تخت است بنا بر آنكه نشستن بر تخت بفرش عادت نيست اما اگر
بالاى آن تخت تخت ديگر انداخته بر آن نشست حانث نگردد زيراكه تخت ديگر تابع تخت اول نبود مسئله اگر
سوگند خورد كه فلان كار را نخواهم كرد در تمام عمر خود هر گاه كه بكند حانث شود واگر سوگند خورد كه فلان كار را خواهم كرد
چون در تمام عمر خود يكبار كند حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد باين كه گفت پياده رفتن بكعبه بر خود لازم كردم
حج يا عمره پياده كردن بر وى واجب شود واگر در راه سوار شد دم لازم گردد ودر جامع الرموز ميگويد از خانه خود پياده
رفتن لازم گردد مگر آنكه قدرت نداشته باشد ونزد بعضى از موضع احرام پياده رفتن لازم شود واگر سوگند
خورد باين كه گفت بر خود لازم كردم بر آمدن را يا رفتن را بسوى كعبه يا سوگند خورد باين كه بر خود لازم كردم
پياده رفتن را بسوى حرم يا بسوى مسجد حرام يا بسوى صفا يا بسوى مروه نزد يك امام هيچ لازم نشود ونزد يك
صاحبين بر او حج يا عمره پياده رفتن واجب شود مسئله اگر كسى بنده خود را گفت اگر امسال حج نكنم تو آزادى بعد از گذشتن
گفت من امسال حج كردم ودو گواه گواهى دادند كه اين شخص امسال در كوفه اضحيه داده است نزد يك شيخين بنده آزاد شود
زيراكه شهادت بر نفى محض باشد نزد يك امام محمد آزاد نشود زيراكه شهادت بر اضحيه در كوفه شهادت بر امر معلوم است وازان لازم
آيد كه حج نكرده است ونفى كه علم شاهد بآن محيط باشد بنا بر اثبات است كما بين فى اصول الفقه ودر جامع الرموز ميگويد
اضحيه بر شهادت قبول نشود مسئله اگر كسى سوگند خورد كه روزه ندارد چون نيت روزه كرد يكساعت نگاه دارد حانث شود مسئله

شرح وقایه فارسی

کند حانث شود و اگر سوگند خورد که یک روز روزه ندارد حانث نگردد زیرا که مراد این تمام روزه است که از صبح تا شام باشد
مسئله اگر سوگند خورد که لا یصلی تا یک رکعت تمام نکند حانث نشود و اگر سوگند خورد که لا یصلی صلوة تا یک شفعه تمام نگزارد
حانث نگردد مسئله هر که مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق پس زائید ولد مرده طلاق واقع شود و اگر مر کنیزک
خود را گفت اگر زائیدی تو آزادی و کنیزک ولد مرده زائید آزاد گردد مسئله اگر خواجه کنیزک خود را گفت اگر زائید حی آزاد
است کنیزک ولد مرده زائید بعد از آن زنده زائید نزد امام ولد زنده آزاد شود و نزد صاحبین آزاد نشود زیرا که
سوگند بمرده منحل شده است مسئله هر که سوگند خورد که دین فلان را امروز ادا کند و درم کاذب داد یا زیوف یا نبهرج
یا مستحقه را ادا کرد یا بدست آن چیزی را از ملک خود بمقابله دین فروخته است و آن را قبض نمود حانث نشود و اگر ادا کرد
ستوقه را یا رصاص را یا دائن آن دین را بوی بخشید حانث شود و معنی زیوف و نبهرجه و ستوقه در مسائل شتی از کتاب البیوع
مذکور شود و مستحقه آنست که حق شخصی دیگر باشد و رصاص آنکه در آن ارزیز بود مسئله هر که سوگند خورد که دین خود متفرقا
قبض نکند چون تمام دین متفرق قبض کند حانث شود اما اگر از مدیون متفرق گرفت یا جزوی را گذاشت از مدیون
متفرق گرفت یا تمام را از مدیون متصل گرفت حانث نشود زیرا که در اول تمام را از مدیون نگرفته است و در ثانی تمام متفرق
نگرفته است و در ثالث متفرق نگرفته است بنابر آنکه بدفعتین گرفتن در عرف اهل تفرق نیست زیرا که گاه وزن کل بیکدفعه
متعذر می‌باشد مسئله هر که سوگند خورد و باینکه گفت اگر باشد مرا مگر صد درم بنده آزاد یا زن او را طلاق و کم از صد درم
مالک است حانث نشود زیرا که در عرف مقصود ازین کلام نفی زیادتی از صد باشد و همین حکم است اگر گفت غیر صد یا سوا
صد کذا فی الوقایه مسئله هر که سوگند خورد که ریحان نبوید گل یاسمین یا بوید حانث نشود زیرا که ریحان ساق ندارد و اینها ساق
دارند مسئله اگر سوگند خورد که بنفشه را و گل نبوید بعد از آن که شاخ آنرا که بران برگ بود بوید حانث نشود الحلف
بالقول مسئله هر که سوگند خورد که بفلان سخن نکند چون وی خواب شد با او سخن کرد بقصد آنکه وی بیدار شود حانث شود
و اگر سوگند خورد که با وی سخن نکند مگر باذن وی بعد از آن بی علم باذن وی سخن کرد حانث شود اگرچه در غیبت او اذن کرده بود
زیرا که اذن بی علم را اعتبار نبود و نزد امام ابو یوسف حانث نشود زیرا که اذن حاصل شده است اگرچه او را علم بآن نشده
اگر سوگند خورد که بخداوند این جامه سخن نکنم چون وی آن جامه را فروخت با وی سخن کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد
با این جوان سخن نکنم چون پیر شد با وی سخن کرد حانث گردد زیرا که عداوت بذات شخص باشد نه بوصف مسئله اگر

۱۴۹

خورد باین که گفت اگر این غلام را بخرم آزاد باشد بعد از آن او را بشرط خیار فروخت آزاد شود زیرا که شرط عتق ملک
موجود شده است ونیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد از آن او را بشرط خیار خرید آزاد شود وکیل این ترجمه مسئله
هرکه سوگند خورد باینکه گفت اگر این بنده را بخرم زن او را طلاق بعد از آن او را آزاد کرد باید زن او را طلاق افتد
زیرا که شرط طلاق موجود شده است مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد از آن وکیل وی آن زن را برای وی نکاح کرد حانث
شود اگرچه پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز ونیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که با زن خود خلع
نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد از آن وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد
که بفلانی کتابت ننویسم بعد از آن شخصی فرستاد اگرچه نوشتن نمی داند حانث نشود واگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر سوگند خورد که از قرض خود صلح نکند بعد از آن وکیل وی صلح کرد حانث شود ونیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی ببخشم
یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا سوگند
خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت ندهم
یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت نگیرم یا سوگند خورد که ذبح نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که دین
او را وا نگیرم یا سوگند خورد که درخت را از [illegible] نستانم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه ندوزد یا سوگند خورد که
لباس [illegible] یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد از آن وکیل وی یکی از این چیزها کرد حانث شود زیرا که ماسوا اینجا سفیر
است پس گویا آمر خود این چیزها را کرده است که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که نخرد یا
سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که بکرایه ندهد یا سوگند خورد که بکرایه نستاند یا سوگند خورد که بمال صلح نکند یا سوگند
خورد که قسمت نکند یا سوگند خورد که [illegible] بعد از آن وکیل وی از این چیزها کرد حانث نشود زیرا که در این عقود حقوق عقد بجانب وکیل
راجع شود و موکل چیزی را نکرده است که حانث گردد و فرق میان زدن بنده و زدن ولد آن است که در بنده وکالت جایز است
و در ولد جایز نیست زیرا که بنده مال است و وکالت در مال جایز است بخلاف ولد که آن مال نیست که وکالت در آن
جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد از آن قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت نزدیک ما حانث
نشود اگرچه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزدیک امام شافعی حانث شود والله اعلم زیرا که
در حقیقت سخن است مسئله هرکه سوگند یاد کند باینکه گفت روزی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون با وی سخن کند

طلاق واقع شود اگرچه در شب کرده باشد زیرا که چون روز با فعل غیر ممتد مقارن شود مراد از آن مطلق وقت باشد
و اگر نیت نهار کرده است تصدیق کنند زیرا که روز بمعنی حقیقی خود مستعمل است نزدیک امام ابو یوسف و در روایتی
کنند در قضا قبول نکنند زیرا که خلاف متعارف است و اگر گفت شبی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون در روز سخن کند
طلاق واقع نشود زیرا که طلاق شب به مطلق وقت نیامده است کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت اگر
ازانکه زید بیاید یا تا آنکه زید بیاید بفلانی سخن کنم زن او را طلاق اگر پیش از آمدن زید باوی سخن کند حانث شود و اگر
بعد از آمدن زید سخن کرد حانث نباشد و اگر زید پیش از آمدن بمیرد سوگند ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف ساقط نشود کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که با بنده زید سخن نکنم چون آن بنده از ملک زید برآید با وی سخن کرد حانث نشود
اگرچه وقت حلف بجانب آن بنده اشارت کرده باشد زیرا که بنده قابل آن نبود که کسی وی را عداوت کند بلکه عداوت
با وی از جهت خواجه وی باشد و نزدیک امام محمد و امام زفر اگر بجانب بنده اشارت کرده است حانث شود کذا فی الهدایه
و اگر سوگند خورد که با زن زید سخن نکند یا سوگند خورد که با دوست زید سخن نکند یا سوگند خورد که در خانه زید در نیاید
بعد از آن چون آن زن از زید جدا شد و دوست زید با زید دشمن شد و خانه زید از ملک زید برآید و با آن زن و دوست سخن کند و در آن خانه
در آید اگر وقت حلف بجانب آن زن و دوست و خانه اشارت کرده است حانث شود و اگر اشارت نکرده است حانث
نشود زیرا که خود ایشانها عداوت ممکن است مسئله اگر سوگند خورد که لا یکلمه حینا و لا زمانا او الحین او الزمان یعنی سوگند خورد
که هیچ مدتی با فلانی سخن نکنم اگر از حین و زمان معین مراد نداشته است همچنین بود اگر تا شش ماه با وی سخن نکند و اگر کند
حانث شود و بعد از آن حانث نشود زیرا که بی نیت معین مراد از حین و زمان شش ماه بود و اگر زمانه معین را نیت کرده است چون
در آن زمانه معین با وی سخن کند حانث گردد و در لفظ دهر نیت نکرده باشد امام در آن توقف کرده است کذا فی الکافی لا یکلمه
الدهر نزدیک صاحبین مثل حین باشد یعنی مراد از دهر نزدیک ایشان شش ماه بود و آنکه معرفه باشد باتفاق مراد از آن
مدام بود مسئله اگر سوگند خورد که لا یکلمه ایاما مراد سه روز واقع شود و اگر گفت لا یکلمه ایاما کثیرة یا لا یکلمه الایام نزدیک امام ده روز واقع شود
و نزدیک صاحبین ایام هفته باشد و اگر سوگند خورد که لا یکلمه الشهور نزدیک امام مراد ده ماه واقع شود و نزدیک صاحبین دوازده ماه کذا فی الهدایه
مسئله اگر سوگند خورد باین گفت اول بنده که خرید کنم آزاد است بعد از آن یک بنده را خرید آزاد شود و اگر دو بنده را یک بار
بعد از آن یک بنده را خرید هیچ یکی آزاد نشود زیرا که شرط عتق موجود نشد و اگر گفت اول بنده را که

۱۵۱

یا خورده باشد یا زده باشد و جمله این را بتفصیل ذکر کردم اگر خواهی که بر تحقیق این واقف شوی فارجع الیها مسئله اگر زنی
با زوج خود گفت که بر من زن دیگر خواهی کرد در جواب آن گفت هر زنی که در حرم است او را طلاق پس آن زن طلاق واقع شود و اگر گفت نیت من
غیر آن بود و عند الله اعتبار کند و عند القاضی اعتبار نکند کتاب الحدود مسئله حد در شرع عقوبتی است معین که بهر حق الله امتثال امر
واجب شود و تعزیر و قصاص حد نیست بنابر آنکه تعزیر معین نیست و قصاص حق ولی قصاص است و در جامع الرموز میگوید که قصاص و قتل و غیره
از حدود است مسئله زنا که برآن حد واجب شود وطی شدن اکثر حشفه مرد عاقل است در قبل زنی مشتهاة که ملک نکاح یا ملک یمین
یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر معتده بائن یا ثلث را وطی کرد حد بود زیرا که از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی در قبل
یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاة یا در بر مشتهاة یا در غلام خود کرد حد لازم نیاید و نیز اگر کسی زنی را یا منکوحه نکاح فاسد را وطی
کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عدل در یک مجلس به تا صریح کذا فی حاشیة الچلپی پس امام یا قاضی از
گواهان حقیقت زنا را بپرسد که زنا چه چیز است و وطی چگونه زنا کرده است و کجا کرده و چه وقت کرده است و به که کرده است زیرا که
بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آن را و در شرع زنا نامند و نیز التقاء ختانین را وطی زن را
زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار البغی باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر از وقت زنا یکماه گذشته باشد حد ساقط شود
و نیز وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیزک پسر خود را حد لازم نگردد پس از سوال کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون
گواهان گواهی دادند که ما دیده ایم او را که وی بفلان زن فرج او چون میل در مکحله زنا کرده است و قاضی ایشان را در سر و علانیه
تزکیه نمود بحد زنا حکم نماید و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کرد بر وی بحد حکم کند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد نماید بلکه بگوید که
ترا جنونی بود یا دیوانه بودی و غیر آن و در مجلس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کند اما از وقت زنا از وی نپرسد
زیرا که سوال از وقت برای احتمال تقادم بود و آن در اقرار مانع نیست و بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال است
که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار را تلقین نماید چنانکه بگوید که شاید بوسیده بودی
مساس کرده باشی یا روی او را بوسیده باشی یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در میان حد باشد …
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف آزاد بود و پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کرده باشد او را
در میدان وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگسار کنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز
بعد از ان امام یا قاضی سنگ اندازد و بعد از ان مردم سنگسار کنند تا آنکه هلاک شود و اگر مقر شروع از امام یا قاضی کند کذا فی جامع الرموز

اگر بعد از زمان متقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی با خود
عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم باقرار نیز حد لازم نیاید مسئله تقادم در شرب به رفتن بوی است و در سبب آن
در غیر شرب بگذشتن یک ماه هو الاصح مگر آنکه میان گواهان و قاضی مسافت یک ماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بر زانی
گواهی بزنا دادند و زانیه غایب است بر زانی حد لازم شود و نیز همین حکم است اگر بر زانیه گواهی دادند و زانی غایب است اما اگر بر دزد و
بدزدی او گواهی دادند و صاحب مال غایب است قطع ید لازم نیاید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است چنانکه
در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بر زنا گواهی دادند و در آن در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه دو گواه گفتند
در فلان کنج زنا کرده اند و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از همان خانه بر زانی و زانیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که ابتدای
فعل در یک کنج باشد و انتهای آن در کنج دیگر بود مسئله اقرار بزنا کرد و گفت مزنیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیزک او می بود بر وی پوشیده نمی ماند مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند مزنیه را نمیدانیم بر زانی
حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوءه زن او باشد یا کنیزک بود و بر گواهان نیز حد قذف نزنند زیرا که چهار گواه
اند و بر چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از آن گفتند
مزنیه در آن راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزد صاحبین بر زانی حد لازم
شود زیرا که چهار گواه بر زنای وی متفق اند و بر مزنیه حد لازم نیاید زیرا که گواهان در رضای وی اختلاف است و دلیل امام
آنست که آنچه گواهان بر آن گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس از ایشان در شهادت خود کاذب اند زیرا که
یک فعل هم رضا و هم بغیر رضا نمی باشد و اگر یک فعل نیست پس فعلی که به رضا است بر آن دو گواه باشند و بر گواه زنا ثابت
نشود و نیز اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر در وقت متفق باشند بر هیچ یکی حد لازم نیاید زیرا که شهادت
یکی از دو فریق مردود است بنا بر آنکه یکی از آن دو فریق البته کاذب است و نزد امام زفر بر هر دو حد لازم شود زیرا که عدد
شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بر زنای زنی گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است گواهان فاسق
بر آمدند حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع بر چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نیاید زیرا که چون شهود میان زنا و نهانی [illegible] در آن تفاوت بسیار بود و اگر گواهان اصل نیز بران گواهی دهند
حد لازم نشود زیرا که یک بار شهادت ایشان مردود شده است تفصیل این مسایل را در [illegible] مسئله اگر چهار [illegible]

۱۵۶

یا چهار محدود بقذف بزنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیستند
مسئله اگر چند کس گواهی بزنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود در قذف برآمد حد زنا واجب نشود
و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زده شد بعد از آن ظاهر شد
که یکی بنده بود یا محدود بقذف بود بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد بتازیانه است
نزدیک امام بدل جراحت بدن او باطل باشد و نزدیک صاحبین در بیت المال بود و اگر حد رجم است دیت آن باتفاق در بیت المال
باشد کذا فی متن الهدایه مسئله اگر شخصی بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از آن یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع
دیت بر وی لازم شود و نزدیک امام زفر حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بر وی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه
بر شخصی بزنا گواهی دادند پیش از آنکه او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد
قذف لازم آید اگرچه بعد از حکم قاضی رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف
لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است مگر همون که رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت
ایشان بحکم قاضی تاکید کرده شده است ما میگوییم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزدیک امام زفر اگر
پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بزنا گواهی دادند بعد از آن یکی از ایشان بعد از رجم از شهادت
رجوع کرد بر وی هیچ لازم نشود اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیت لازم آید مسئله اگر بر شخصی چهار کس بزنا گواهی
دادند و قاضی حکم کرد برجم وی بعد از آن مردی او را بشمشیر کشته است بعد از آن ظاهر شد که گواهان بنده بودند یا کافر
بودند بر قاتل دیت لازم نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی گواهان را تزکیه نمود بعد از آن حکم زانی را رجم
کردند گواهان از شهادت رجوع نمودند یا اینکه به بندگی یا بکفر خود اقرار کردند کذا فی حاشیة الچلپی نزدیک امام دیت آن
بر مزکیه شهود که کرده است لازم شود و نزدیک صاحبین دیت آن در بیت المال باشد و اگر پیش از تزکیه شهود رجم کردند دیت
آن باتفاق در بیت المال بود مسئله اگر گواهان بزنا اقرار کردند که بالقصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزنیه او
در آورد و او را وطی کرد گواهی ایشان مردود نشود زیرا که شهود را برای ادای شهادت دیدن آن مباح است مسئله اگر چهار کس
بر زانی گواهی بزنا دادند بعد از آن وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او از وی
فرزند آورده است رجم بر وی لازم شود و انکار او مفید نباشد اگر یک مرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنی که در وقت کفر خود زنا کرده است حد لازم نباید و نیز بقذف مکاتبی
که مرده است و مال کتابت را ارث گذاشته است حد لازم نشود زیرا که در حریت آن اختلاف صحابه است رضی الله تعالی عنهم
مسئله هر که بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا به کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه است وطی نمود بقذف وی حد لازم
شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیرا که نزدیک او بوطی مکاتبه محصن نماند
مسئله بقذف مسلمانی که در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزدیک امام حد لازم نشود و نزدیک صاحبین لازم شود
زیرا که نزدیک امام نکاح کفار با محارم صحیح است و نزدیک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمانی را قذف کرد
حد قذف لازم شود زیرا که ایفای حقوق عباد لازم است کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایت که از یک جنس باشند یک حد کفایت
کند اگر مختلف بود یک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگر چه چند کس را کرده باشد یا چند بار شراب خورد یا چند بار
زنا کرد اگر چه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزدیک امام شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود
برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را باز عمر را یا قذف کرد زید را باز بچون آن زنا دیگر برای هر قذف یک
حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد باز بهمان قذف را تکرار نمود نزدیک وی نیز یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی مذکور است

فصل فی التعزیر مسئله تعزیر از حد کمتر بود اکثر آن سی و نه تازیانه است و اقل آن سه تازیانه است زیرا که اقل حد
چهل تازیانه است پس باید که اکثر تعزیر یک تازیانه از آن کمتر بود و نزدیک امام ابو یوسف یک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه
تازیانه است و یک روایت هفتاد و پنج زیرا که وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه از آن کم میکند و یک روایت پنج تازیانه
کم میسازد مسئله امام را جایز است که در تعزیر ضرب را با حبس جمع کند مسئله ضرب در تعزیر سخت تر باشد بعد از آن در حد
زنا بعد از آن در حد شرب بعد از آن در حد قذف زیرا که مقصود در تعزیر زجر است و در حد و سخت زدن زیاده شود و آنکه حد زنا
از حد شرب سخت تر باشد زیرا که حد زنا بنص ثابت شده است و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب از حد قذف سخت تر باشد
بنا بر آنکه سبب آن متیقن است و سبب این محتمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف کرد تعزیر واجب شود و نیز
اگر مسلمی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خائن یا لوطی یا زندیق یا لص یا دیوث یا قرطبان یا شارب خمر
یا رباخوار یا ابن قحبه یا ابن فاجره یا مأوای دزدان یا مأوای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر
حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا بغا یا ناکس یا منحکه یا مسخره گفت تعزیر

تعزیر لازم نیاید اگر آنکه اشراف را یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسبت جمیع الفاظ قبیح را دشوار است پس ضابطه باید
حکم جمیع الفاظ معلوم شود آن نست که محصن را نسبت به زنا کردن واجب میکند حد را پس غیر محصن را چون به پلید و کافر ... در آن
واجب میکند تعزیر را زیرا که نسبت به زنا اشاعت فاحشه است اگرچه در غیر محصن بود پس این تعزیر خالی نباشد و نیز به نسبت کردن محصن را به فعل اختیاری
او که در شرع حرام است و در عرف عار چون فاسق و کافر و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را به فعل غیر اختیاری و چون حمار که مراد از آن
گول است و آن خلقی است نه اختیاری تعزیر لازم نشود مگر آنکه مرد بزرگ چون علوی است یا عالم یا ملکوی یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل اکرام اند
با اهانت ایشان تعزیر لازم شود و تحقیر ایشان بچنین الفاظ بسیار نکنند و باک ندارند و نیز به نسبت کردن اشراف را یا عالم را به فعل
اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار است چون حجام و مانند آن تعزیر واجب شود و به نسبت کردن آن را در غیر اشراف تعزیر لازم
نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرع حرام است و در عرف عار نیست چون نرد باختن و خوانندگی و اعمال دیوان و ... به نسبت کردن
آن بعلما و صلحا تعزیر لازم شود و در غیر آن لازم نشود و تحقیق این با بعضی الفاظ در ترجمه فصل ذکر کردیم اگر ایضاح آن را خواهی
به ترجمه رجوع کن کتاب السرقه مسئله رکن سرقت گرفتن بخفیه است و محل آن که شرط است در سرقت مال مملوک است که
محفوظ باشد و نصاب آن ده درهم مضروب است و نزدیک امام شافعی ربع دینار است و نزدیک امام مالک سه درم است و حکم سرقت قطع
مسئله چون مکلف اگرچه بنده باشد از مال محفوظ بی شبهه بقدر نصاب بدزدد دو مرتبه باین اقرار کند یا دو گواه بران گواهی دهند
قطع ید لازم آید نزدیک امام ابو یوسف بیک بار اقرار قطع ید لازم نشود تا آنکه دو مرتبه اقرار نکند مسئله امام از گواهان بپرسد که سرقه
چه چیز است و چگونه بوده و چه وقت کرده است و کجا کرده و چند درهم دزدیده و از خانه که دزدیده اند چون گواهان همه متفق بیان کردند
او را به بند ... مسئله اگر چند کس سرقت کردند و بهر واحد بقدر نصاب رسید دست همه ببرند اگرچه مال را یکی برآورده باشد مسئله اگر
چوب ساج را یا نیزه یا آبنوس یا صندل دزدید یا آبگینه سبز یا یاقوت یا زبرجد دزدید یا آوندی چوبی یا دروازه چوبی دزدید چون قیمت
سرقه بقدر نصاب باشد قطع ید لازم آید مسئله اگر چیزی دزدید که مباح باشد چون هیزم و گیاه و ماهی و مرغ و زرنیخ و گچ
... بدزد و آن قطع لازم نیاید و نیز اگر چیزی بدزدد که زود فاسد شود چون شیر و گوشت و میوه تر و میوه که بر درخت باشد نزدیک طرفین
بدزدی آن قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف بدزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بدزدی گل و خاک و سرگین نزدیک وی بدزدی
آن قطع لازم نیاید و نزدیک امام شافعی بودن شی مباح و سریع الفساد منع نمیکند قطع ید را دلیل ما قول حضرت عائشه است
رضی الله تعالی عنها کانت الید لاتقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشیء التافه ای الحقیر و قوله علیه السلام لا قطع فی الطیر و قوله علیه السلام

حاکم را اختیار است که دست و پای ایشان را از خلاف ببرد بعده همه را بکشد یا بر دار کشد یا اگر خواهد سر ببرد همه را بکشد
یا بر دار کشد و بعد از قتل ایشان را به شمشیر ببرد تا آنکه پاره شوند و سه روز بر دار گذارند تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطاع
طریق را کشتند مالی که گرفته شده است ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطاع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه را
بعوض قتل کنند مسئله چه قطاع طریق حکم شمشیر دارد پس اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را به سنگ یا بچوب کشتند ایشان را بکشند
گردد مسئله اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را مجروح ساخت و بقدر نصاب از وی مال گرفت دست و پای او را ببرند و جراحت
باطل شود و اگر مال نگرفته است در جراحتی که قصاص است قصاص لازم شود و در جراحتی که ارش است ارش لازم گردد مسئله
اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را و دست کشت و بعد از آن توبه کرد و او را گرفتند قصاص لازم شود و اگر اولیا خواهند عفو کنند
تاوان لازم گردد و عفو ولی درین صورت جایز باشد زیرا که حد شرعی به توبه ساقط شود کذا فی الهدایه مسئله اگر قطاع طریق جمعی را
کشتند و یکی از ایشان کودک یا مجنون است یا ذو رحم محرم مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قصاص و تاوان
اختیار بود و نزدیک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل بالغ شده باشد بغیر کودک
و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بر بعضی دیگر قطع طریق کردند و ایشان را کشتند حد واجب نشود و
و اولیای کشتگان در قصاص و تاوان مخیر باشند و جایز است که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا مابین دو شهر که باهم قریب
باشند چون کوفه و حیره قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیای مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد و اگر خواهند
عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر در روز بسلاح قتال کردند حد واجب شود و در شب
اگر چه بی سلاح قتال کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر خفیه کشتند حد لازم نیاید هر که بخفیه کشتن را عادت کرده
او را بکشند مسئله بخفیه کشتن مثل کشتن بمثقل است پس نزدیک امام در آن قصاص نباشد و نزدیک صاحبین قصاص
لازم شود

کتاب الجهاد

مسئله جهاد فرض کفایه است یعنی ابتدا کردن بجنگ کافران فرض کفایه است
بر همه مسلمانان چون فرقه از مسلمانان جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر همه تارک شوند گنهگار شوند مگر کودک و بنده
و زن و نابینا و چلانه و دست بریده زیرا که بر ایشان فرض نیست اما اگر کفار غلبه کردند و هجوم آوردند بر همه
فرض عین شود پس زن بلا اذن زوج و بنده بلا اذن خواجه اقدام بجنگ جایز شود و باید که چون کفار بر سر
حدی هجوم آوردند بر آنان که از اهل سرحد قریب است جهاد فرض عین شود و اگر [illegible] فرض عین شود [illegible] هست چون [illegible]

زیرچه است که آن حاصل شد کذا فی ایضاح الچلپی و اگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرند و اگر باز دزدی کرد حبس کنند
تا آنکه توبه کند یعنی سیمای صالحان از وی ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک بعضی مشایخ تعزیر کرده حبس کنند و نزدیک
امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ سوم بار دزدید دست چپش قطع کنند و بار چهارم پای راست ببرند تا آنکه امام شافعی
بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی و دیگران طعن کرده است و گفته اند که حدیث بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله عنهم
عمل ایشان را قبول داشته اند یا آنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیاست باشد مسئله اگر دست چپ دزد را یا انگشت
دست چپ یا دو انگشت از دست چپ یا پای راست پیش از دزدی بریده شد یا دست چپ یا پای راست او
پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که اگر دست راست او را قطع کنند جنس منفعت از او فوت شود
و آن در حقیقت هلاک است بنا بر آنکه اگر آدمی از یک جانب دست و پا نباشد بر سبیل قادر نتواند شد مسئله اگر دزد
چیزی را که دزدیده بود پیش از خصومت به مالک آن رد کرد قطعش نکنند زیرا که امکان دعوی نماند و نزدیک امام ابو یوسف
قطع کنند و اگر مالک آن را به وی بخشید یا بیش بوی فروخت یا قیمت آن از ده درم کم شد قطع نکنند اگرچه بعد از حکم قاضی
باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل در هدایه مسئله اگر دزد دعوی کند که چیزی را
که دزدیده ام ملک منست یا یکی از دزدان دعوی کرد و طلب مسروق را قطع نکنند اگرچه گواه نباشد زیرا که دزد بسبب
دعوی خصم شده است مر مالک را یمین بسوگند مالک او را قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه مسروق نکند قطع لازم نیاید
اگرچه دزد بسرقه اقرار کرده باشد زیرا که چون در قطع بی دعوی شرط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کردند
یکی غائب شد و دو گواه بدزدی هر دو گواهی دادند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال دزدیده را از مودع یا مال
غصب را از غاصب یا مال سود را از ربا خوار دزدید و ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر
و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و نیز بمطالبه مالک قطع لازم آید مسئله اگر دزدی برای دزد
متاع دست بریدند بعد از آن متاع را از دست دزد دیگری دزدید بر دیگر قطع لازم نشود و اگرچه دزد یا مالک بآن مطالبه
کرده باشد زیرا که مال در دست دزد عصمت نمانده است ان است که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایه
مسئله اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار کرده است
بمالک مال رد کنند اگرچه بنده محجور بود و خواجه او در آن اقرار وی را تکذیب کرده باشد و نزدیک امام زفر دست او را نبرند

[illegible] زن را و مصحف را در جانب کفار با خود ببرند مگر آنکه ایمن بود چنانکه لشکر عظیم باشد
آنرا خوف هزیمت نبود زیرا که غالب در آن سلامت است والغالب کالمتحقق کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار
مصلحت بیند جایز است که با ایشان بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا بگرفتن مال از کفار احتیاج بود و بعد از آن
اگر در نقض صلح منفعت بیند نقض کند و کفار را ازین خبر گرداند بعد از آن با ایشان قتال کند اگر از کفار در صلح خیانت ظاهر شد بغیر نقض قتال
جایز بود مسئله جایز است که در قتل مرتد امام شتابی نکند و با وی صلح نماید زیرا که مقصود اسلام وی است لیکن در صلح چیزی از وی
نگیرد زیرا که گرفتن از وی جزیه باشد و آن از مرتد جایز نیست اگر گرفت رد نکند زیرا که مال مرتد غیر معصوم است مسئله مسلمانانرا
جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را پیش کفار دار حرب بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیرا که درین اعانت
است قتال مسلمانان صلح بر شرف نقض است کذا فی الهدایه مسئله اگر مرد یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشد کافری را یا جماعت
کفار را یا اهل قلعه یا اهل شهر را امان داد جایز بود کذا فی الهدایه اما اگر امام در آن امان فساد بیند یا مر نقض کند کفار را ازان خبر دا
کرده و امان بنده را او باطل مسئله اگر ذمی یا مسلمی که در بند کفار است یا تاجری با ایشان یا مسلمی که در دار حرب اسلام آورد
و بدار ما نرسیده است امان داد باطل باشد زیرا که ذمی متهم است و دیگران مغلوب کفارند کذا فی الهدایه و امان کودک جایز نباشد اگرچه
مراهق بود و عاقل باشد کذا فی جامع الرموز و نیز امان بنده و مجنون جایز نباشد اما اگر کودک و بنده ماذون بقتل شریک باشند امان ایشان
جایز بود باب المغنم والقسمه مسئله چون امام ملکی را از کفار بقهر و غلبه گرفت مختار بود که آنرا میان اهل فتح قسمت نماید
یا به کفاران باز واگذارد و بر کفار جزیه و بر اراضی ایشان خراج مقرر نماید اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند مسئله
کافری که در بند آمده است جایز نیست که او را بگذارند و بدار الحرب بی منت نهند و نزدیک امام شافعی جایز است نیز جایز نیست
که او را بگذارند و مال را یا مسلمانی را که در بند کفار باشد از وی فدیه بگیرند و نزدیک امام شافعی جایز است و نزدیک امام محمد
بعد از رفع قتال به فدیه مسلمانی گذاشتن او را جایز است و از امام ابو یوسف درین دو روایت است اما فرستادن او را
بدار حرب جایز نیست و یک مسئله دوابی که بردن آن از دار حرب بدار الاسلام دشوار است جایز نیست که آنرا پی کنند در
دار حرب بگذارند بلکه باید که آنرا ذبح کنند و بسوزند تا اهل حرب بدان منتفع نشوند کذا فی الهدایه مسئله غنیمت را در دار حرب
قسمت نکنند مگر بطریق امانت بعد از آن چون بدار الاسلام آورند امام محمد بطریق تملیک بر غازیان قسمت کند و هر که
از خادم و معاون در دار حرب بمسلمانان ملحق شده است در غنیمت با مقاتلان شریک باشد اما اهل بازار که در قتال

با امان از دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانان را از خواجه او خرید و بدار حرب برد نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبین
آزاد نشود و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است مسئله اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار اسلام آمد یا لشکر اسلام
بر آن دار فتح یافت آزاد شود **باب المستامن** مسئله اگر مسلمانی با امان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست
که بجان یا بمال اهل حرب تعرض نماید مگر آنکه بادشاه کفار یعنی رئیس کافران یا شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند یا بادشاه کفار
او را حبس نماید اما اگر بادشاه یا غیر بادشاه بعلم او بر وی تعرض نکرد و وی چیزی از دار حرب گرفته آورد بر بادشاه حرام مالک شود زیرا که
بر مال مباح بغدر مالک شده است پس آنرا تصدق کند مسئله اگر مسلمانی با امان بدار حرب رفت و چیزی را بدست حربی
بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگر چیزی غصب کرد بعد از آن چون حربی با امان بدار اسلام آمد مسلم
با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی اسلام در آن حکم نکند زیرا که مدار این مسئله [illegible] و نیز
حکم نکنند اگر دو حربی با امان آمده پیش قاضی خصومت برند زیرا که مستامن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده باسلام
آمدند خصومت دار حرب پیش قاضی اسلام برند قاضی در خصومت وام بر ایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیرا که
وام برضامندی هر دو است بخلاف غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود پس بمجرد غصب ملک
غاصب گردید و کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم با امان بدار حرب رفتند یکی مرد دیگر را دانسته یا بخطا کشت در دانسته از مال قاتل
دیت لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی
مرد دیگر را بکشت نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبین در عمد و خطا کفارت لازم گردد
و دلیل هر دو در عربی مذکور است مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمد نگذارد که یکسال سکونت کند و امام را جایز است که
کم از یکسال برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر یکماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو واجب کنم چون
مدتی را که امام معین کرده است سکونت کرد ذمی شود بعد از آن نگذارند که بدار حرب رود مسئله اگر کافری با امان آمد در
دار اسلام زمین خراجی خرید و بر وی خراج نهادند ذمی شود زیرا که بقبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام
و پیش از نهادن خراج ذمی نگردد زیرا که می تواند که برای تجارت خریده باشد و از وقت نهادن خراج جزیه یکسال لازم گردد
مسئله زنی کافره از دار حرب با امان بدار اسلام آمده با ذمی تزویج نمود ذمیه گردد نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی
از دار حرب با امان آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود زیرا که تواند که طلاق داده بدار حرب رود مسئله اگر کافری

حربی در دار اسلام آمده مسلم یا ذمی را طعام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت خون وی مباح شود
و مال وی پیش مسلم یا ذمی است موقوف باشد کذا فی الهدایه بعد از آن اگر اسیر مسلمانان شد یا مسلمانان
بر دار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط شود و امانت وی غنیمت گردد و اگر بمرگ خود بمرد یا بجنگ
کشته نشد و مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند وام او و امانت او بهر دو مر وارثان او را باشد و اگر زنده است
مر وی را بود زیرا که در مال وی امان باقی است مسئله اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب زن
و فرزند است و مال وی نزد مردم امانت است بعد از آن لشکر اسلام بر دار وی ظفر یافتند زن و فرزندان وی
غنیمت باشند اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز غنیمت بود اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین
تابع مسلم نشوند و مال و فرزندان صغار بنا بر تباین دارین در قبض وی نبود پس باسلام وی عصمت آن لازم نیاید اما اگر در
دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده است بعد از آن مسلمانان بدار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم
باشند و مال وی که نزدیک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود مسئله اگر حربی در دار اسلام
آمد و مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت و وارثان او در دار حرب مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت
لازم شود و نزدیک امام شافعی در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیت لازم آید مسئله هر که مسلمانی را که وارث
ندارد یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده است بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود و اگر دانسته
کشته است امام را اختیار بود در آنکه قصاص بگیرد یا دیت ستاند و عفو امام روا نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست

باب ارض الوظایف

وظیفه عبارت است از عشر و خراج و جزیه مسئله زمین عرب و زمینی که اهل آن
اسلام آوردند و زمینی که آنرا بعد از فتح بغلبه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری است و سواد عراق و زمینی که آنرا
بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمینی که با اهل آن صلح نمودند خراجی است چنانکه در جزیه
تفصیل آنرا نوشته ام مسئله چون زمین موات را احیا کردند اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک
زمین خراجی است خراجی بود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله خراجی که آنرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع کرده
است بر هر جریب زمین است که بر آن آب تواند رسید از گندم و جو یک صاع و یک درم است و از رطبه پنج درم و از رز و نخلستان متصل
ده درم زیرا که در زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از آن و در رز و نخلستان از آن کمتر کذا فی الهدایه و آنچه جز آن نیست

چون زعفران و بوستان خراج در آن بحسب طاقت است چون ثلث یا ربع خراج آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب شصت گز
باشد و مذکور است در کتب فقه که گز کرباس هفت قبضه است و گز مساحت هفت قبضه و یک انگشت ایستاده بالای هر قبضه
است و نزدیک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت است و هر انگشت شش جو متصل بعرض باید گرفت کذا فی حاشیه چلپی آمده
مراد در جریب گز کرباس است مسئله در خراج از نصف خارج زیادت نکنند که آن منتهای طاقت است لان التنصیف عین الانصاف
کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی مقرر کردند و زمین طاقت آن ندارد امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی
دارد نزدیک امام ابویوسف جایز نیست که زیادت کند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران
غلبه کرد و یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام
آورد و یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود مسئله آنچه از زمین خراجی برآورد در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن
خراج واجب است و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیه چلپی و نزدیک امام شافعی عشر نیز لازم آید
زیرا که دو حق مختلف در دو محل مختلف اند و بسبب مختلف زیرا که دو مصرف مختلف واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل آن در کفایه
است مسئله خراج معین یکسال یکبار واجب شود و هر چند خارج زمین بار شده باشد یا خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث یا نصف
بتکرار خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود فصل در جزیه مسئله جزیه را بر کفار بجهت وضع کردند آنرا جزیه نامند و بر آنچه باو
بکنند و اگر امام بر کفار غالب آمد اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بود یا مجوسی یا ذمی باشد بر هر یکی از اغنیا در
تمام سال چهل و هشت درم معین شود و در هر ماه چهار درم ستانند و بر میانه حال بیست و چهار درم یعنی در هر ماه دو درم بگیرند و بر فقیر
که کاسب باشد دوازده درم معین کنند و در هر ماه یک درم بستانند و نزدیک امام شافعی بر غنی و فقیر جزیه یک دینار بود زیرا که نزدیک وی یک دینار
معین اگرچه فقیر باشند مسئله بر مشرک عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آمد زنان و فرزندان صغار ایشان غنیمت شوند و
رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل کنند و بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام نیارد قتل کنند و نزدیک امام شافعی بر مشرکان عرب با
بنده سازند مسئله بر زاهد سایان که بمردم اختلاط ندارند جزیه نبود و نزدیک امام ابویوسف اگر کسب کنند جزیه ستانند امام محمد
نیز از امام ابوحنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کودک و زن و بنده و نابینا و جا مانده جزیه نبود و نزدیک امام ابویوسف اگر نابینا
و جا مانده غنی بود جزیه ستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافر
که بر وی جزیه بود و مسلمان شد یا بمرد جزیه ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر جمع

سال از ذمی جزیه نگرفتند نزدیک امام زیاده از جزیه یکساله نستانند زیرا که نزدیک وی جزیه‌ها متداخل شود و نزدیک صاحبین
جزیه همه سالها که گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان جزیه‌ها متداخل نباشد **فصل در معابد کفار** مسئله جایز نیست که کفار
در دار اسلام صومعه یا کنیسه حادث کنند و اگر قدیم را که منهدم شود اعاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در لباس
و مرکب و زین و سلاح چون مسلمانان باشند پس نگذارند که بر اسپ سوار شود و یا استعمال سلاح کنند و فرمایند که رشته پشمی که بر میان
آن چون انگشت باشد بر کمر خود ظاهر بندد و بخلاف زنار که آن از ابریشم باشد و در کفایه می آرد اهل ذمه را نگذارند
که خود را از مسلمانان بزنار ابریشم ممیز سازند زیرا که در آن اعزاز کفار است مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رفتن
و در حمام در آمدن ممیز کنند مسئله بر در خانهای کفار علامتی کنند که سائلی بر در ایشان نایستد و بر ایشان دعاء خیر نکند مسئله
اگر اهل ذمه بدار حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام بموضعی غلبه کنند عهد ذمه منتقض شود و حکم ایشان چون حکم میت باشد
وقتیکه بلحوق حکم میت کرده شد اما اگر در بند افتادند اهل ذمه را بنده سازند و مرتد را بکشند مسئله اگر ذمی از ادای جزیه منع شود یا بمسلمه
زنا کرد یا مسلمی را بقتل نمود یا پیغمبر علیه السلام حقارت کرد عهد ذمه منتقض نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بحقارت
نبی منتقض شود مسئله بر اموال تغلبی بالغ مرد باشد و یا زن دو چند آن زکاة اموال مسلمانان باشد و بنده که تغلبی آنرا
آزاد کرده باشد جزیه و خراج بود نزدیک امام زفر از ذمی نیز دو چند مسلمانان بگیرند مسئله ارضی که در آن بر مسلم عشر است بر تغلبی
در آن خمس باشد و اموالی که در آن بر مسلم ربع عشر است بر تغلبی در آن نصف عشر بود مسئله بر بنده که قریشی آنرا آزاد کرده باشد
جزیه و خراج لازم شود و آنکه رسول علیه السلام فرموده که موالی القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه هاشمی را صدقه
گرفتن حرام است معتق او را نیز حرام باشد زیرا که بشبهه حرمت نیز حرمت ثابت شود **فصل در مصرف جزیه و خراج**
و جز آن مسئله خزینه امام که از جزیه و خراج و مال تغلبی و هدیه حربی باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام است چون
راه خوف دشمن بستن و پل بنا کردن و حصن بستن و کفایت علما و قضات و کفایت عاملان و کفایت مقاتلان با متعلقان
این همه که نفقه آنها بر ایشان فرض است زیرا که اگر کفایت متعلقان ایشان با ایشان نرسانند آنها بکسب محتاج شوند
بس از قتال و جز آن فارغ نباشند مسئله هر که از مستحقان پیش از یکسال بمرد نفقه وی ساقط شود زیرا که نفقه
بخشش است و بخشش پیش از قبض ملک نگردد و بموت ساقط شود و در کفایه می آرد که اگر در آخر سال بمرد مستحب است که
نفقه او را با قربای وی رسانند مسئله مستحق نفقه درین باب قاضی و مدرس و مفتی است **باب المرتد** مسئله

هر که مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند و اگر در اسلام شبهه داشته باشند رفع شبهه نمایند و اگر برای تفکر مهلت
خواهند تا سه روز مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد و توبه کرد بگذارند و اگر نه قتل کنند و کیفیت توبه اینست که سوای
دین اسلام از همه دینهای باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است از آن بیزار گردد مسئله مستحب است که مرتد را بعد عرض
اسلام بکشند و اگر پیش از عرض اسلام کشتند بر قاتل هیچ لازم نیاید مگر آنکه ترک مستحب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مهلت
سه روز واجب است و پیش کشتن وی نزدیک ایشان پیش از عرض اسلام حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر
اسلام آورد مالک وی شود و اگر در ارتداد بمیرد یا بقتل رسد یا گریخته بدار حرب ملحق شد و قاضی بلحاق وی حکم نمود مدبر و از ثلث او
آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بروی موجل باشد معجل شود و مالی را که در وقت
اسلام کسب کرده است بوارثان او بود که مسلم باشند و آنچه در وقت ارتداد حاصل نموده است غنیمت شود و نزدیک صاحبین
مال او مر وارثان او راست که مسلم اند اگرچه در وقت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مال او غنیمت است اگرچه در
اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده است از مالی که در حالت اسلام کسب کرده است
ادا کنند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته است از مالی که در ارتداد کسب کرده است ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود
و ذبیحه او حرام باشد و پیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح است طلاق و استیلاد وی جایز بود و نیز اگر زن و شوهر هر دو
معا مرتد شدند و شوهر زن را طلاق داد و بعد از آن هر دو باسلام آورده اند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده است
مسئله شرکت مفاوضه مرتد و بیع او و شرای او و هبه او و اجاره او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر
اسلام آورد نافذ شود و اگر بمرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم بلحوق وی کرد همه عقدها ازینکه باطل گردد
مگر آنکه نکاح و ذبیحه مرتد بالاتفاق باطل شود و طلاق و استیلاد او بالاتفاق صحیح باشد و مفاوضه او بالاتفاق موقوف بود
و دیگر عقود نزدیک امام موقوف باشد و نزدیک صاحبین نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده
بدار اسلام آمد اگر قاضی حکم بلحوق وی نکرده است ارتداد وی باطل شود و حکم وی چون مسلم باشد و اگر بعد از حکم قاضی
آمده است آنچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان واپس بگیرد مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند
و هر روز یک لقمه طعام و یک قطره آب بوی رسانند تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و آنچه وی از مال
خود تصرف کنند جایز باشد و آنچه از مال باقی ماند مر ورثه او راست اگرچه در حالت ارتداد کسب کرده باشد نزدیک امام

اورا قتل کند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از وست نسب آن از مرتد ثابت شود و کنیزک ام ولد او
گردد و فرزند آزاد شود و اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی ارث
ستاند زیرا که ولد بتبعیت مادر مسلمان شود و مسلم از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت
ارتداد او فرزند آورده است فرزند وارث نشود زیرا که چون کنیزک فرزند کافر باشند ولد او تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر به اسلام
نزدیکتر است پس او به اسلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه از وقت [illegible] وارث نگردد مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب
ملحق شد بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند مال وی غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی
بلحوق وی حکم کرد بعد از آن بدار اسلام آمد و مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن دار را فتح نمودند
آن مال وی پیش از تقسیم ورثه او راست زیرا که بعد از حکم قاضی بلحوق او بدار حرب وارثان او چون مالک قدیم شوند پس چنانکه
مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجانا ستاند [illegible] مجانا بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد
و قاضی بنده او را باین او حکم نمود و این [illegible] را مکاتب ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل الکتابت
ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء مکاتب پدر را باشد زیرا که این خلیفه پدر
بود و چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد این وکیل وی باشد و حق جایز بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن
بدار حرب ملحق شد یا در [illegible] مالی باشد که آن را در وقت اسلام کسب کرده بود زیرا که مالی را که در وقت
ردت کسب کرده است غنیمت شود و [illegible] دیت آن مال وی باشد اگرچه آنرا در وقت ردت کسب کرده باشد
و [illegible] دیت بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیت بر عاقله میباشد مگر از برای نصرت و مرتد [illegible] نصرت نکنند مسئله اگر شخصی دست
مسلمانی را دانسته برید بعد از آن مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی دست در ارتداد بمرد یا بدار حرب ملحق شد
و قاضی حکم بلحوق وی کرد بعد از آن مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب بریدگی بمرد قاطع از مال خود نصف دیت را
برای وارثان او ضامن شود و دلیل آن در [illegible] ذکر کردیم و اگر بدار حرب ملحق نشد همچنان اسلام آورد و بعد از آن بقطع
هلاک شد تمام دیت بر قاطع لازم شود نزد [illegible] امام محمد نصف دیت لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب
ملحق شده مالی را کسب [illegible] حاصل نمود و بعد از آن چون [illegible] اگر فتند از اسلام ابا آورد پس بر تداد او را کشتند مال کتابت
مرخواجه او را باشد و آنچه باقیماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن و شوهر هر دو مرتد شده بدار حرب

ملحق شده‌اند وزن مرد از حرب فرزند آورده آن فرزند و لد دیگر آورد و بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند مرد و
ولد غنیمت شود و برادل جبر لازم آید و بروایت حسن در دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزد یک حسن ولد ولد تابع جد شود و ظاهر الروایة
تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد روا بود و اگر مرتد شد برای اسلام مرد جبر کنند و قتل وی روا نبود اگرچه از اسلام اباء
و نزدیک امام شافعی و امام زفر ارتداد وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود و دلیل ما آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغیر اسلام آورد و نبی علیه السلام آنرا جایز داشت چنانکه افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه
بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلم **باب البغاة** مسئله اگر قومی از مسلمانان
از طاعت امام خارج شدند امام ایشان را بطاعت خود دعوت کند اگر در امامت شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید و اگر از قومی امام
داشته اند و در جای با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ابتدا بقتال
مسلم جایز نیست تا می گویم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه با ایشان ابتدا بجنگ کنند احتمال است که از شر
ایشان دفع ممکن نباشد مسئله اگر باغیان خداوند گروه باشند مجروح ایشان را بکشند و چون بگریزند عقب ایشان کنند
و اگر متفرق باشند مجروح ایشان را نکشند و چون بگریزند عقب ایشان نکنند زیرا که خوف نیست که بقوم خود خواهند پیوست اگر قوم
ندارند کشتن مجروح ایشان روا نبود زیرا که مسلم اند مسئله فرزندان باغیان را و متعلقان ایشان را بند کردن روا نبود
مسئله مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تایب شوند و سلاح و اسپان ایشان را در وقت احتیاج استعمال نمایند بخلاف
امام شافعی که نزدیک او استعمال آن بی رضا روا نبود زیرا که مال مسلم است تا می گویم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان را
بوقت احتیاج در بصره قسمت نمود و تا بلک نساخت کذا فی حاشیة الچلبی مسئله اگر باغی مر باغی را کشت بعد از آن
ایشان بطاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نباید زیرا که در وقت کشتن باغی بود و بر ایشان ولایت امام روا نبود
مسئله اگر باغیان بشهر غالب آمدند بعد از آن شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت پیش از آنکه باغیان
احکام در او جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را بقصاص بکشند زیرا که چون باغیان احکام خود در او جاری
نکرده بودند قدرت امام از آن شهر منقطع نشده بود پس احکام جاری باشند مسئله اگر باغی مطیع را که از خویشان او بود بکشت
اگر گفت من بر حق بودم و حق هم در حق هم نزدیک طرفین از مقتول وارث می شود چنانکه مطیع از باغی وارث گردد اگرچه خود او را کشته
اما اگر باغی بعد از کشتن اقرار کرد بطلان خود نمود وارث نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی باغی از مطیع وارث نگردد

اگرچه دعوی حقیقت خود کرده باشد مسئله شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه ست بهست وی سلاح فرجتین کرده بود اگر
معلوم نیست کرده نبود **باب اللقیط** مسئله و آن در لغت اسم هر چیز است که در راه مطروح باشد و در شرع لقیط اسم ست
مر کودکی را که زنده بود و اهل وی او را از ترس فقر یا تهمت در جایی انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله برگرفتن لقیط او را دریا
مستحب ست که او را بردارد و اگر خوف هلاک لقیط باشد برداشتن آن بر یابنده واجب شود مسئله لقیط آزاد باشد مگر آنکه
کسی دعوی کند که بنده من است و بر آن گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله نفقه لقیط و جنایت او و میراث او در بیت المال بود
و نیز که او در بیت المال باشد مسئله بر گرفته لقیط را از یابنده دیگری نرسد که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی نسب کند یا یابنده خود
بوی مدد کند کذا فی الهدایة مسئله هر که در لقیط دعوی نسب کند نسب لقیط از وی ثابت گردد و اگر دو کس دعوی نسب لقیط
کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد نسب لقیط از وی ثابت شود و گرنه از هر دو نسب
ثابت گردد مسئله اگر بنده کسی دعوی نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام
آزادی ست مسئله اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را نسب از وی ثابت شود و لقیط به تبعیت دار اسلام مسلمان باشد
باشد مگر اگر لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند زیرا که آن زمان به دعوی کردن وی فی نسب او را ذمی
گردد مسئله مالی که با لقیط باشد آن را بحکم قاضی بر لقیط صرف کنند و بقول بعضی بی حکم قاضی جایز بود مسئله اگر کسی لقیط را
چیزی بخشد یابنده لقیط را جایز است که آن را برای لقیط قبض کند مسئله یابنده را جایز است که لقیط را حرفت آموزد
و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال وی تصرف نماید یا او را اجاره دهد کذا فی الایضاح **باب اللقطة** مسئله اگر یابنده لقطه
وقت برداشتن آن گواه گرفت بر آنکه برای رسانیدن به مالک آن بر می دارم لقطه در دست وی امانت باشد و اگر تلف شود ضامن نشود
مسئله اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بود به اجماع ضامن شود و اگر اقرار نکرد و گواهان گواهی ندادند که
برای رسانیدن به مالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی ندادند نزدیک طرفین ضمان لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف
لازم نشود و قول یابنده معتبر بود و بدانکه گواه گرفتن آنست که در وقت برداشتن لقطه بگوید ای مسلمانان بدانید
که طالب لقطه پیش من دلالت کنید مسئله بر یابنده لقطه واجب است که تا مدتی که بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد از این او را
کسی طلب نخواهد کرد در جایی که یافته است و در مجمعهای مردم چون مساجد و بازارها تعریف لقطه کند چنانکه ندا کند که من
لقطه را یافته ام و مالکش را نمی دانم هر که مالک آن باشد بیاید تا بوی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی

جای او معلوم نباشد واز مردن وزیستن وی خبر نبود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله مفقود در حق خود زنده است پس زن او را نکاح
کردن روا نبود و مال او را قسمت نمودن جایز نباشد و اجاره او فسخ نشود و قاضی شخصی را نایب کند تا حق وی را قبض نماید و مال او را محافظت
نماید و آنچه از مال وی خوف فساد آن باشد آنرا بفروشد و فرزندان او را و والدین او را و زن او را از مال وی نفقه رساند و در حق غیر خود
مرده است پس از غیر خود وارث نشود و آنچه حصه او را موقوف دارند مسئله چون از وقت تولد مفقود نود سال تمام شود قاضی بموت او حکم
کند و ظاهر روایت آنست که در مدت موت اقران او بموت او حکم نماید زیرا که درین زمانه کم است که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر مفقود
پیش از حکم قاضی بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او و حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد و مال او [illegible]
بموت او حکم کند و مال او را در وارثان او که موجود باشند قسمت نمایند و زن او عدت موت نشیند و در حق مال غیر او از وقتی که غایب
شده است بموت او حکم کند و مالی را که برای او موقوف داشته باشند بوارثان خداوندان مال که در آن وقت بودند رد کنند چنانکه زید
مفقود شد و پدر او بمرد و پسر مذکور و دختر خود را وارث گذاشت نصف ترکه او را بدختر او بدهند و آن نصف را حصه پسر نگاه دارند
چون مدت زید مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او رسانند **کتاب الشرکة** مسئله شرکت بر دو وجه است یکی شرکت ملک
چنانکه دو کس چیزی را بخرند یا بهبه یا بصدقه یا بارث چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نتواند که
در آن تصرف کند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگری را گوید ترا درین همه تجارات یا فلان تجارت شریک
خود ساختم دیگری بگوید قبول نمودم و [illegible] از منفعت چیزی معین شرط نباشد زیرا که احتمال دارد که زیاده از منفعت نشود مسئله
شرکت عقد بر چهار وجه است یکی شرکت مفاوضه و آن شرکتی است که هر دو در مال شرکت و در تصرف و در دین برابر
باشند پس میان بنده و آزاد و میان نابالغ و بالغ مفاوضه روا نبود و مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که
الکفر کله ملة واحدة و نزدیک امام ابو یوسف در مسلم و کافر مفاوضه روا بود و نزدیک امام مالک و امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز
روا نبود مسئله در عقد مفاوضه هر واحد از شرکا دیگری را وکیل و کفیل باشد پس اگر یکی خرید کند بایع را جایز است که از دیگری طلب بها
نماید مسئله هر یکی از شریکان مفاوضه چیزی بخرد برای اهل خود مثل طعام و کسوت که برای اهل خود خرید جایز است مسئله اگر یکی را از شریکان
مفاوضه چیزی که در آن شرکت مفاوضه جایز باشد چون بیع و خریدن و فروختن و اجاره گرفتن وام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد
و اگر بکفیل شدن باشد مکفول عنه یکی ضمان لازم آید بر دیگران نیز لازم آید و نزد یکی امر مکفول عنه بر دیگران لازم نشود و
هو الصحیح مسئله اگر یکی را از شریکان مفاوضه چیزی که در آن مفاوضه جایز باشد بارث رسید یا کسی بوی چیزی از آن

از ان جنس بسی سخن شنیده و می آنرا قبض نمود عقد مفاوضه عقد عنان گردد و اگر عرض یا عقار باشد پس مفاوضه باقی نماند زیرا که بعرض
و عقار در مال مفاوضه باقی نشود و دوم شرکت عنان و آن شرکت است در هر تجارت یا در نوعی از ان مسئله شرکت عنان
متضمن کفالت نباشد و بعض مال شریکان جایز بود و نیز زیادتی مال یکی با شرط مساوات مال همه ولی مساوات منفعت
شرکت عنان صحیح شود بخلاف امام زفر و امام شافعی که نزدیک ایشان ولی مساوات منفعت جایز نباشد مسئله اگر مال یکی
دراهم بود و مال دیگری دنانیر باشد شرکت بی خلط شرکت عنان جایز بود و نزدیک امام زفر و امام شافعی اینجا جایز نبود مسئله اگر یکی
از شرکا در شرکت عنان بهای خرید طلب کرده اند بهای آن به دیگری نبود زیرا که شرکت عنان متضمن کفالت نباشد مگر و اگر مشتری
بهای را از مال خود داده است حصه شریکان از مال ایشان طلب نماید مسئله جایز نیست مفاوضه و عنان بدراهم و دنانیر و فلوس رائجه
و نقره اگر با آن تعامل باشد بتبر زر غیر مضروب را گویند و نقره انچه از نقره غیر مضروب بود و نیز جایز نیست بعروض چنانکه هر واحد
نصف عروض خود را بنصف عروض دیگری بفروشند و بعد ازان عقد شرکت کنند مگر آنکه بهای عروض یکی از بهای عروض دیگر
متفاوت باشد چنانکه قیمت عروض یکی هزار بود و قیمت عروض دیگر دو هزار پس صاحب اقل دو ثلث عروض خود را بیک ثلث
عروض صاحب اکثر بفروشد بعد ازان میان خود عقد شرکت کنند پس منفعت هر کدام بقدر ملک وی باشد اما اگر مال یکی از دراهم
یا دنانیر باشد منفعت بر آنچه میان خود اقرار داده باشند همان شود زیرا که دراهم و دنانیر در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل الخ
نباشد مسئله اگر پیش از انکه همه شریکان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشند مال شرکت هلاک شد یا مال یکی هلاک گشت
عقد شرکت باطل شود و آنچه هلاک شده است اگر پیش از خلط است از صاحب مال باشد اگر چه از دست دیگری هلاک شود
و اگر بعد از خلط است بر همه شریکان باشد و اگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی که خریده است از هر دو
باشد پس مشتری حصه او را ازو طلب نماید زیرا که بهلاک شدن مال او در شرکت تغیر نشده است مسئله اگر یکی از شریکان با وجود شرکت
مر دیگری را وکیل خود کرده باشد گفته بمالی که با قسمت است چیزی خرد نصف آن ازین باشد زیرا که وی چیزی میان هر دو مشترک
پس حصه موکل از بهای وی رجوع کند اگرچه مال موکل هلاک شده باشد و اگر صریح یکی مر دیگری را وکیل نکرده است
پس که بعد از هلاک مال یکی چیزی را خرید و مشتری او بود زیرا که بهلاک شدن مال پیش از خریدن شرکت باطل گردد کما مر مسئله
هر کدام از شریکان مفاوضه و عنان جایز نیست که مال را برای تجارت مضاربت دهند یا پیش کسی امانت نگاه دارد و
وکیل یا اجیری را برای خریدن و فروختن و غیر آن وکیل سازد مسئله مال شرکت در دست هر واحد از شریکان امانت الخ

بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید ششم شرکت صنایع و قبول عمل و آن شرکتی است میان دو صانع یا زیاده از آن مسئله
اگر دو درزی یا درزی و رنگریز میان خود با عقد شرکت بستند که هر که از ما عمل مردم قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک
باشد هر که از ایشان عمل کند دیگری در اجرت آن شریک شود و اگرچه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد و اجرت ثلثه حصه بود
یک حصه از یکی و دو حصه از دیگری نزدیک امام شافعی اگر اجرت را برابر کرده اند روا نبود و نزدیک امام مالک بی اتحاد عمل جایز
نباشد مسئله اگر یکی از دو صانع که هر دو در شرکت صنایع شریک باشند عمل شخصی را قبول کند بر هر واحد لازم شود و طلب
عمل از هر واحد جایز باشد و هر واحد را جایز است که مطالبه اجرت آن عمل کند و چون متقاضی کار اجرت را بیکی از ایشان داد
از ذمه او ساقط شود و دیگری را حق مطالبه نماند مسئله اجرت عمل در شریکان صنایع مشترک بود اگرچه عمل را یکی از شریکان
کرده باشد هفتم شرکت وجوه و آن شرکتی است که دو کس مثلاً بی مال عقد شرکت کنند چنانکه متاع را از بایعان بوجاهت
و اعتماد خود خریده بفروشند و بهای آن را بایع رسانند و آنچه منفعت شود میان ایشان مشترک باشند و نزدیک امام شافعی
این شرکت روا نبود مسئله شرکت وجوه اگر مطلق است یعنی لفظ مفاوضه و شرط ایطال در آن مذکور نشده است شرکت
عنان باشد کذا فی حاشیة الچلپی و تقیید بمفاوضه روا بود چنانکه شرکت کرده شود و مساوات [illegible] که مساوات آن در مفاوضه
واجب شود مسئله اگر در شرکت وجوه عقد مطلق کرد هر واحد از شریکان در خریدن مر دیگر را وکیل باشد و اگر مقید بمفاوضه کرد
هر واحد مر دیگر را هم وکیل باشد و هم کفیل شود مسئله اگر دو شریک در شرکت عنان شرط کردند که آنچه خرید کنیم در میان ما مناصفه باشد
یا مثالثه بود منفعت نیز همچنان شود و اگر در منفعت زیادتی شرط کردند باطل باشد زیرا که ربح بقدر ملک می شود و لیکن اگر زیادتی
را شرط کنند مر ساند ربح چیزی که آن را ضامن نشده است مگر آنکه راس مال عروض باشد دلیل آن در ترجمه مذکور است

فصل در شرکت فاسده

مسئله در هیزم چیدن و گیاه بریدن و شکار کردن شرکت جایز نبود هر که چیزی را حاصل شود مر وی راست باشد
و چیزی را که هم گرد کنند هر دو برابر بود و چیزی که یکی با یاری دیگر حاصل شود مر وی را باشد یاری ده را از آن نصیب نبود چنانکه
یکی [illegible] سازد و دیگری یکجا [illegible] تمام مر قاطع را باشد و مر دیگری را اجر مثل بود نزدیک امام محمد اجر مثل هر قدر که باشد
و نزدیک امام ابو یوسف از نصف بها زیاده نکنند مسئله اگر یکی از جا آب [illegible] و یکی آنرا در مشک خود میکند و یکی بر سر کشد
میبرد شرکت در آن روا نبود و آب مر کشنده را باشد و دو دیگر را اجر مثل باشد مسئله اگر در شرکت برای یکی چند درهم
معین شرط کردند شرکت فاسد شود و منفعت بقدر مال باشد چنانکه اگر مال هر دو برابر باشد و [illegible]

سه حصه به شرط کند شرط فاسد شود و نفقت برابر باشد مسئله اگر یکی از دو شریک بمیرد یا بدار حرب ملحق شود و قاضی
حکم بلحوق وی کرد شرکت باطل شود مسئله هیچ یکی را از شریکان جایز نیست که بی اذن دیگری از مال وی زکوٰة دهد
مسئله اگر هر یکی از شریکان مر دیگری را بادای زکوٰة خود اذن کرد و هر واحد متعاقب ادا نمود نزدیک امام هر که ثانی
باشد ضامن شود اگرچه از دادن اول جاهل بود و نزدیک صاحبین اگر از دادن اول جاهل باشد ضمان لازم نیاید و اگر هر واحد
در غیبت یکدیگر در یک زمان ادا کرد چنانکه تقدیم هیچ یکی معلوم نشد هر واحد حصه دیگر را ضامن شود مسئله اگر یکی از دو شریک
متفاوضه باذن دیگر برای وطی کنیزک خرید نزدیک امام کنیزک از مشتری باشد و بی عوض برای شریک دیگر هیچ لازم نیاید
و نزدیک صاحبین شریک دیگر بنصف بها بر مشتری رجوع کند زیرا که مشتری بهای آن از مال شرکت داده است و دلیل امام آنست
که کنیزک در وقت خریدن در شرکت درآمده است و اذن شریک بخریدن او برای وطی تقاضا میکند هبه آنرا زیرا که
وطی بهبه حلال بود و وطی را وجهی نیست جز هبه پس مشتری هیچ لازم نشود و بایع را اختیار است که بها از مشتری
طلب کند یا از شریک دیگر نماید زیرا که عقد مفاوضه متضمن کفالت است

کتاب الوقف

مسئله وقف نزدیک
امام هم چو عاریت است از ملک مالک نمی برآید و منفعت آنرا مالک تصدق کند و نزدیک صاحبین از ملک مالک برآید و در ملک حق تعالی
درآید مسئله اگر شخصی زمین خود را بر فقیران وقف نمود یا در راه مسافران سقایه بنا کرد که آنرا آب پر کنند و مسافران
بقدر حاجت از آن تصرف نمایند چنانکه در عرب معمول است یا زمین خود را کاروان سرای ساخت یا رباط نمود یا مقبره کرد و مرده را
هیچ از ملک مالک نبرآید اگرچه بموت خود معلق کرده باشد مسئله وقف لازم نمی شود یعنی از ملک واقف نمی برآید مگر آنکه
قاضی بآن حکم فرماید یا واقف مسجدی بنا کند و راه آن جدا نماید و مردم را بنماز کردن در آن اذن فرماید [illegible]
بخوانند و نزدیک امام محمد بگذاردن نماز بجماعت وقف لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف بگفتن واقف که این [illegible] را مسجد
ساختم کفایت کند زیرا که نزدیک او لزوم وقف را تسلیم شرط نیست چنانکه می آید مسئله اگر واقف بهر مصالح مسجد
زیر مسجد سرداب ساخت وقف جایز بود و اگر برای مصالح مسجد نبود [illegible] اگر راه مسجد را [illegible]
مسجد نشود اگرچه مردم را بنماز گزاردن در آن اذن کرده باشد مسئله نزدیک امام ابو یوسف بمجرد گفتن واقف که این زمین
خود را وقف نمودم از ملک وی بیرون آید و نزدیک امام محمد بسپردن واقف وقف را بمتولی آن [illegible] لازم شود لیکن
آنرا وقف لازم نشود و از ملک واقف نبرآید مسئله اگر شخصی وقف کرد متاع خود را که احتمال [illegible]

معین را از چیزی که قابل قسمت باشد نزدیک امام ابو یوسف جایز است و علیه الفتوی و نزدیک امام محمد جایز نیست و اگر وقف کرد مشاع را از چیزی که
قابل قسمت نباشد باتفاق جایز است مگر برای مسجد و مقبره که آن باتفاق جایز نیست زیرا که شرکت مسجد و مقبره شایع باشد و آن روا نیست
و بعد از قسمت مسجد یا مقبره نتوان شد [illegible] برای آنکه مکان [illegible] آن ندارد کذا فی حاشیة الچلپی مع زیادة تحقیق مسئله اگر شخصی چیزی را
وقف کرد و حاصل آنرا برای خود نمود یا خود را ایشان متولی ساخت روا باشد مسئله اگر شخصی چیزی را وقف کرد و شرط کرد که آنرا هر وقتی که خواهد
بمقابله آن زمین دیگر را وقف کند نزدیک امام ابو یوسف جایز بود زیرا که این شرط نزدیک او جواز وقف را منع نمیکند چنانکه در شرح
بتفصیل مذکور است لیکن ما این فتوی نمیدهیم بنا بر آنکه درین مشاهده کرده ایم که حاکمان ظالم این استبدال را حیله یافته حق
مسلمانان را تلف میکنند و تحقیق میکنند مسئله نزدیک طرفین وقف تمام نشود مگر آنکه آخر آنرا برای دوام کنند یعنی وقف
وقتی تمام شود که آخر آنرا برای فقیران گرداند چنانکه بگوید تا اینقدر مدت برای این باشد بعد از آن برای فقرا مسلم باشد و نزدیک
امام ابو یوسف چون جهت منقطع را ذکر کرد چنانکه گفت بر اولاد خود یا بر امهات خود وقف کردم بی آنکه آخر آنرا برای دوام کنند
وقف تمام شود و بعد از آن برای فقیران گردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله وقف عقار جایز است و وقف منقول جایز نیست مگر نزد
امام محمد در آنچه تعامل است چون تبر و کلند و تیشه و اره و جنازه و جامه که بر جنازه پا اندازند و دیگ و [illegible] و مصحف و قول اکثر
فقها در شهر ما بر روایت امام محمد است خصوصا در حرمین چنانکه مشاهده کرده شد مسئله چون وقف جایز شد بعد از آن در ملک
کسی نیاید و آنکه بعضی متاخران فروختن بعضی وقفها چون خراب شود و منهدم گردد از برای باقی عمارت جایز داشته اند
صحیح آنست که جایز نیست زیرا که وقف بعد از صحت قبول نمیکند ملک را چنانکه آزاد قبول نمیکند بندگی را با آنکه مشاهده کرده ایم
درین فروختن چیزی را که مشاهده کرده ایم درین استبدال مسئله اگر شخصی حصه خود را از زمین مشترک وقف کرد نزدیک
امام ابو یوسف جایز است که با شریک خود قسمت کند و از حصه شریک خود متمیز سازد و اگر از زمین خود حصه معین را وقف نمود
قاضی آنرا قسمت نماید و از حصه واقف متمیز سازد لیکن وقف را در مصالح آن قسمت کردن روا نبود مسئله وقف
که بر فقیران باشد حاصل آنرا اول بعمارت آن صرف کنند اگرچه واقف آنرا شرط نکرده باشد تا وقف بحال خود ماند اما آنچه
بمحصل وقف از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی [illegible] را وقف کرد و گفت بعد از وی برای فقیران باشد تعمیر آن از مال آن شخص باشد و اگر
تعمیر نکند یا فقیر باشد قاضی آن وقف را اجاره دهد و با اجرت آن تعمیر نماید بعد از آن وقف را بمستحقان دهد مسئله آنچه از وقف شکسته باشد چون خشت و چوب عمارت
اخرج کند یا برای عمارت آن وقت حاجت نگاه دارد و اگر صالح عمارت [illegible] وقف [illegible] جایز نیست که آنرا [illegible] قسمت کنند تمام شد